

دکتر مصدق از اسرار کودتای سوم اسپند ۱۲۹۹ پرده بر می‌دارد



سخنان دکتر
محمد مصدق در
اسپند ۱۳۲۲
در مجلس
شورای ملی
درباره کودتای
سوم اسپند
۱۲۹۹
به مناسبت
اعتبارنامه
«سیدضیاء» از
عوامل کودتای
سوم

کمیته انتشارات جبهه ملی

دکتر مصدق از اسرار کودتای سوم اسپند ۱۲۹۹ پرده بر می‌دارد

سخنان دکتر محمد مصدق در اسپند ۱۳۲۲ در مجلس
شورای ملی

درباره کودتای سوم اسپند ۱۲۹۹
به مناسبت اعتبارنامه «سیدضیاء» از عوامل کودتای
سوم اسپند

مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی در ۱۶ و ۱۷ اسپندماه
۱۳۲۲

بازنشر: کمیته انتشارات جبهه ملی ایران - سوم اسپند
۱۳۹۷ خورشیدی

پیشگفتاری بر دو جلسه مجلس با سخنان دکتر مصدق و سیدضیاء درباره کودتای سوم اسپند ۱۲۹۹

کتاب حاضر برآمده از دو جلسه پیاپی ۱۶ و ۱۷ اسپندماه ۱۳۲۲ مجلس چهاردهم شورای ملی ایران است. چون پیشتر در ششم اسپند ۱۳۲۲، مجلس شورای ملی افتتاح شد. طبق سنوات گذشته، اعتبارنامه وکلا باید مورد بررسی قرار می‌گرفت. ده روز بعد از افتتاحیه مجلس، اعتبارنامه «سیدضیاءالدین طباطبائی» به عنوان نماینده شهر یزد، در دستور کار مجلس قرار گرفت. دکتر محمد مصدق از این فرصت استفاده کرد و به عنوان مخالف اعتبارنامه سیدضیاء، به بررسی جوانب کودتای سوم اسپند ۱۲۹۹ و نقش سیدضیاء در این کودتا پرداخت. البته دکتر مصدق اهداف دیگری نیز داشت و آن تأثیر این کودتا بر ایجاد یک استبداد بیست ساله بود. در چندین جا سخن از استبداد و دیکتاتوری دوره رضاشاهی می‌کند. مستقیم و غیر مستقیم رضاشاه را مورد خطاب قرار داد که مسبب تعطیلی نظام مشروطه، ایجاد «سلطنت استبداد» و در نهایت اشغال ایران توسط متفقین شده است. گرچه سیدضیاء نقش مهمی در کودتای سوم اسپند داشت. اما با توجه به کابینه صد روزه وی، مصدق نقش او را تنها در ساماندهی کودتا می‌داند. بنابراین هدف اصلی دکتر مصدق، نشان دادن زوایای پیدا و پنهان کودتا سوم اسپند و استبدادی که در آن بیست سال توسط «رضاشاه» تثبیت شد، بوده است.

بیان این اسرار، آن هم به صورت مدلل و مستند در آن تاریخ، متن را به عنوان متنی مرجع برای شناخت کودتای سوم اسپند ۱۲۹۹ کرده است. جالب این‌که بیشتر مستندات و دلایلی دکتر مصدق توسط دیگر نمایندگان و حتی شخص سیدضیاء پذیرفته می‌شود. سیدضیاء نه تنها کودتا و ابزار آن را تصریح می‌کند که خود را نفر اول کودتا می‌داند! گرچه او درباره نقش افراد و به ویژه نقش وزارت امور خارجه انگلستان، گاهی متناقض و حتی متضاد، سخن می‌گوید. نکته قابل توجه جنبه مناظره‌گونه بودن مجلس است که بر پویایی متن می‌افزاید.

درباره سخنان دکتر مصدق، آن‌چه که ارزنده است. حفظ اصول اخلاقی و دموکراتیک در بیان نظرات می‌باشد. دکتر مصدق در جای جای متن ضمن روشنگری در زمینه کودتای سوم اسپند، همواره بر اصول دموکراسی تأکید می‌کند. سعی بر آن دارد که در لابلای سخنان خود درس دموکراسی بدهد. او اصل استقلال و آزادی را دو رکن مهم جدایی ناپذیر نظام دموکراسی می‌داند. از این موضع مشروطه را نزدیک‌ترین نظام به

گفتمان خود می‌داند. مفاهیمی چون استقلال، آزادی، حاکمیت ملی، حقوق اساسی و ... را در بحث خود بسط و گسترش می‌دهد. طبیعی است که او نظام برافراشته کودتا، نظامی منافی دموکراسی بداند. ضمن این‌که او بر این باور است که کودتا بدون منافع و تحریک خارجی ممکن نیست.

دکتر مصدق از معدود رجال ملی‌گرای برآمده از دو فرهنگ گفتمانی مشروطه و اندیشه سیاسی مدرن (مبتنی بر دموکراسی) بود که از همان ابتدا با کودتای سوم اسفند مخالفت کرد. در ادامه پیامدهای آن را استقرار یک نظام استبدادی می‌دانست که شوربختانه با سلطنت پهلوی تثبیت شد. او در نهم آبان ۱۳۰۴ در نطق معروفش در مجلس پنجم شورای ملی، بر بنیان‌های اصول دموکراسی و مشروطه پای‌فشاری کرد و تنها کسی بود که در آن جلسه روی آن اصول ماند (مخالفان دیگر بعدها به یک نوعی با رضاشاه همکاری کردند) و در دهه بیست با کارنامه درخشان خود، عام و خاص را متوجه خود سازد. در همین مشروح مذاکرات برخی از نمایندگان از علاقه دیرینه به دکتر مصدق به واسطه اصول‌مندیش سخن می‌گویند. دیری نمی‌گذرد که همین بنیادها، خمیرمایه نهضت بزرگ ملی ایران به رهبری وی می‌شود.

برای تاریخ نهضت ملی ایران، ابتدا باید اصول و تاریخ مشروطه را شناخت. بی‌گمان برآمدن رضاخان با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و ایجاد استبداد سلطنتی، یکی از فصل‌های تاریک و البته ضروری برای شناخت تاریخ معاصر است.

کمیته انتشارات جبهه ملی ایران، برآن است که با انتشار محدود این دست آثار در فضای اینترنتی، ضمن بررسی فصل‌های مهم تاریخ، بنیان‌های نظری و تاریخ نهضت ملی و جبهه ملی ایران را تبیین کند.

گفتنی است که مأخذ ما برای انتشار؛ مشروح مذاکرات مجلس، هم روزنامه رسمی و هم رجوع به چندین مرجع دیگر بوده که چندان تفاوتی بین آن منابع نبود. فقط برای روان شدن متن، تنها موارد ویرایشی کوچکی را در نظر گرفتیم. برخی مطالب مهم سخنان را برجسته‌سازی کردیم.

سوم اسفند ۱۳۹۷ خورشیدی

تهران - کمیته انتشارات جبهه ملی ایران

سخنان دکتر محمد مصدق و سیدضیاء درباره کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹

مشروح مذاکرات مجلس:

رئیس (محمدتقی اسعد بختیاری): اعتبارنامه آقای سید ضیاءالدین مطرح است. آقای دکتر مصدق.

دکتر مصدق: من ۲۰ سال است ملت ایران را ندیده‌ام، به ملت ایران تعظیم می‌کنم و امیدوارم رشد ملی این قدر باشد که نظم را در جلسه رعایت کنند. من خیلی میل دارم که مطالب را سربسته بگویم و این نطقی را که من تهیه کرده‌ام دال به رحمت مدعی است. تلفن‌هایی که به من رسید ملاقات‌هایی که با من شد و هر کس هم که مرا ملاقات کرد مرا مجبور کرد که قبل از خواندن این نطق یک عریضی بکنم. این طور شدت داده بودند که من در حزب توده هستم و با حزب توده بستگی دارم و به جهت بستگی با حزب توده با آقای سید ضیاءالدین مخالفت می‌کنم. من ۲۲ سال است که با ایشان مخالفم، مخالفت امروز من چه دخلی با حزب توده دارد. از آقایان مخالفین حزب توده خواهش می‌کنم که مخالفت خود را پس بگیرند، اگر پس نگیرند من در اینجا هیچ صحبت نخواهم کرد...

دکتر رادمنش: پس می‌گیرم.

دکتر مصدق: یکی بود؟

فداکار: بنده هم پس می‌گیرم.

دکتر مصدق: دفاع از وطن واجب عینی نیست، واجب کفایی است. اگر یک نفر حاضر شد که دفاع از وطن بکند از گردن دیگران ساقط می‌شود. من می‌خواهم در راه وطن شربت شهادت را بچشم. من می‌خواهم در راه وطن بمیرم. من می‌خواهم در قبرستان شهدای آزادی دفن بشوم، من تا آخر عمر برای دفاع از وطن حاضر می‌باشم. در روزنامه «رعد امروز» دیدم که اقدامات آقای سید ضیاءالدین طباطبایی را به مدرک فرمان شاه قرار داده بودند که چون شاه فرمانی به ایشان دادند، ایشان هم اقداماتی نموده‌اند. خواستم عرض کنم که کودتا در شب سوم حوت شد و فرمان شاه در ششم حوت به ولایات مخابره شد. پس فرمان شاه بعد از کودتا بوده و در نتیجه «کودتا» بوده. اگر فرمان شاه در اثر کودتا نبود چطور مدیر روزنامه «رعد» رئیس الوزرا می‌شد! دیگر آدم با سابقه و یا قبول عامه‌ای نبود که ایشان بیایند و رئیس الوزرا بشوند! در آن فرمان به

ایشان مأموریت انحام ریاست وزرایی دادند، کدام سابقه حکم می کرد که رئیس الوزرا مردم را حبس بکند، مردم را گرفتار بکند، نیک و بد را با هم بسوزاند. آقا یک روزنامه نویس بودند و فرمانده قوا نبودند. با چه وسیله قشونی که در تحت سرپرستی کلنل اسمایس انگلیسی بوده، در تحت اختیار آوردند؟! اگر قشونی که در تحت اختیار داشتند به امر آقا بوده که آقا قرارداد را ملغی فرمودند. وقتی که تلگراف آقا به شیراز رسید قنسول انگلیس گفت به مرده گریه را کسی چوب نمی زند، قرارداد مرده بود محتاج به موت نبود، قرارداد را کی بسته بود؟ «وثوق الدوله» و «سر پرسی کاکس» که نظر استعمار داشت. ولی همه مأمورین انگلیسی صاحب این نظر نیستند. بنده مأمورین خوب از انگلستان دیده ام. من مأمورین بسیار شریف و وطن دوست از انگلستان دیده ام. من مذاکراتی در شیراز و در تهران با این ها دارم. یک روزی ماژور هود قنسول انگلیس آمد به من گفت: ما حکم داده ایم تنگستانی ها را بلند بکنند من عالم به هم خورد. گفت: شما چرا حالتان به هم خورد. گفتم: چون این صحبتی که کردید نه در نفع شما بود نه در نفع ما. گفت: توضیح بدهید. گفتم: شما از پلیس جنوب شکایت دارید و می گوید که پلیس جنوب در شیراز منفور است. پس وقتی که شما پلیس جنوب را مأمور بیشه تنگستان بکنید، بر منفوریت آن ها افزوده می شود. تنگستانی ها اگر شرارت می کنند، من تصدیق می کنم. اگر بعضی از آن ها راهزنی می کنند من تصدیق دارم. اگر آن ها را پلیس جنوب تنبیه کند آن ها جزء شهدا و وطن پرست ها می شوند و من راضی نیستم. ولی اگر من که والی هستم آن ها را تنبیه کنم به وظیفه خودم عمل کرده ام و کار صحیحی کرده ام. گفت: توضیحات شما مرا قانع کرد. شما کار خودتان را بکنید. من از شما تشکر می کنم. بعد از چند روز من تنگستان را امن کردم و ماژور هود آمد از من تشکر کرد. این سابقه ای است که من با ماژور هود قنسول انگلیسی دارم. با کلنل فریزر هم که امروز ماژور ژنرال فریزر شده سابقه دارم. آقای مؤیدالشریعه که یکی از ملاکین شیراز است. روزی که من استعفاء داده بودم و هنوز شاه استعفای مرا قبول نکرده بود، آمد به من شکایت کرد و گفت: از پلیس جنوب شکایت دارم. گفتم: شکایت خودتان را بگویید. گفت: شب عید است و محصول من در اطراف شهر بلند است و آن ها می خواهند پلیس جنوب اسب دوانی بکنند. من با پلیس جنوب هیچ مکاتبه رسمی نمی کردم، ماژور ادریس میرزا که پسر وکیل السلطنه وکیل دوره اول بود، او پلیس جنوب بود. به کلنل فریزر پیغام دادم که آقای مؤیدالشریعه شکایت دارند که اراضی او به واسطه اسب دوانی از میان می رود و زراعت او خراب می شود. کلنل به من پیغام داد بعد از اینکه اسب دوانی در آنجا تمام شد، مقوم می فرستیم هر چه

خسارت می شود می پردازیم. من خیال کردم که کار بزرگی برای مؤیدالشریعه انجام داده‌ام. او را خواستم و به او گفتم. او گفت: مقصود من انجام نشد. مقصود من این است که در این زمین اسب‌دوانی نشود، اگر اسب‌دوانی بشود این عادت جاری خواهد شد و ملک من همیشه دچار این خسارت خواهد بود. گفتم: والا بیش از این از من کاری ساخته نیست. روز بعد دعوتی از پلیس جنوب رسید که مرا دعوت به اسب‌دوانی کرده بودند. من روی کاغذ خصوصی برای پلیس جنوب نوشتم: در جایی که صاحبش راضی نیست اسب‌دوانی بشود و شما هم اجباری ندارید در زمین مردم که راضی نیست اسب‌دوانی بکنید، من حاضر نمی‌شوم. کلنل فریزر مرا پای تلفن خواست و گفت: کاغذ شما یک درس بزرگی برای من بود و فردا می‌آیم پیش شما و آنچه را که نظر دارید انجام می‌دهم. فردا آمد، یک نفر را هم آورد و گفت: این کیست. گفتم: این میرزا محمدخان زند نماینده قوام‌الملک است. گفت: دیگر نماینده کیست. گفتم: نماینده فرمانفرما هم هست. گفت: اگر این نماینده فرمانفرما بگوید که در سلطان‌آباد ملک فرمانفرما اسب‌دوانی بکنیم، ضرری برای مالک نیست، شما به اسب‌دوانی می‌آیید؟ گفتم: البته. با اینکه تمام دعوت‌ها برای فردا منتشر شده بود و تمام چادرها زده شده بود، جار زدند تمام دعوت‌ها را جمع کردند و برای سه روز دیگر اسب‌دوانی را در سلطان‌آباد قرار دادند و از من دعوت کردند و بنده حاضر شدم. این هم یک سابقه کلنل شریف انگلیسی است که در شیراز دیدم.

دیگر از اشخاصی که من هرگز او را فراموش نمی‌کنم و هیچ وقت مراحم او را و محبت‌های او را از نظر دور نمی‌کنم، سر پرسی لرن رئیس‌الوزرای انگلیس است که حقیقتاً مرد بزرگی و وطن‌پرستی است که هر وقت مرا می‌دید و من راجع به مملکت خودم با او صحبت می‌کردم و در مصالح ایران با او نظریاتی می‌گفتم، می‌گفت: من به شما تحسین می‌کنم که شما وطن خودت را دوست داری. حالا اینکه انگلیس‌ها از من تمجید می‌کنند، دول اتحاد جماهیر شوروی نگویند که من از جنبه بی‌طرفی خارج شده‌ام. من یک کاری هم با رنشتن، وزیر مختار دولت اتحاد جماهیر شوروی داشتم. از شیراز که آمده بودم من وزارت مالیه را قبول نمی‌کردم. چهار، پنج ماه کار وزارت مالیه با کفالت می‌گذشت. روزی که من به وزارت مالیه رفتم دیدم کسی کاغذی آورد، گفت: این را رنشتن داده که این را امضا کنید. دیدم اجاره نامه بانک استقراضی است. کابینه قوام‌السلطنه تصویب نامه ای صادر کرده بود که بانک استقراضی برای مدت ۳۰ سال به اجاره تجارت‌خانه شوروی داده شود و نظر دولت شوروی این بود که چون انبار نداشتند این بانک را برای انبار اجاره بکنند. این اجاره‌نامه را تنظیم کرده بودند. آوردند که من امضاء

کنم. من به مسیو رنشتن پیغام دادم که می‌خواهم شما را ملاقات کنم. گفت: من فردا نهار منتظر شما هستم. فردا رفتم در سفارت، نهار که خوردیم، گفت: اجاره‌نامه را چرا امضا نکردید. گفتم: والله حقیقتش این است که من استنکاف از امضای اجاره‌نامه ندارم، ولی این اجاره را برای خود شما صلاح نمی‌دانم. گفت: چرا؟ گفتم: مردم این طور تصور می‌کنند که شما آنچه در نتیجه معاهده داده‌اید می‌خواهید از ما پس بگیرید. شما در این معاهده از قرض گذشته خیلی چیزها به ایران دادید. بناهای خودتان را به ایران واگذار کردید. ولی این اجاره‌نامه که شما از ما می‌خواهید بگیرید وقتی عده‌ای از اتباع شما در آنجا مسکن کردند، مردم ایران به شما خوش‌بین نخواهند بود و خواهند گفت که دولت شوروی آنچه را به ما داده است تدریجاً می‌خواهند از ما پس بگیرد. گفت: حقیقتاً من هم با شما موافقم و من هیچ متوجه نبودم. گفت اجاره‌نامه را پاره کنند و پس بگیرند. من آدم تصویب‌نامه را هم پاره کردم و امضاء نکردم. پس حقیقتاً مأمورین متفقین ما حقیقتاً بعضی‌هاشان به قدری خوب هستند که هر قدر بخواهیم اظهار تشکر کنیم کم است. ولی البته مأمورین بدی هم داشتند که آن‌ها مأمورین استعماری بودند مثل کاکس که آمد در ایران قرارداد وثوق‌الدوله را با انگلیس گذاشت. نمی‌شود همه را پای هم گذاشت، هر دولتی خوب دارد، بد دارد. البته نظریات آن‌ها نظر دولت‌های متفقین ما نیست، نظریات متفقین ما جز خوبی و احسان چیزی نیست. مأمورین آن‌ها فرق می‌کند. سیاست آن‌ها فرق دارد. یک مأموری شاید تصور کند که اگر ایران را به طور استعمار اداره بکنند، برای دولت خودش خوب باشد. یک مأموری هم شاید این نظر را داشته باشد که باید ایران روی پای خودش باشد و آزاد باشد و مملکت مستقلی باشد و در کار او هیچ کس دخالت نکند. البته ما کدام مأمور را می‌خواهیم و موافقت می‌کنیم با آن مأموری که آزادی و استقلال ما را محترم بدارد. (صحیح است)

قرارداد وثوق‌الدوله در یک موقع بدی گذشت، در چه وقت بود، وقتی که «جامعه ملل» درست شده بود. نظر جامعه ملل آیا این بود که بیایند دول را تحت‌الحمایه قرار بدهند و با آن‌ها قرارداد ببندند؟! نه. نظر جامعه ملل این بود که دول آزاد باشند، مستقل باشند. دول اختیارات خود را از دست ندهند و خودشان در هر کاری که می‌خواهند دخالت بکنند. این نظر جامعه ملل بود. چه جهت داشت که قرارداد ملغی شد: یکی اینکه قرارداد را سرپرسی کاکس با نظر دولت انگلیس نبسته بود و البته خود دولت انگلیس هم بعد متوجه شد که این کار خوبی نیست و بعد عدم رضایت ملت ایران. ملت ایران راضی نبود پس از آن بیانیه‌ای که دولت آمریکا داد که ما باید همیشه مرهون آن بیانیه باشیم و این بیانیه را من

باید یک مرتبه دیگر برای اظهار سپاسگزاری در این مجلس بخوانم: تهران سفارت آمریکا دولت ممالک متحد آمریکا به شما دستور می دهد که نزد زمامداران ایران و اشخاص علاقه مند این موضوع را که دولت اتا زونی از مساعدت نسبت به ایران امتناع ورزیده است، تکذیب نمایید. آمریکا همواره علاقه خود را برای سعادت ایران به طرق بسیار ابراز و اظهار داشته، نمایندگان که از طرف دولت آمریکا در کمیسیون صلح پاریس عضویت داشته اند مکرر کوشش و مجاهدت کرده اند که سخنان نمایندگان ایران را در کنفرانس صلح مورد استماع قرار دهند. نمایندگان آمریکا متعجب بودند که چرا مجاهدت آن‌ها بیش از این به تقویت و مساعدت تلقی نمی شود لکن اکنون معاهده جدید (منظور معاهده ۱۹۱۹) معلوم داشت که به علت آمریکایی‌ها قادر نبودند، سخنان نمایندگان ایران را به اصفا برسانند و نیز معلوم می گردد که دولت ایران در تهران با مساعی نمایندگان خود در پاریس مساعدت و تقویت کافی نمود دولت آمریکا معاهده جدید ایران و انگلستان را با تعجب تلقی می نماید.

این هم بیانیه‌ای بود که در آن وقت دولت آمریکا داده است، پس وضع قرارداد این بود. آن وقت آقا در بیانیه خود این طور مرقوم فرموده اند که قرارداد را من ملغی کردم. بنده از آقا سؤال می کنم اگر آقا قبل از الغاء با نمایندگان انگلیس داخل در مذاکره شده بودند و الغاء کردند، پس البته در یک کلیاتی مذاکره کردند که کودتا جزء آن بوده است. اگر خیر با نمایندگان انگلیس داخل مذاکره نشده بودند به چه ترتیب قرارداد را ملغی کردند. قرارداد یک عقد دو طرفی است. یعنی یک عمل دو طرفی است، عقد است، عقد محتاج به ایجاب و قبول است. اگر یکی از طرفین موافقت نکند فسخ قرارداد ممکن نیست، از آقا تعجب می کنم که می گویند مذاکراتی فرمودند چطور قرارداد را ملغی فرمودند، چطور تصور فرمودند که دولت انگلیس ضعف پیدا کرده باشد و با الغاء قرارداد مخالفت بکند. حالا موضوع قرارداد چیست؟

ماده اولش می نویسد: دولت انگلستان با قطعیت هر چه تمام تر تعهداتی را که مکرر در سابق برای احترام مطلق استقلال و تمامیت ایران نموده است، تکرار می کند.

ماده دوم: دولت انگلستان خدمات هر عده مستشار متخصصی را که برای لزوم استخدام آن‌ها در ادارات مختلفه بین دولتین توافق حاصل گردد به خرج دولت ایران تهیه خواهد کرد. این مستشارها با کتترات اجیر و به آن‌ها اختیارات متناسبه داده خواهد شد. کیفیت این اختیار بسته به توافق بین دولت ایران و مستشارها خواهد بود.

ماده سوم: دولت انگلیس به خرج دولت ایران صاحب‌منصبان و ذخایر و مهمات سیستم جدید را برای تشکیل قوه متحدالشکلی که دولت ایران ایجاد آن را در نظر دارد تهیه خواهد کرد. عده و مقدار ضرورت صاحب‌منصبان و ذخایر و مهمات مزبور به توسط کمیسیونی که از متخصصین انگلیسی و ایرانی تشکیل خواهد گردید و احتیاجات دولت را برای تشکیل قوه مزبور تشخیص خواهد داد معین خواهد شد.

در واقع دو ماده مهم در این قرارداد است، یک راجع به مستشاران است یکی راجع به قشون. این هم موضوع قرارداد است. اگر آقا قرارداد را ملغی کرده بودند چرا بعد از اینکه رئیس‌الوزرا شدند قشون جنوب را به رسمیت شناخته و چرا اهمیت مستشار مالیه را که مرحوم مشیرالدوله پس از اینکه رئیس‌الوزرا شدند بعد از کابینه وثوق‌الدوله برای تفتیش نفت در کمیسیون انگلیس و ایران به لندن فرستادند، ایشان به ایران رجعت دادند. همان قشونی که آقا در تلگراف خودشان مرقوم فرموده‌اند که در تحت امر ایشان بوده آقا را از این مملکت بیرون کرد و اگر در موقع تشریف بردن احتیاج به وجه نداشتند چرا از مالیه ایران وجه گرفته و اگر محتاج وجه بودند، آقا بفرمایند در این ۲۲ سال با چه سرمایه تحصیل علوم کردند و با چه سرمایه املاکی جمع‌آوری کردند؟ اهالی یزد که کاغذ و تلگراف تا آنجا چند روز لااقل می‌رسد از ورود آقا چطور مستحضر شدند و آقا را که بعد از ۲۲ سال نسیاً منسیاً بوده از روی چه نظر انتخاب نمودند. فقط یزدی بودن که برای مدرک انتخاب کافی نیست، من اهل آشتیان هستم و از آشتیان یک رأی هم ندارم. از خواص آقا شنیده شد که دو میلیون تومان اهالی یزد برای تشکیلات حزبی آقا داده‌اند. یزدی‌ها این تمول را از کجا آورده‌اند و این سخاوت محیرالعقول را برای چه به خرج داده‌اند! ما زیر بار این حرف نمی‌رویم ملت ایران بیدار است، ملت ایران به این حرف‌ها فریب نمی‌خورد. ملت ایران از زمامداران سیاست درخواست تجدیدنظر دارد. در این سال که محصول ایران چند برابر سال‌های قبل است در این سال که علامت خشکسالی آشکار است و باید آذوقه سال آتی تأمین بشود سیلوی ما دو ماه هم ذخیره ندارد ایرانی باید خانه خودش را اداره نماید. ایرانی حاضر نیست که رؤسای خودش را خارج کند و به جای آن‌ها رؤسای خارجی بگمارد این است موضوع نطق من که چون جنبه تاریخی هم دارد نطقی را که تهیه کرده‌ام آن را هم می‌خوانم.

از دوره هفتم تقنینیه که من از سیاست دور شدم، قریب ۱۶ سال می‌گذرد که اغلب در احمدآباد از دهستان ساوجبلاغ به فلاح مشغول و خیالم ناراحت و از آتیه خود بی‌نهایت نگران بودم و گاه می‌خواستم که با پای خود به زندان قصر بروم و در آنجا روحاً و جسماً

هر دو مقید بمانم تا اینکه در پنجم تیرماه ۱۳۱۹ بدون جهت و دلیل مرا چند روز در زندان موقت تهران محبوس و از آنجا به زندان بیرجند انتقال دادند. در عرض راه و در زندان دو مرتبه اقدام به خودکشی نمودم و پس از شش ماه تحمل سختی و مشقت از آنجا مرا به احمدآباد آوردند و تحت نظر مأمور شهربانی بودم تا شهریور ۱۳۲۰ که تمام مقصرین سیاسی خلاص شدند. حکم آزادی من هم رسید و تصمیم گرفتم که در همانجا بمانم و در سیاست مداخله ننمایم. انتخابات این دوره که شروع شد به من نوشتند که دوری از اوضاع صلاح نیست، اگر اهل تهران در هفت دوره اخیر نتوانستند به من رأی بدهند در عقیده خود باقی هستند و چون می‌گویند انتخاب دوره ۱۴ تقنینیه آزاد است، می‌توانند اعتماد خود را به من اظهار نمایند. درد این است که از خدمت سرباز زخم و باز در کنج عزلت و انزوا بمانم. اگر امور اجتماعی خوب نباشد امور انفرادی هم بد می‌شود، پس لازم است که اول هر کس در اصلاح جامعه بکوشد و بعد امور انفرادی را اصلاح نماید. در مقابل این منطق، نتوانستم جوابی بدهم و مردد بودم که چه تصمیمی اتخاذ کنم. چنانچه قبول نمی‌کردم، می‌گفتند همه چیز این اشخاص از این مملکت و از این مردم است و امروز که موقع خدمت است خودخواهی مانع است که قبول خدمت کنند، حالا هم که قبول کرده‌ام نمی‌دانم که با این اوضاع چه خدمتی می‌توانم بکنم. اگر حرف حساب در این مجلس اثر نکند و اگر ما در سیاست عالیه مملکت آزاد نباشیم چون من عرض خود را ببرم و زحمت آقایان را فراهم نمایم. معروف است که در استبداد صغیر مشیرالسلطنه، صدراعظم محمدعلی شاه به مردم گفت: شاه مجلس را مرحمت می‌کنند با این شرط که وکلا در سیاست دخالت ننمایند، اگر غرض از مجلس آن است که وکیل مانع جریانات شود و با هر چه پیش آید بسازد و دم فرو بندد، نه من تصور می‌کنم که تمام آقایان همچون وکالتی را نخواهند و قبول ننمایند و اگر وکیل آزاد است و می‌تواند در مصالح عمومی نظریات خود را اظهار کند وقتی که مصالح عمومی در پیش است از هیچ چیز نباید ملاحظه نماید و باید همه چیز خود را برای خیر و صلاح وطن بخواهد. اگر وطن‌پرستی بد است چرا دول بزرگ هر چه خوب است برای وطن خود می‌خواهند و اگر دموکراسی خوب نیست چرا این رژیم را به تمام معنا در ممالک خود اجرا می‌نمایند. اگر آزادی جراید مضر است، چرا در آن ممالک متعرض جراید نمی‌شود. اگر اخلاق خوب مستحسن نیست، چرا در هر کجا که نفوذ دارند برای توسعه نفوذ خود مشوق مردمان بد اخلاق‌اند. مردمان با اخلاق کسانی نیستند که برخلاف مصالح جامعه قیام کنند. آن‌ها کسانی نیستند که نیک و بد را با هم بسوزانند و از حیثیات هموطنان خود بکاهند. با کسی غرضی ندارند.

می‌گویند آنچه را که باید در نفع جامعه بگویند. امیدوارم که ما نمایندگان دوره ۱۴ پیروی این اصل باشیم و ثابت کنیم که ملت ایران طالب استقلال است و آن را به هیچ قیمتی از دست نمی‌دهد. ملت می‌خواهد که خارجی از این مملکت برود و در امور مطلقاً دخالت نکنند و انتظار دارد که لفظاً و معنأً استقلال او را محترم شمارند و چون از مطلب نباید دور شد از مقدمه می‌گذرم و داخل موضوع می‌شوم.

شب سوم حوت ۱۲۹۹ سیم تلگراف شیراز و تهران قطع شد و قریب سه روز کرسی یکی از ایالات مهم از مرکز بی‌خبر بود و هر کسی این پیش‌آمد را به نوعی تعبیر می‌کرد تا اینکه پرده از روی کار برداشته شد و تلگراف سلطان احمد شاه به این شرح رسید:

از تهران به شیراز

شب ششم حوت حکام ایالات و ولایات در نتیجه غفلت کاری و لاقیدی زمامداران دوره‌های گذشته که بی‌تکلیفی عمومی و تزلزل و امنیت و آسایش را در مملکت فراهم نموده ما و تمام اهالی را از فقدان یک دولت متأثر ساخته بود مصمم شدیم که به تعیین شخص لایق خدمتگزاری که موجب سعادت مملکت را فراهم نماید به بحران‌های متوالی خاتمه دهیم. بنابراین به اقتضای استعداد و لیاقتی که در جناب میرزا سید ضیاءالدین طباطبایی سراغ داشتیم، اعتماد خاطر خود را متوجه به معزیه‌ایه دیده ایشان را به مقام ریاست وزرا انتخاب و اختیارات تامه برای انجام وظایف خدمت ریاست وزرایی به معزیه‌ایه مرحمت فرمودیم. شهر جمادی‌الآخر ۱۳۳۹.

چون روز گذشته روزنامه «رعد امروز» در شماره ۱۰۶ دستخط شاه را منتشر نموده و آن را دلیل برائت مرتکب کودتا دانسته است تذکر می‌دهم که کودتا شب سوم حوت واقع و دستخط شاه شب ششم حوت به ولایات مخابره شده است و این دستخط در اثر کودتا است والا سابقه نداشت که یک مدیر روزنامه که نه طی مراحل اداری نموده و نه مقبولیت عامه داشته است یک مرتبه رئیس‌الوزرا بشود و دیگر اینکه در این دستخط اختیارات تامه برای انجام وظایف خدمت ریاست وزرا صادر شده و به آقا مأموریت نداده بود که مردم را حبس کند و نیک و بد را با هم بسوزاند. چون من مردد بودم که شخص طرف اعتماد، مدیر روزنامه «رعد» است یا دیگری تصمیم گرفتم که در صورت اول تسلیم نشوم و خود را برای هر گونه پیش‌آمدی حاضر نمایم و پس از آنکه به وسیله رئیس تلگرافخانه تحقیق و معلوم شد که مدیر روزنامه «رعد» است، تصمیم غیرقابل تردید خود را اجرا نموده و تلگراف زیر را به شاه مخابره نمودم:

ششم حوت ۱۲۹۹ از شیراز

بعد از عنوان - دستخط جهان مطاع تلگرافی به واسطه تلگرافخانه مرکزی زیارت شده در مقام دولت خواهی آنچه می‌داند به عرض خاک پای مبارک می‌رساند که این تلگراف اگر در فارس انتشار یابد اسباب بسی انقلاب و اغتشاش خواهد شد و اصلاح آن خیلی مشکل خواهد بود. چاکر نخواست در دولت خواهی موجب این انقلاب شود و تاکنون آن را مکتوم داشته، هر گاه تلگراف مزبور بر حسب امر ملوکانه و انتشارش لازم است امر جهان مطاع مبارک صادر شود که تلگرافخانه انتشار دهد.

بلافاصله بعد از مخابره این تلگراف بیانیه رئیس دولت و رئیس کل قوا رسید و مردم بیشتر به عدم صداقت گفته‌های آن‌ها پی برده و عموم اهل شهر بر علیه حکومت جدید قیام نمودند. به طوری که فتح‌الدوله اهل تهران که در شیراز بود و تلگراف تبریکی به رئیس دولت مخابره نموده بود در خطر جانی واقع شده و قونسول انگلیس او را با خود نزد اینجانب آورد و تقاضای تأمین نمود و آقای سید ضیاءالدین طباطبایی هم چون از اوضاع شیراز مستحضر شد شب ۱۰ حوت این تلگراف را به من مخابره نمود:

بعد از عنوان - آگاهی یافته‌ام که تلگراف تصدی مرا به شغل ریاست وزرا انتشار نداده و گفته‌اید که از حدوث اشکالات احتراز نموده‌اید. این خبر به اینجانب معلوم داشت که حضرت عالی از وضعیات بی‌اطلاع و افق تهران را همان‌طور تصور کرده‌اید که قبلاً دیده و عیناً مشاهده کرده‌اید. نه، چنین نیست. دوری مسافت و بی‌اطلاعی از جریان حضرت عالی را از اطلاعات مفید محروم داشته است. این حکومت جدیدالتشکیل که به اسلحه و آتش یک سرکرده و نماینده اقتدار قشونی است به کسانی که در معبر او ایجاد اشکالات نمایند جز مشت چیزی نشان نمی‌دهد و در لحظه واحد جان و مال و عائله اشکال‌کنندگان به عنوان رهنه صداقت آن‌ها در معرض تهدید گذارده می‌شود و این زبری و خشونت نه برای مصالح شخصی است، بلکه برای مصالح وطنی است که هر اقدامی را مجوز و مشروع می‌سازد. بنابراین تصور اینکه قرائت دستخط اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی ارواحنا فداه محتمل است، حدوث اشکالی را تولید کند بالمره فکری نارسا بوده است. با کمال اقتدار و با نهایت نیرومندی لازم است وظیفه خود را ایفا نمایید. تشکیل این دولت وطنی و اصلاح‌کننده را هیچ کس جز خیانتکار نمی‌تواند تردید کند آن هم فوراً تنبیه می‌شود. من در اینجا تمام رجال پوسیده دروغین را توقیف کردم. ندای اصلاحات داده و با تهور و جسارت قشونی که در تحت امر دارم هر مانع و مشکلی را به هیچ می‌شمارم. حضرتعالی نیز اگر می‌خواهید نماینده چنین دولتی باشید با جسارت قدم برداشته اصلاحات را در خطه مأموریت خودتان شروع کنید و از تقویت بی‌نهایت اینجانب

استفاده نمایید و باور کنید که اشخاص دانشمند و بی‌غرض را مجالی شایسته به دست آمده است و بی‌پرده همان‌طور که عادت من است به حضرت‌عالی سابقه می‌دهم که نسبت به شخص شما خوش‌بین و خیلی مایلم که از شما حضرت‌عالی شخص شایسته در اصلاحات فارس استفاده کنم. به طور متقابل لازم است از صداقت و صمیمیت حضرت‌عالی آگاه گردم، بنابراین منتظرم که خودتان برای خودتان تعیین تکلیف نمایید. ولی در همین حال هم خود را از ذکر این نکته که باز یک شمه از صمیمیت و صداقت من است ناچار می‌بینم و آن است که انتخاب طریق جز صداقت و راست‌گفتاری برای اشخاصی که مرجع این سؤالات من می‌شوند مصلحت نیست و موجب زیان خودشان می‌شود. امیدوارم به نام وطن و به نام اصلاحات حضرت‌عالی از آن فاصله بعدی آغوش گشوده، مرا برادرانه در بغل گرفته کمک و مظاهره خودتان را به احترام منافع ملی به من اهدا نمایید. روش و منشور خودم در بیانیه‌ای که امر داده‌ام به ولایات مخابره کنند لامحاله ملاحظه و از عقاید اینجانب آگاهی یافته‌اید. ریاست وزرا [سیدضیاء].

به این تلگراف جوابی ندادم و چون در بیانیه خود نوشته‌اید که قرارداد را ملغاً نمودم عرض می‌کنم که در ۱۹ میزان ۱۲۹۹ که به ایالت فارس منصوب شدم و قرارداد انگلیس و ایران ملغاً نشده بود، نخواستم به قشون جنوب رسمیت بدهم و با رمز کارگزاری کل بنادر این تلگراف را به مرکز مخابره نمودم: اداره پلیس جنوب که از قرار مذکور سه هزار نفر است، کتباً و شفاهاً با ایالات رجوعاتی داشته و دارند و در مواقع رسمی و اعیاد هم حاضر می‌شدند. مستدعی است تکلیف معین فرمایید که روابط آن‌ها از چه قرار باید باشد ۱۹۰۲۶۳۰ میزان.

کابینه مرحوم مشیرالدوله تلگراف مرا بلاجواب گذارد و چون سابقه را تأیید نکرد، این‌طور صلاح دیدم که به قشون جنوب رسمیت ندهم و با آن‌ها رسماً مکاتبه نکنم و سلام رسمی را که آن وقت به یکی، دو دفعه محدود نبود و در تمام اعیاد مذهبی انعقاد می‌یافت، ترک کنم و آن‌ها را نپذیرم ولی آقا که قرارداد را ملغاً نموده بود، معلوم نشد به چه دلیل قشون جنوب را به رسمیت شناخت و آن‌ها را به موجب تلگرافی که قرائت می‌شود به تهران احضار نمود:

تلگراف رمز شب ۱۲ حوت از تهران به شیراز ایالت جلیله فارس- برای اطلاع حضرت‌عالی اعلام می‌دارد به فرمانده قشون جنوب امر شده است که یک ستون قشون با توپخانه به تهران اعزام دارند. ۱۱ حوت ۱۴۰۱ سید ضیاءالدین طباطبایی ریاست وزرا.

وصول این تلگراف بر تأثرات عمومی افزود و هر کس که روزنامه‌های گلستان هفتم رجب ۱۳۳۹ و استخر ۲۴ حوت و سایر شورای مطبوعات ۲۵ حوت و عصر آزادی ۲۰ حمل ۱۳۰۰ را بخواند، می‌تواند به وطن‌پرستی اهالی فارس و حقیقت افکار عمومی متوجه گردد. اهالی روز به روز بر مقاومت خود افزودند و من به هیچ یک از تلگرافات آقا جواب ندادم، در نتیجه مذاکرات با آقای کلنل فریزر فرمانده کل قشون جنوب این تلگراف را به شاه مخابره نمودم:

از شیراز به تهران

بعد از عنوان - نظر به آثار پیش آمده‌ای محتمل‌الوقوع و کسالت مزاجی که بغتاً عارض شده چاکر را از تحمل زحمت فوق‌العاده و مقاومت ممنوع می‌نماید و تا ورود آقای قوام‌الملک از محال ابواب جمعی خودشان به هر زحمت باشد حوزه ایالتی را مراقبت می‌نماید و بعد از ورود ایشان، امر، امر مبارک خواهد بود. ۱۶ حوت ۱۲۹۹ شمسی.

غرض از آثار پیش آمده‌ای محتمل‌الوقوع که در این تلگراف نوشته شده همان خلع سلطان احمدشاه از سلطنت ایران است که برای من مثل روز روشن بود، زیرا موقعی که شاه در لندن حاضر نشد در دعوت رسمی دولت انگلیس از قرارداد اسمی ببرد و آن را بشناسد به اینکه ناصرالملک به او گفته بود اگر مقاومت کند از سلطنت خلع می‌شود، شاه وطن‌پرست بر مقاومت خود افزود و از قرارداد اسمی نبرد. برای شاه چه بالاتر از اینکه امروز نامش به نیکی برده شود. حوادثی که موجب بلندی نام می‌شود کم است و شاید در عمر کسی به این حوادث تصادف نکند. خوشبخت کسانی که از این حوادث استفاده کنند و بدبخت کسانی که خود را مطیع پیش‌آمد نموده و با هر ناملایمی بسازند. در سلسله سلاطین قاجار هفت نفر سلطنت نموده که از آن‌ها فقط دو نفر پادشاه نامی شده‌اند اول مظفردالدین شاه است که در سلطنت او آزادی نصیب ملت شد و بعد احمدشاه است که تن به اسارت نداد و از سلطنت گذشت. ای کاش که این پادشاه جوان بخت به کودتا تسلیم نمی‌شد و زودتر مقام سلطنت را ترک می‌کرد.

از شاه جوابی نرسید و معلوم نیست که با نظریات من موافقت می‌کند و مرا به ایالت فارس باقی می‌گذارد یا اینکه منتظر است قوام‌الملک از فسا بیاید و افکار عمومی را ساکت کند و بعد استعفای مرا قبول نماید، چون احساسات روز به روز بیشتر و مردم آشوب‌طلب می‌خواستند از اوضاع سوءاستفاده کنند و مقاصد خود را انجام دهند. برای جلوگیری از اغتشاش در حوزه ایالتی و تحریکات متنفذین در ۲۴ حوت از اعیان شهر این پیشنهاد رسید:

شیراز، چهارم رجب ۱۳۳۹ مطابق حوت ۱۲۹۹

بعد از عنوان- چون پاره‌ای بی‌نظمی‌ها در اطراف این ایالت شروع شده سارقین دست به کار هرزگی و شرارت زده، در ظرف این چند روز چندین اتفاق غیرمنتظر افتاده و ناامنی دارد انتشار پیدا می‌نماید و در این موقع بعضی هنگامه‌طلب‌ها ممکن است برای تأیید بی‌نظمی و به هم خوردگی به بعضی عملیات بپردازند. لازم است تلگرافاتی که به تلگرافخانه فرستاده می‌شود در تحت نظر ایالت باشد. استدعا می‌شود به ریاست تلگرافخانه مرکزی امر و مقرر فرمایید تلگرافاتی که به نقاط گفته می‌شود قبل از اینکه به نظر کارگزاران حضرت اشرف عالی برسد مخابره ننمایند و تلگرافات محل نظم اصلاح مملکت را توقیف فرمایند. ابوالقاسم نصیرالملک، مؤیدالملک، محمدباقر لطفعلی نوری، فضلعلی رئیس نظمی و سه امضای دیگر.

پس از اینکه پیشنهاد مزبور اجرا شد آقای ماژور مید قونسول انگلیس مرا ملاقات و اظهار نمود که آقایان سردار فاخر و مشارالدوله تلگرافی از تهران به شیراز مخابره نموده‌اند که به مقصد نرسیده. من جواب دادم: نظارت رئیس تلگرافخانه راجع به تلگرافاتی است که از شیراز به خارج مخابره می‌شود و در تلگرافاتی که از خارج به شیراز می‌رسد، حق تفتیش ندارد و باید بلادرنگ آن‌ها را به مقصد برساند. معلوم شد که اظهارات من ایشان را متقاعد نکرد و بعد این مراسله را به من نوشتند: «فدایت شوم. واقعاً از زحمت دادن به حضرت اشرف خجالت می‌کشم، اما چاره ندارم. عرض شود که چند روز قبل خدمتان عرض کردم که از قراری که جناب وزیر مختار فرموده بودند، بنا بود که آقای سردار فاخر و مشارالدوله یک تلگرافی کنند به جناب آقای حشمت‌الممالک، آن وقت از ایشان پرسیدم که همچون تلگرافی رسیده است یا خیر؟ چند روز که گذشت از جایی شنیدم که واقعاً رسیده بود، ولی به آقای مزبور ندادندش. حالا هم وزیر مختار سؤال می‌کند که تلگراف رسید یا خیر، خدمت ایشان چه جواب بدهم؟ اگر از جایی جلوگیری از دادن این به صاحبش شده باشد تا یک اندازه برای اینجانب جواب دادن به وزیر مختار مشکل است. چه کنیم؟ دوستدار ماژور مید.»

من یقین دارم که آقایان مخابره‌کنندگان تلگراف به اقتضای آقای وزیر مختار انگلیس موافقت نموده و تلگرافی به شیراز مخابره نکرده‌اند. والا سهل بود که با سیم کمپانی که آن وقت دایر بود و تحت تفتیش ایالت هم نبود، تلگراف دیگری مخابره کنند و قونسول انگلیس را از من مکدر ننمایند.

دو روز بیشتر به عید نمانده بود که چند نفر از اعیان من جمله مرحوم نصیرالملک که قبل از ایالت اینجانب به علت تقصیر سیاسی در حبس بود، به ملاقات من آمدند و پیشنهاد نمودند که روز اول سال سلام منعقد شود و نظریه خود را این طور بیان نمودند که چون قشون جنوب را رسماً دولت شناخته است اگر سلام منعقد نشود مخالفتی است که با قشون جنوب و دولت هر دو می شود و ممکن است که دولت به قشون نامبرده دستوراتی دهد و بدبختی های سابق ما باز تجدید شود. اگر شاه استعفای شما را قبول کرد همه باید از قشون جنوب که قشون ایران شده اطاعت کنند و اگر ننمود شما می توانید باز نظریات خود را تعقیب کنید. این بود روز اول حمل سلام منعقد شد و دوم حمل هم شاه استعفای مرا به موجب این تلگراف قبول کرد:

از تهران به شیراز

بعد از عنوان- استعفای شما از ایالت فارس به تصویب جناب رئیس الوزرا قبول شد. لازم است کفایت امور ایالتی را به قوام الملک تفویض نموده فوراً حرکت نمایید.

چون شاه مرا به فوریت احضار نمود و ظن قوی بود که آقای سید ضیاءالدین طباطبایی مرا توقیف کند، متجاوز از ۴۰ روز در قریه سیدان که تا شیراز ۱۲ فرسخ است ماندم و در این اثنا از آقای آرمیثاژ اسمیت کارتی رسید. مشارالیه پس از انعقاد قرارداد وثوق الدوله به سمت مستشاری در مالیه ایران دخالت داشت. کابینه مشیرالدوله که بعد از کابینه وثوق الدوله تشکیل شد، از نظر اینکه قرارداد اجرا نشود او را به لندن فرستاد که شرکت نفت جنوب را تفتیش کند و آقای سید ضیاءالدین طباطبایی با اینکه قرارداد را الغاء نموده بود، آقای آرمیثاژ را برای تصدی شغل سابق به تهران احضار نمود و باز در وزارت مالیه دخالت داد. مقصود آرمیثاژ از فرستادن کارت این بود که مرا ملاقات کند و من هم برای اینکه زمامداران وقت به این ملاقات محملی نبندند و آن را پیراهن عثمان نکنند و به من زحمت نرسانند امتناع نمودم. چون برای ورود آقای نصرت السلطنه قائم مقام من زمینه تهیه شده بود و در ۱۸ ثور [اردیبهشت] ایشان وارد شیراز شدند دیگر صلاح ندانستم که در خاک فارس بمانم، به قصد تهران حرکت نمودم و در قهپار که تا اصفهان هشت فرسخ است، امنیه ناشناسی را دیدم که مرا از دستور دولت مطلع می کند و چنانچه از شهر خارج شوم به مرکز اطلاع می دهد که به واسطه عدم توقف من در اصفهان دستور بلا اجرا ماند. این بود که از شهر گذشتم و در قریه گز دو، سه فرسخ است تا اصفهان چند روز ماندم و از آنجا با بلدی که آقای غلامحسین بختیار، سردار محتشم فرستاده بودند، وارد چهارمحال شدم و چند روز بعد «کابینه سیاه» [سیدضیاء]

سقوط کرد. در ۱۴ جوزای [خرداد] ۱۳۰۰ تلگرافی از قوام السلطنه رسید که مرا برای پست وزارت مالیه به شاه معرفی کرد. پس از ورود به تهران آقای آرمیتاژ که خود را عضو وزارتخانه من می‌دانست به دیدن من آمد. قیافه ایشان به قدری شریف و جذاب بود که می‌گفتم ای کاش منافع متعارضه بین ما نبود و می‌توانستم با ایشان همکاری کنم. نه ایشان می‌خواستند که از مالیه ایران دور شوند و نه حب وطن به من اجازه می‌داد که ورود ایشان را در مالیه تصدیق کنم و قرارداد از بین رفته را تجدید نمایم. کابینه قوام السلطنه هم که خواست ما را دست به دست دهد، نتوانست. شرح قضیه این است که می‌خواست اوراقی به امضای آرمیتاژ و من منتشر شود که سرمایه‌داران خارجی و داخلی به امضای ما دو نفر اعتماد کنند و آن‌ها را خریداری نمایند و گره از کار وزارت جنگ که احتیاج مبرمی به وجه داشت بکشایند. مرا به هیأت دولت دعوت نمود و با اینکه سردار سپه مایل بود این کار بشود و در هیأت دولت هم بود که من از ایشان ملاحظه کنم، امتناع نمودم و مدتی بعد که با ایشان در امور مملکتی مذاکره می‌شد، به من گفت که از جواب شما در آن جلسه طوری عصبانی شدم که می‌خواستم همانجا با شما گلاویز شوم. گفتم: اگر می‌شدید در من اثری نمی‌کرد، زیرا به هیچ قیمتی حاضر نمی‌شدم که مستشار انگلیسی در امور مالیه دخالت کند و قرارداد را تجدید نمایند.

چند ماهی کار وزارت مالیه بدون وزیر می‌گذشت و آرمیتاژ هم برای اینکه میخس محکم شود کار جدی نمی‌کرد و امور به کام دوستان می‌گشت. بعد از آنکه آرمیتاژ مایوس شد، قصد حرکت نمود و روزی که به بازدید او رفتم از من طوری پذیرایی کرد که هیچ وقت فراموش نمی‌کنم و یقین دارم که اگر با او موافقت می‌کردم عشری از اعشار آن احترامات را به من نمی‌کرد. اینجا است که باید به عظمت اخلاقی ملت انگلیس پی برد. از آنچه گذشت معلوم شد که آقا در بیانیه خود قرارداد را الغاء نمود و بعد آن را عمداً اجرا کرد. آقا در تلگراف ششم حوت می‌نویسد: «با قشونی که تحت امر دارم هر مانع و مشکلی را به هیچ می‌شمارم.» معلوم نیست این قشون به چه ترتیب تحت امر او درآمد. بسیار مشکل است که کسی صاحب منصب نظامی نباشد و مرکز اتکایی هم نداشته باشد و قشونی که تحت سرپرستی کلنل اسمایس انگلیسی است، مطیع خود کند و موقعی که وارد تهران شد قشون مرکزی مقاومت نکند و ساکت بماند و شاه هم تسلیم شود. اگر این قشون تحت امر آقا بود چرا رئیس آن [رضاخان] خود را در عرض آقا گذاشت و بیانیه‌ای مثل بیانیه خود آقا داد؟! آیا می‌شود گفت که به کمک دسته قزاقی که تحت امر خارجی است انقلاب کنند و ملت را به راه راست دلالت نمایند؟ آیا به وسیله یک بیانیه پوک

می‌توان انقلابی شد و یا اینکه دعوی اصلاحات کرد؟ کدام آدم بی‌بصیرتی است که با این حرف‌ها گول بخورد. اگر فرمایشات آقا اساس داشت و اگر نظریاتشان در خیر مملکت بود چرا رجال وطن‌پرست را توقیف و حبس نمود؟ اشخاص وطن‌پرست ملت را حقیر نمی‌کند و به افکار عمومی احترام می‌گذارند تا در بروز حوادث آن‌ها را پشتیبان خود کنند و هر کس که به ملت خود احترام نکرد پشتیبان او جای دیگر است. به اتکاء قوا خارجی قیام نمودن و به روی هموطنان تیغ کشیدن و آنان را توهین کردن و حبس نمودن کار وطن‌پرستان و آزاد مردان نیست. آقا را چه واداشت که پیرامون این عملیات برود و چه باعث شده بود که صالح و طالح را حبس کند. در اصلاحات باید اشخاص بد را از کار خارج نمود و محاکمه و محکوم کرد. اگر مقصود انقلاب بود خوب است آقا توضیح دهد که در ایران زمینه برای چه انقلابی حاضر بود و با چه اشخاصی می‌خواست هادی انقلاب شود! روزگار ثابت کرد که نه مصلح بود و نه انقلابی و مأمور بود کابینه محلی تشکیل دهد تا از ترس او مردم به سردار سپه ملتجی شوند و به او اهمیت بدهند تا او مقصود خود برسد. هر گاه قانون مجازات عمومی در آن زمان بود آقا را من روانه دادگاه می‌نمودم چون قانون نبود و عقاب بلایبان هم بی‌مورد است. آقا مشمول فقره دهم از ماده ۱۲ قانون انتخابات است که «مقصرین سیاسی که به ضد اساس حکومت ملی و استقلال قیام و اقدام کرده‌اند حق انتخاب شدن ندارند.»

در آخر دوره ششم که انتخابات دوره شروع شده بود و دولت مداخله می‌کرد توسط مرحوم تیمورتاش از شاه وقت ملاقات خواستم و اظهار نمودم که اگر دولت می‌خواهد برخلاف مصالح مملکت اقدام کند و قراردادی منعقد نماید مثل اینکه وثوق‌الدوله از نظر گذشتن قرارداد در انتخابات دوره چهارم مداخله کرد. البته انتخابات دوره هفتم هم باید آزاد نباشد. ولی اگر شاه مقصودی غیر از صلاح مملکت ندارند خوب است که در انتخابات مداخله نکنند تا نمایندگان حقیقی مملکت به مجلس وارد شوند و از مصالح عمومی دفاع نمایند. شاه، تیمورتاش را خواست و از او سؤال کرد که مگر در انتخابات مداخله نمی‌کند! جواب داد نه. پس از آن گفت: «دکتر مصدق را قانع کنید که جعلیات را تکذیب کند». در اطاق تیمورتاش از انتخابات تهران که دخالت دولت اظهار من‌الشمس بود مذاکره شد، چنین اظهار نمود که در حضور اعلیحضرت غیر از آنچه گفتم چیز دیگری نمی‌توانستم بگویم، بیایید با هم صلح [سازش] کنیم و پست مشترکی که شش نفر از دولت و شش نفر از ملت باشند (مدرس، مشیرالدوله، مستوفی‌الممالک، مؤتمن‌الملک، تقی‌زاده، دکتر مصدق) ترتیب دهیم و قضیه را به این طریق حل نماییم. چون راه‌حلی که

مرحوم تیمورتاش پیشنهاد نمود با نظر من که آزادی انتخابات بود تطبیق نمی کرد انتخابات به همان طوری که دولت می خواست جریان خود را طی کرد.

معروف است که بعد از خاتمه انتخابات مرحوم مدرس از رئیس شهربانی وقت پرسید که در دوره ششم من قریب ۱۴ هزار رأی داشتم در این دوره اگر از ترس شما کسی به من رأی نداد پس آن رأیی که من به خودم دادم، کجا رفت؟ این است مختصری از تفصیل انتخابات آن دوره و ادوار بعد، طرز ورود آقا بعد از ۲۲ سال به ایران و اینکه فوراً از یزد انتخاب شدند. ثابت می کند که آقا برای کاری مأمور هستند. بسیار جای تأسف است که وعده های سهیلی و تدین راجع به عدم دخالت در انتخابات لباس عمل نپوشید. در هر کجا هم که تحت نفوذ واقع نشدند انتقادات بسیار نمودند و ناموس مملکت را به باد دادند. ای کاش این قبیل اشخاص یک روز اگر می شد شاگرد دبستان سید یزدی بودند. شخص متوفی نقل می کرد که در زمان صدارت حاج میرزا حسین خان سپهسالار به امر ناصرالدین شاه کسی را می بردند بکشند. در جواب سؤال سپهسالار گفتند که سید یزدی سارق است که از خانه ظهیرالدوله اشیاء مهمی سرقت کرده است. سپهسالار او را خواست و گفت که چون تو اولاد رسولی توبه کن تا نزد شاه از تو شفاعت کنم. سید یزدی گفت: من دزدم ولی راستگو و صدیقم و تاکنون با کسی عهدی ننموده ام که از آن تخلف نمایم، من از مرگ هراسی ندارم. من می خواهم کشته شوم و کسی را به دروغ امیدوار نکنم. من به درستی و راستی ایمان دارم و خود را فدای عقیده می نمایم. من نمی توانم عهدی ببندم که به عهد وفا ننمایم. هر قدر سپهسالار اصرار نمود، اظهار ندامت نکرد. ای کاش می گفت: گوش دروغگو را باید برید تا صورت هم مصداق حقیقتی و «من شابه اباه فما ظلم» باشد.

نظریات من در عدم صلاحیت آقا و طرز انتخابشان معلوم شد. ولی ممکن است کسانی که از دوره دیکتاتوری [دوره رضاشاه] انتقادات کلی نموده و باز خواهان آیند این طور اظهار کنند که مملکت محتاج به اصلاح است که خودگذشته هم کسی نیست، پس باید با آقا موافقت نمود که ما را به شاهراه ترقی هدایت کند! جواب آن ها این است که جامعه را با دو قوه می شود اصلاح کرد. قوه اخلاقی که مخصوص پیغمبران و خوبان است و قوه مادی. ما که از نیکان نیستیم، پس آقا باید بگوید که با کدام قوه می تواند خود را به مقصود رساند؟ آیا کسی هست بگوید مرکز اتکاء آقا ملت ایران است؟

خاطر دارم سردار سپه رئیس الوزرا وقت در منزل من با حضور مرحوم مشیرالدوله و مستوفی الممالک و دولت آبادی و مخبرالسلطنه و تقی زاده و علاء [وکلائی مخالف با انتقال

سلطنت] اظهار کرد که مرا انگلیس آورد و ندانست با کی سر و کار پیدا کرد. آن وقت نمی شد در این باب حرفی زد، ولی روزگار آن را تکذیب کرد و به خوبی معلوم شد همان کسی که او را آورد چون دیگر مفید نبود او را برد.

دیکتاتور [رضاشاه] با پول ما و به ضرر ما راه آهن کشید و ۲۰ سال برای متفقین امروز با تدارک مهمان دید. عقیده، ایمان و رجال مملکت را از بین برد، املاک مردم را ضبط و فساد اخلاق را ترویج و اصل ۸۲ قانون اساسی را تغییر داد و قضاوت دادگستری را متزلزل کرد. برای بقاء خود قوانین ظالمانه وضع نمود، چون به کمیت اهمیت می داد. بر عده مدارس افزود و به کیفیت عقیده نداشت. سطح معلومات تنزل کرد. کاروان معرفت به اروپا فرستاد، نخبه آن‌ها را ناتوان و معدوم کرد. اگر به تدریج که دختران از مدارس خارج می شدند، حجاب رفع می شد، چه می شد؟ رفع حجاب از زنان پیر و بی تدبیر چه نفعی برای ما داشت؟

اگر خیابان‌ها آسفالت نمی بود چه می شد و اگر عمارت‌ها و مهمانخانه‌ها ساخته نشده بود یکجا ضرر می رسید. من می خواستم روی خاک راه بروم و وطن را در تصرف دیگران نبینم. خانه‌ای در اختیار داشتن به از شهری است که دست دیگران است. این است کار سیاستمداران وطن پرست که کسی را آلت اجرا مقصود قرار می دهند و پس از اخذ نتیجه از بردن او به مردم منت می گذارند. بر فرض که با هواخواهان این رژیم موافقت کنیم و بگوییم دیکتاتور به مملکت خدمت کرد، در مقابل آزادی که از ما سلب نمود چه برای ما کرد؟

اگر موجب ارتقا ملل حکومت استبدادی است، دولت انگلیس و آمریکا روی چه اصلی حائز این مقام شده‌اند و اگر رژیم دیکتاتوری سبب ترقی ملل بود چرا دول محور از بین می روند؟ هیچ ملتی در سایه استبداد به جایی نرسید. آن‌ها که دوره ۲۰ سال را با این دوره که از آزادی فقط اسمی شنیده‌ایم مقایسه می کنند و نتیجه منفی می گیرند در اشتباه‌اند زیرا سال‌ها لازم است که به عکس‌العمل دوره ۲۰ ساله خاتمه داده شود.

دیکتاتور شبیه به پدری است که اولاد خود را از محیط عمل و کار دور کند و پس از مرگ خود اولادی بی تجربه و بی عمل بگذارد. پس مدتی لازم است که اولاد او مجرب و مستعد کار شوند یا باید گفت که در جامعه افراد در حکم هیچ‌اند و باید آن‌ها را یک نفر اداره کند. این همان سلطنت استبدادی است که بود. مجلس برای چه خواستند و قانون اساسی برای چه نوشتند و یا باید گفت که حکومت ملی است و تمام مردم باید غمخوار

جامعه و در مقدرات آن شرکت نمایند، در این صورت منجی و پیشوا مورد ندارد. اگر ناخدا یکی است هر وقت که ناخوش شود کشتی در خطر است و وقتی که مُرد کشتی به قعر دریا می‌رود. ولی اگر ناخدا متعدد شد، ناخوشی و مرگ یک نفر در سر کشتی مؤثر نیست. آقا اگر غمخوار این ملت اند به ترقی و تعالی وطن معتقدند و نمی‌خواهند به عناوین هیچ و پوچ به آتش نفاق دامن بزنند، باید خود را فوق دیگران بدانند و بگذارند که در سایه آزادی، جامعه خودش کشتی متلاطم را به ساحل نجات رساند. ما نمایندگان قبل از هر چیز باید به ایران نظر کنیم و منافع عموم را بر منافع شخصی خود ترجیح دهیم. ما همه اهل یک مملکت و زاده یک وطنیم. ما باید کاری کنیم که قوا مملکت صرف خیر و صلاح شود. ما باید بدانیم که نفاق برای ما بسیار مضر و گران است. یک وقتی از فرط نادانی و جهل در شیخی و متشرعی اختلاف داشتیم. زمان دیگر در استبداد و مشروطه مباحثه نمودیم. پس از آن اختلاف در آزادی و دیکتاتوری و بعد تغییر فرم بود. اکنون باز برای اصلاح معنویات دچار تغییر کلاه شده‌ایم.

آقا وقتی می‌توانند کار کنند که در مجلس را ببندند و یا آن را قرق کنند و مثل ایام «کابینه سیاه»، خرابه را تعطیل کنند. با این مجلس که می‌خواهد ثابت کند طلیعه آزادی است! کار آقا بسیار دشوار است، به عقیده من باید از خود رفع زحمت کند و از مجلس برود و غیر از این راه دیگری ندارد.

آن‌هایی که می‌گویند در نهم آبان ۱۳۰۴ من توانستم [در نطق مجلس پنجم شورای ملی] اوضاع وخیم ۲۰ ساله را پیش‌بینی کنم و دیگران نتوانستند، بیان واقع نیست. من از جان خود گذشتم و هم‌قطارانم از دادن یک رأی نخواستند امتناع کنند. باز من آتیه را می‌گویم خدا کند که این دفعه با من همراه باشند. آقا مثل نهر کوچکی است که به رود تیمز متصل شده باشد هر قدر که آب از نهر بیشتر برود بر توسعه نهر می‌افزاید و آب زیاد مساحت زیادی را فرا می‌گیرد. اگر امروز با خاک می‌شود از عبور آب جلوگیری نمود، اعتبارنامه ایشان که تصویب شد و حزب حلقه که بر شعبات خود افزود و قوت گرفت با توپ جدیدالاختراع این جنگ هم نمی‌شود مقاومت کرد.

اما امروز از آزادی مطبوعات صحبت می‌کند و از اصلاح معنویات که نمی‌دانم مقصودشان چیست، سخن می‌راند. ولی میخ خود را که محکم نمود زمینه دوره شوم دیگری را تهیه و جامعه را گرفتار خواهد کرد. چه ضرورت دارد که ما امروز خود را گرفتار کنیم و چه لزومی دارد که هموطنان را نگران نماییم. آقایان نمایندگان بیایید دوره بدبختی را تکرار نکنید. بیایید به جامعه ترحم نمایید. بیایید جوانان روشنفکر مملکت را

دچار شکنجه و عذاب ننمایید. بیا بید علمداران آزادی را به دست میرغضبان ارتجاع نسپارید. بیا بید ثابت کنید که این مجلس خواهان عظمت و بزرگی ایران است.
رئیس: آقای نقابت.

نقابت: بنده باید مقدمه یک مطلب را اعلام کنم و آن این است که بین تیپ آقای سید ضیاءالدین و تیپ آقای دکتر مصدق یک تیپ ثالثی وجود دارد و آن تیپ ما هستیم، ما هستیم و تیپ خودمان، تیپ جوان و تحصیلکرده و تیبی که دارای دیپلم هستند و تیپ وطن پرست. ما نه حق خودمان را به ایشان می‌دهیم نه به شما.

بعضی از نمایندگان: آقای دکتر مصدق هم خودشان تحصیلکرده هستند.

نقابت: اجازه بفرمایید. وقتی که بنده عرض می‌کنم، سه تیپ موجود است و برای یکی اوصافی ذکر می‌کنم، این دلیل نمی‌شود که برای آن دو تیپ اوصافی وجود ندارد. ولی اختلافی که بنده بیان می‌کنم، اختلاف زمانی است، مسلکی است، فکری است نه اینکه در اصل وطن پرستی حضرت آقای دکتر مصدق السلطنه و آقای سید ضیاءالدین من تردیدی داشته باشم.

فرمند: وطن پرست پیر هم پیدا می‌شود.

نقابت: به هر صورت این مملکت یک روزگاری دیده و مراحلی را طی کرده و امروز مایه خوشوقتی است که یک مجلسی به تمام معنی آزاد ما مشاهده می‌کنیم. یک مجلسی است که همه کس می‌تواند عقاید و افکار خود را بگوید و هر نظری نسبت به اصلاحات دارد بیان کند. در ادواری که آقای دکتر مصدق به عنوان تاریخ بیان فرمودند، بنده در آن ادوار محصل بودم به این جهت داخل در هیچ یک از اجتماعات نبودم که بتوانم با زمان طی طریق کرده باشم. ولی مطالعه می‌کردم بعد از ۲۰ سال که سوابق و احترامات آقای دکتر مصدق در این مملکت محفوظ بود و همه کس نسبت به ایشان علاقه داشت و یکی از علاقه‌مندان به ایشان خود من بودم برای اینکه من (در واکنس توسینل) تألیف ایشان را می‌خواندم و استفاده می‌کردم و ایشان را دوست می‌داشتم و از طریق علم با مؤلف آن کتاب ارتباط داشتم. ولی این طور فکر می‌کردم که یک روزی این مملکت بدبخت بایستی تمام افرادی را که در هر جای کشور دارد، تمام قوایی را که در هر جا می‌تواند تهیه کند. آن نخبیری را که از دستبرد حوادث برکنار مانده‌اند. آن شخصیت‌ها که سیل حوادث خروشان نکرده این‌ها همه بایستی جمع شوند و ما هم دور علم آن‌ها جمع شویم و بگوییم آقایان شما هستند و ما هم هستیم و ایران هست (صحیح است) و بیا بید با هم کار کنیم. بیا بید به درد این کشور بخوریم، این فکر را داشتم. بنده یکی از آن‌ها هستم که به

شهادت چند نفر از رفقا از زمانی که کابینه مرحوم فروغی متزلزل شد از آقایان خواهش کردم، تمنا کردم که آقا شما و آقای قوام و غیرذلک همه با هم تشریک مساعی کنید و وارد شوید و بر علیه هم چیزی نگویید و قوای یکدیگر را فلج نکنید، این قوا به ضرر مملکت تمام می‌شود و حالا هم ما باید استفاده کنیم از مجموع افکار شما. شخصیت دکتر مصدق نایاب است. میلیون‌ها خرج لازم است برای یک مملکتی یک دکتر مصدق ترتیب کند. همین‌طور دیگری دیگری، شخصیت‌های با احترام را باید حفظ کنیم. امروز ما دچار قحط‌الرجال شده‌ایم. امروز آقای دکتر مصدق از دخالت آقای سهیلی در انتخابات اظهار فرمودند، همه گفتند: صحیح است. چرا؟ این دولت هنوز سرکار است برای اینکه کسی را نداریم (بعضی از نمایندگان: چرا داریم) برای اینکه در آن اعصار و ایام اگر می‌دانستند یک جوانی خوب حرف می‌زند، خوب فکر می‌کند، خوب مطالعه می‌کند، او را خفه می‌کردند، توی زندان می‌انداختند. اگر کسی هم از این بلیات فرار کرده است به سلوک به ملائمت به یک وضعیتی خودش را نجات داده، این بود که ادوار نمی‌گذاشت رجالی باز بیاید. رجل در زندگانی مبارزه، در زندگانی زد و خورد، در دنیای طوفانی پیدا می‌شود، نه در زندگانی آسایش و راحتی. در هر صورت ما امیدوار هستیم که از تمام رجالی که در گذشته داشتیم یا بعد می‌توانیم تهیه کنیم به نفع مملکت استفاده کنیم.

بنده اعلام موافقتم با اعتبارنامه آقای سید ضیاءالدین مبنی بر یک اصلی است که بدان اصل علاقه دارم و آن این است که قرارداد ایران و شوروی مصوبه مجلس شورای ملی مورخه ۲۳ قوس ۱۳۰۰، البته این قرارداد بعد از رفتن آقای سید ضیاءالدین است از ایران و مجلس تصویب کرد. زیرا آن تاریخ که ایشان آمدند مجلس بود و وکلا انتخاب شده بودند، ولی وکلا جرأت تجمع را نداشتند و تنها شاه تشکیل کابینه می‌داد. ایشان وارد شدند. مذاکرات ایشان با دولت اتحاد جماهیر شوروی توافق حاصل کرد بر روی این قرارداد و این قرارداد بدون اینکه یک کلمه از کلمات و عباراتش تغییر بکند با امضای آقای سید ضیاءالدین مبادله شد و متن آن هم موجود است. این قرارداد بزرگترین خدمتی است به مملکت. امروز هم دارای قدرت و اثر تاریخی است.

دکتر مصدق: در کابینه سردار منصور بود.

نقابت: عرض کردم این قرارداد با امضای رئیس دولتی که سید ضیاء بود امضا شد و مبادله شد. بعد هم مجلس تصویب کرد. آن روز مجلس نبود، این قرارداد در ماده یک می‌نویسد که دولت شوروی از سیاست جابرا نه‌ای که دولت‌های مستعمراتی روسیه که به

اراده کارگران و دهاقین این مملکت سرنگون شدند نسبت به ایران تعقیب می نمودند قطعاً صرف نظر می نماید.

نظر به آنچه گفته شد و با اشتیاق به اینکه ملت ایران مستقل و سعادتمند شده و بتواند آزادانه در دارایی خود تصرفات لازمه را بنماید دولت شوروی روسیه تمام معاهدات و مقاولات و قراردادهای را که دولت تزاری روسیه با ایران منعقد نموده و حقوق ملت ایران را تضييع ملغی می نمود و از درجه اعتبار ساقط شده اعلان می نماید.

در فصل هشت می گوید دولت شوروی انصراف قطعی خود را از سیاست اقتصادی که حکومت تزاری روسیه در شرق تعقیب می نمود و به دولت ایران نه از نقطه نظر توسعه اقتصادی و ترقی ملت ایران بلکه برای اسارت سیاسی ایران پول می داد اعلان می نماید. بنابراین دولت شوروی از هر نوع حقوق خود نسبت به قروض که دولت تزاری به ایران داده است صرف نظر کرده.

دکتر مصدق: خارج از موضوع است.

نقابت: آقا موقعی که بیانیه دولت آمریکا را می خوانید خارج از موضوع نیست، اجازه بفرمایید عرض کنم. بین دو دسته یک دسته دیگری وجود دارد، استقلال فکر داریم، اجازه بفرمایید حرف بزنیم.

دکتر مصدق: پس شما بگذارید آن دسته حرف خودشان را بزنند بعد وسطش را

بگیرید.

نقابت: در این بین است که کاپیتولاسیون ملغی می شود. کاپیتولاسیون یعنی قدرت قضایی ایران در دست خود ایران می افتد و این افتخار برای همیشه برای یک مملکت محفوظ ماند و خدمات دیگری که برای ایران پیش آمده است مجموع این قرارداد یک سلسله منافی بوده است برای کشور ما، البته تقاضا می کنیم مطالعه بفرمایید. پس چون امضای بدوی او به امضای آقای سید ضیاءالدین است حکایت می کند که امضاءکننده دارای روح موافق بوده و نسبت به خدماتی که در این قرارداد نسبت به مملکت می شده موافقت داشته است و بنده به همین استدلال با وکالت آقای سیدضیاءالدین مخالفم. اما جهات مخالفتی که بیان کردند این مخالفت را من از دو جهت مورد مطالعه قرار می دهم، یکی از جهت سیاسی و یکی از جهت قضایی. فرمودید که اشخاص را گرفتند حبس کردند چنین و چنان کردند، کدام رئیس دولت است که در این ۲۰ ساله اشخاص را بی جهت نگرفتند و حبس نکردند...

بعضی از نمایندگان: آقا اینکه دلیل نمی شود، این صحیح نیست.

نقابت: اجازه بفرمایید و بنده عرض می‌کنم. بر فرض که این یک نفر کارها را هم کرده است، بنده تعجب می‌کنم.

رئیس: فعلاً به این یک نفر دسترسی هست.

دکتر مصدق: این را هم که می‌خواهند وکیل کنند.

نقابت: حضرتعالی استاد قضایی هستند. ایشان را در ۲۳ سال قبل مجرم می‌دانید. حالا اساساً این شخص مجرم هست یا نیست، بنده در این قضیه وارد نمی‌شوم. شما می‌فرمایید در ۲۲ سال قبل فلان زید را توقیف کرده یا حبس کرده آن وقت مرور زمان جزایی برای آن قائل نیستند، در صورتی که مرور زمان جزایی ۱۰ سال است. پس عنوان مخالفی که در این قسمت فرمودند قابل توجه نیست. یک نکته دیگری فرمودند که مگر کس دیگری نبود که رئیس‌الوزرا بشود که یک نفر مدیر روزنامه بشود. بنده عرض می‌کنم مدیر روزنامه می‌تواند همه کاره بشود. مدیر روزنامه آدم کوچکی نیست، آدمی است که تمام هستی خودش را می‌گذارد تا جوهر ذاتی خودش را بروز بدهد و بنده هیچ مدیر روزنامه را نمی‌شناسم که دارای ثروت دستگاهی باشد. پس حیث مدیریت روزنامه بحثی بر ایشان نیست. از اینکه می‌فرمایند آدمی نبود من همین مطلب را بهش اعتراض دارم و همیشه قرار بر این بوده است که یک اشخاص بزرگی را بنا به سابقه، بنا به سیره انتخاب می‌کردند برای ریاست وزرایی، برای وزارت یا برای سایر مشاغل در صورتی که اشخاص هم که ارزش داشته باشند می‌توانند تمام مشاغل را طی کنند و کافی است که لیاقت خودشان را ابراز کنند و رنگ سیاسی مخالف با آن کار هم نداشته باشند. شرحی آقای دکتر راجع به خوبی و بدی مأمورین خارجی فرمودند که مورد بحث ما نیست البته در تمام جاها مأمورین خوب هست، مأمورین بد هست ما باید وظیفه خودمان را تعقیب کنیم و باید تعقیب از یک اصولی کنیم و اگر برخورد به بد کردیم تسلیم نشویم و با او مقاومت کنیم. فرمودند که قرارداد یک عقد دو طرفی است، چطور شد که از یک طرف ملغی شد. آقای دکتر البته تصدیق می‌فرمایند که قرارداد وقتی در یک کشوری رسمیت دارد که به تصویب مجلس شورای ملی برسد و آن قرارداد گذرا که مجلس تصویب نکرد فقط مانده بود یک عملی، یک تعهد اخلاقی از طرف دولت، یک تعهد اخلاقی که به تعهد قضایی تلقی می‌شود زیرا دولت غیر از یک فرد عادی است، دولت یک دستگاهی است که تعهدش امضایش یک اعتباراتی دارد و تا حدی این را باید در نظر داشت که آبروی امضاکننده از بین نرود و بالاخره این گرفتاری اخلاقی را دولت دارد و باید طوری کرد که آبروی امضاکننده نرود. مع‌ذلک این قرارداد که از طرف دولت شده بود مجلس هم تصویب

نکرد. آن وقت آن کسی که پایه این قرارداد را لغو می‌کند و بعد یک همچون قراردادی هم که بین ایران و شوروی امضا می‌کند حق دارد بگوید من لغو کردم این را هم نمی‌شود بحثی کرد که چرا ایشان کرده‌اند. فرمودند که آقا با چه سرمایه رفتند به اروپا و زندگی کردند. خیلی تعجب است این فرمایش ایشان، در ظرف این ۲۰ سال در این مملکت و در سایر ممالک در اثر آزادی تجارت و کوران‌هایی که بوده است اشخاصی بوده‌اند که با صفر یا هیچ با فکر و عمل شروع کرده‌اند و میلیون‌ها هم ثروت جمع کرده‌اند. این هیچ مربوط به بحث ما نیست که چرا توانسته است یک کسی در خارجه بماند. فقط این ایراد را باید بکنند که چرا یک کسی که در خارج زندگی کرده است زیر دست و پا نیفتاده است و چرا به اعمال پست و ادار نشده و چرا توانسته است زندگی کند. خیلی‌ها توانسته‌اند زندگی کنند. بسیاری از خانواده‌ها در این مملکت بوده‌اند که میلیون‌ها ثروت داشته‌اند و حالا به فقر افتاده‌اند و اشخاصی هم بوده‌اند که هیچ نداشته‌اند و حالا دارای ثروت هستند. بنابراین از این جهت ایرادی بر ایشان نیست.

فرمودند یزدی این تمول را از کجا آورده‌اند که با هم در امور مالی کمک بکنند. بنده تصور نمی‌کنم که این‌ها محتاج به جواب باشند فقط این را باید عرض کنم البته شهر یزد و کرمان یا جای دیگر با داشتن زراعت و تجارت مخصوصاً یزدی‌ها که فوق‌العاده در هوش و نکاو و پشتکار و همه چیز معروف هستند، البته می‌توانند نسبت به یک کسی که عقیده دارند ثروتی جمع‌آوری کنند. فرمودند که در جریان حبس و تبعید بیرجند آقای دکتر چند بار قصد خودکشی داشتند. البته همان وقت که این ترتیب پیش آمد ما خیلی متأسف بودیم (صحیح است) که چرا یک نفر از رجال عالی‌مقام مملکت ما را این طور آزار می‌کنند ولی همین قدر که فرمودند قصد خودکشی داشتم یک خلجانی برای من تولید شد زیرا قصد خودکشی یک قصد طبیعی نیست و در وقت مخصوص این حال پیدا می‌شود. فرمودند که اگر وکیل آزاد نباشد که عقاید و افکار خودش را بگوید چرا باید قبول وکالت بکند البته این تشخیص است که ممکن است آقای دکتر بدهند که آزاد نیستند در بیان عقاید ولی ما آزادیم در بیان عقاید و حرف خودمان را می‌زنیم ولو به ضرر ما تمام شود. فرمودند که در شب ششم حوت که تلگراف شاه به شیراز مخابره شد و اعلام شد ریاست وزرای آقای سید ضیاءالدین، ایشان تصمیم گرفتند که اگر این سید ضیاء همان سید ضیاء مدیر روزنامه باشد مخالفت بکنند و تلگراف کردند بدون فاصله که فارس زیر بار نمی‌رود و اغتشاش خواهند کرد. این بیان قابل اعتراض است زیرا یک والی یا یک رئیس اداره ولو هر سمتی داشته باشد وقتی که یک حکومت مرکزی تلگرافی می‌کند باید

آقا اطاعت بکنند، حالا فرمودند که در فارس اغتشاشاتی می‌شد و بعد هم آثاری در این خصوص پیدا شد، کاغذی من جمله رئیس نظمی به والی نوشت که آقا اقداماتی بکنید و عملیاتی بکنید. این‌ها می‌فهماند که عادت ولایت سابق یک قدری بر این بوده است که در تولید اغتشاش انگشت کرده‌اند. تلگراف اعتراض آمیز رئیس دولت وقت را خطاب به خودشان قرائت کردند در صورتی که آن تلگراف خیلی عبارات جالب توجه و بسیار با صمیمیت بوده است. بنده در آن عبارات سویی نمی‌فهمم که شما اصلاحات را شروع کنید و به پشتیبانی من امیدوار باشید و همچون کنید و همچون کنید. این را ما دلیل می‌گیریم بر نظریات صادقانه صاحب این تلگراف نه اینکه یک استفاده عکسی از یک مطلبی در نظر بگیریم که منطقاً جایز نیست. فرمودند که یک سید یزدی اقرار به دزدی کرد و اقرار به دروغگویی نکرد و استحکام خودش را نشان داد. ای کاش می‌گفت که یک مجازاتی هم برای دروغگو معین کنیم که گوشش را ببرند. بنده خیال می‌کنم که این عبارت تلمیح دارد و یکی از صنایع بدیعی است که گوش دروغگو را ببرند، خوب ما موافقت می‌کنیم که گوش دروغگو را ببرند اما آن مطلبی که منظور آقا است خارج از موضوع ما است. فرمودند که آقا بفرمایند که با قوه اخلاقی می‌خواهند کار بکنند یا با قوه مالی، آقا هم یک وکیلی هستند در این مملکت مثل سایر وکلا. اگر فکر ایشان یک دیریکسیون صحیحی پیدا کرد اگر فکر ایشان یک طوری تنظیم شد که با اوضاع امروز متناسب بود و یک عده هم همفکر پیدا کردند که پیروی از فکرشان بکنند می‌کنند و الا فلا و این مطلب هم درباره بنده و هم آقای دکتر و همه آقایان جاری است زیرا امروز غیر از ۲۰ سال قبل است، امروز مملکت به وسیله برق و رادیو، مسافرت، آمدن و رفتن، به طوری ارتباط با دنیای متمدن پیدا کرده که دارد هم‌سطح می‌شود، آن افکاری که ۲۰ سال پیش بود مثلاً شاید یک روزی آقای دکتر اینجا تشریف می‌آوردند و قسم به کلام‌الله می‌خوردند که راست می‌گویند خیلی تأثیر می‌کرد اما اگر امروز این کار را بکنند هیچ تغییری حاصل نمی‌شود یعنی همان فکری که هست برای اینکه این بیان راست است یا غیرراست باقی بماند وضعیت اخلاقی امروز این‌طور است. ما جوان‌های تحصیلکرده داریم که این‌ها به اروپا رفته‌اند و هرکدام دارای قدرت اراده هستند و دارای رشد و بلوغ و نبوغی هستند، منتها گم‌کرده بودیم و حالا در حکومت روشن امروز پیدا می‌شوند و ایشان به من ایراد خواهند کرد و خیال می‌کنند که بنده به عنوان طرفداری کی تیبی این بیان را می‌کنم، بلکه منظورم بیان یک حقیقتی است و به عنوان اینکه میل ندارم که یک عنصری که در ۲۲ سال قبل کنار رفته امروز بعد از ۲۶ سال بیاید دعوا کنند، وقت ما را هم تلف کنند. ما هم کار داریم ما هم

می‌گوییم بیا باید کار بکنید، هر دو پدر ما هستید اگر خوب کار کردید نگاهتان می‌داریم و اگر نه بیرون می‌کنیم.

شرحی در معایب دیکتاتور فرمودند که دیکتاتور آمد همچون کرد همچون کرد، همه این‌ها صحیح است و این یک بحث علمی است که جایش مجلس شورای ملی نیست. باید خدمت آقای دکتر برسم سند و کتاب آن را ارائه بدهم که در مملکت چطور دیکتاتور به وجود می‌آید. اگر هوای یک درخت و اسبابش مقتضی به وجود آوردن کرم باشد یک کرمی از آن درخت تولید می‌شود که آن درخت را خشک می‌کند. همین‌طور در یک مملکتی که غرض و مرض حکمفرما شود، خیانت در یک مملکتی بروز بکند، دروغ و رشوه در کار باشد هیچ کس به وظیفه خودش عمل نکند آن وقت افراد همه عصبانی می‌شوند و به جان هم می‌افتند و آن وقت دیکتاتور پیدا می‌شود. بنابراین این دیکتاتور مولود آقای سید ضیاءالدین نبود، این دیکتاتور مولود این درخت است که کرم به جانش افتاده بود. واقعاً باید از روی انصاف صحبت کنیم و حمله به همدیگر نکنیم زیرا همین حملات است که ایجاد دیکتاتور می‌کند. الان این مملکت در آتش بدبختی و بیچارگی دارد می‌سوزد و دولت ندارد، فرماندار ندارد، استاندار ندارد، استاندار شما مثل استاندار مازندران است، مثل آن استانداری است که معروف به فسق و متجاهر به فسق است باز هم نگاهش داشته‌اند. انواع و اقسام بدبختی‌های دیگر هست. در این موقع باز ما بیایم با هم معاوضه کنیم خوب نیست. این‌ها است که ایجاد دیکتاتور می‌کند و الا در بدی دیکتاتور ما اختلافی نداریم. ایشان می‌گویند سید ضیاء کرد ما می‌گوییم دستگاه کرد و ما باید امروز رعایت این معایب و مفاسد را بکنیم. حالا ایشان اختلاف کلاه گرفتند که ایجاد اختلاف کلاه می‌شود. من هم به آن موافقم، یعنی عادت است، یعنی لباس پوشیدن در یک جامعه عادت است. یک کسی اینجا به آقای آشتیانی ایراد می‌کرد که شما در روز افتتاح آمده بودید اینجا ولی کراوات نزده بودید و حال آنکه ژاکت پوشیده بودید و همه این ایراد را می‌کردند در صورتی که این‌ها عادات است و یک مطالبی نیست که سالب آزادی بشود و مرتفع می‌شود و اتهام سیاسی هم ندارد و اینکه فرمودند ایشان با یک نه‌ری متصل هستند این را بنده نمی‌دانم که حقیقت این است یا نه و تصور می‌کنم که اگر آقای دکتر دلیلی دارند بفرمایند و الا این بیان ایشان را هم بنده محمول به همان بیانات قبل می‌دانم که آن جریانات فارس و آن تلگرافات و آن جریانات به امور پر پر آقای دکتر صدمه زده است. بنده با این استدلالی که کردم مستقلاً بدون اینکه طرفدار این باشم یا آن طرف آرزوی استدلال با ایشان موافقم...

رئیس: آقای سید ضیاءالدین.

سید ضیاءالدین طباطبایی: خدا را شکر که زنده ماندم تا در روزهای محنت وطن ندای هموطنان را شنیده جان بی‌مقدار خود را در طبق اخلاص نهاده تقدیم نمایم. پس از ۲۳ سال غربت از ایران، پس از ۲۳ سال عزلت و انزوا و آوارگی امروز افتخار دارم در این محوطه‌ای که خاطره‌های شیرین و تلخ و فراموش‌نشدنی از آن دارم حضور پیدا کنم. امروز اگر تیرهای تهمت، بدنامی، افترا، ناسزا به من پرتاب می‌شود افسرده نیستم زیرا ۳۷ سال پیش با پدر همین اسعد (اشاره به رئیس مجلس) با برادر همین اسعد و با هزاران آزادی‌خواهان دیگر در همین محل از دهانه‌های توپ گلوله بر سر ما می‌بارید و ما تحمل کردیم و امید خود را از آتیه ایران سلب نکردیم. به طوری که آقایان می‌دانند ۲۳ سال بود از ایران دور بودم و خیال مراجعت را نداشتم. پس از وقایع شهریور دوستانم از تهران و ولایات به من مراجعه کردند و تقاضا نمودند که به ایران برگردم. خودداری کردم شش ماه، یک سال، دو سال گذشت بالاخره چون که همیشه جوانمرد بودم و جوانمردی را صفت خود و آبا و اجداد خود می‌دانستم دیدم سرزمینی که مرا تربیت کرده، بزرگ کرده، من به او قرض داشتم و در حداقل دعوت دوستانم را باید بپذیرم، این بود که به ایران مراجعت کردم. پس از مراجعت به ایران در خیال این نبودم که وکیل شوم یا وزیر شوم یا رئیس‌الوزرا شوم یا رئیس مجلس شوم. هیچ کدام از این‌ها نبود. در ۲۳ سال قبل که رئیس‌الوزرا و فعال مایشاء ایران بودم، اگر می‌خواستم، اگر مایل بودم، این درجه فهم و ادراک در من بود که با این و آن بسازم و در همان مسند باقی باشم ولی من نخواستم به قیمت خرابی ایران، به قیمت محو یک ملتی زمامدار شماها باشم. این بود که طالب نبودم و ترک کردم و رفتم.

پس از ورود من به ایران در تهران شنیدم اهالی یزد مرا به سمت وکالت مجلس شورای ملی انتخاب کرده‌اند تعجب کردم زیرا چنانچه عرض کردم قصد اشغال مقامی را نداشتم. گفتم: بعد از ۲۳ سال می‌روم ایران، مملکت محنت‌زده خود را ببینم اگر توانستم خدمتی می‌کنم اگر نتوانستم خدمتی بکنم یا در ایران می‌مانم یا چنانچه ۲۳ سال از این مملکت دور بودم باز هم مراجعت می‌کنم. خبر وکالت بنده از یزد مرا تکان داد و نمی‌خواستم قبول کنم. زیرا به کسی ننوشته بودم و از هیچ یک از رفقا و دوستان خودم یا اهالی یزد تقاضا نکرده بودم. در همین حال دچار یک محظوری شدم و آن این بود که ۳۲ سال قبل اهالی یزد پدر مرا به سمت وکالت مجلس شورای ملی انتخاب کردند. ۲۴ سال پیش هم خود من وکیل شدم که وقایع کودتا [تأیید سیدضیاً بر عنوان کودتا] پیش آمد.

این مرتبه سوم بود. اخلاقاً نمی‌توانستم به اهالی یزد بگویم که من شانه خود را از زیر بار مسئولیت خالی می‌کنم. اصرار اهالی یزد و تلگراف متوالی که به من مخابره کردند و اصرار دوستانم باعث شد که من وکالت را قبول کردم. به علاوه یک دلیل دیگری هم داشت. در ۲۴ سال پیش روزی که از خود گذشتم و وجود خود را مؤثر در نجات و استقلال ایران قرار دادم روز خطر بود. امروز هم روز خطر بود، چون که خطر را دیدم آدمم اینجا بایستم. برای اینکه اگر بتوانم به ملت خودم، به وطن خودم، به ایران عزیز خدمت بکنم و چنانچه عرض کردم مدعی هستم وجود من مؤثر در سیاست و استقلال ایران بود و عن قریب به فاصله چند دقیق آقایان خواهند شنید «خطاب به آقای دکتر مصدق» اگر صدای بنده یک قدری بلند است برای اینکه حضرتعالی بشنوید. از دو ماه به این طرف شنیده شد که با اعتبارنامه من مخالف هستند. دوستان من نگران بوده و من هم نگران بودم ولی نگرانی من از این بود که اعتبارنامه من با سکوت و خاموشی بگذرد و مجبور شدم از یکی از دوستانم خواهش کنم با اعتبارنامه من موافقت کند. زیرا اگر مخالف نمی‌شد یک حقایقی را نمی‌توانستم بگویم. ممنونم از صمیم قلب که این زحمت را حضرتعالی و بعضی از آقایان دیگر از من رفع فرمودید. چرا منتظر چنین روزی بودم زیرا ۲۳ سال سکوت کردم. هر دشنامی، هر ناسزایی، هر تهمت، هر افتزایی را قبول کردم و حاضر نشدم برای وجاهت خود، برای تبرئه خود اسراری را فاش کنم که مصالح عالیه ایران را به خطر اندازم. ۲۴ سال تحمل، ۲۴ سال صبر کافی بود.

آقای دکتر مصدق السلطنه بزرگترین فداکاری من در دوره زندگانی من این بود که سکوت کردم و آنچه را می‌دانستم نگفتم و پرده حقایق را پاره نکردم و آقایان بعضی می‌گویند: چرا در عرض مدت ۲۰ سال که از ایران دور بودم سکوت کردم. در روزهایی که بدبختی‌های ایران را دیدم چرا صدای خود را در نیاوردم. اکنون دلیلش را به جنابعالی و آقایان عرض می‌کنم تا چهار سال، پنج سال بعد از کودتا تمام جرایم، مجلس شورای ملی و جوان‌ها، پیرها روشنفکرها، تاریک فکرها همه از اوضاع راضی بودند، شکایتی نبود. پیش‌آمد «کودتا» سبب خوشبختی و اصلاحاتی که در مملکت شده بود مایه امیدواری آتیه بود. من در مملکت خارجه بودم جز ایرانیانی که به اروپا برای تحصیل یا گردش می‌آمدند کسی را نمی‌دیدم همه اظهار مسرت از پیش‌آمدها می‌کردند و بعضی هم یا راست یا دروغ اظهار تأسف می‌کردند که دست شما از بازیگری در بازی‌های ایران کوتاه شد. این احساسات مردم و ملت بود. این ترتیب باقی بود تا زمان رژیم تغییر سلطنت. تا آن تاریخ دلیل نداشت که من در ممالک خارجه بوده از وطن خودم و اوضاع خارجه حرفی بزنم. از

۳۰۵ تا ۳۱۰ باز آثار ظاهریه خوب بود و اگر در معنی و باطن بعضی‌ها ناراضی بودند لکن به طور کلی طبقات هیات اجتماعیه راضی بودند و مخصوصاً سالی در حدود ۲۰۰ نفر محصل و جوان‌ها به اروپا می‌آمدند. آمدن این جوان‌ها نتیجه ثمره نخلی بود که من کاشته بودم. می‌دیدم خیلی خوب هر سال جوان‌ها می‌آیند تحصیل می‌کنند، هر سال چند صد نفر جوان می‌آیند چه می‌کنند!

پس دلیل نداشت تا سنه ۱۰ شکایتی بشود اما از سنه ۱۰ به بعد که دیکتاتوری در ایران تشکیل شد وضع مملکت به جایی رسیده بود که اگر در پاریس یک روزنامه فرانسوی در سطر بر ضد شهریار ایران می‌نوشت، فردا دولت مناسبات خود را با ملت فرانسه قطع می‌کرد. سفارت ایران را از پاریس احضار می‌کرد و سفارت فرانسه را از ایران بیرون می‌کرد. آن رعبی که تهران را گرفته بود در نتیجه یک وضعیت‌هایی که حالا نمی‌خواهم بگویم دیگران را هم فرا گرفته بود. در یک همچون موقع من کجا می‌توانستم چیزی بگویم یا صدای خود را در بیاورم یا بنویسم و وقتی که نوشتم به چه وسیله‌ای به ایران بفرستم و یا وقتی که فرستادم چند صد نفر که کاغذهای من می‌رسد به آن‌ها به محبس نیفتند. پس من اگر این کارها را نکردم خدمتی کرده‌ام به ایران.

اما راجع به آقای دکتر مصدق و اظهاراتی که فرمودند من انتظار نداشتم که ایشان در ضمن صحبت از یک حدودی که محاورات رجال سیاسی آن‌ها را قبول کرده‌اند خارج شوند و من منتظر نبودم که یک چیزهایی را به من بگویند که من یک چیزهایی را بر خلاف میل خودم عرض کنم و به جناب آقای رئیس مجلس اطمینان می‌دهم که آنچه را عرض می‌کنم به قصد اسائه ادب نیست و اگر یک حقایقی به خودی خود وقیح است تقصیر من نیست. آقای دکتر را بنده می‌دانم و سابقه هم دارم با من غرض شخصی داشتند جز غرض شخصی چیز دیگری نبود. این غرض شخصی ایشان در جای خود باقی است. ولی ایشان یک نکته را فراموش کردند، فرمودند وقتی که اینجا تشریف آوردند فرمودند که ۲۰ سال بود از ملت ایران دور بودند این هم صحیح است به این معنی خیال می‌کنند که هنوز مردم ایران را با عوام فریبی می‌شود اغفال کرد. غافل بودند که در این مجلس شورای ملی عناصر مشخص و ممیزی هستند که اعمال فداکارانه را از اظهارات عوام فریبانه جدا می‌کنند. این یک حقیقتی است آقای دکتر مصدق السلطنه یک اختلاف اساسی است و آن این است که من از بدو زندگی خودم عوام‌فریب نبودم و عوام‌فریبی را بزرگترین خیانتی به هیات اجتماعیه می‌دانم. اگر آقای دکتر مصدق السلطنه و امثال ایشان عوام‌فریب نبودند و حقایق را به مردم می‌گفتند ایران سرنوشت دیگری پیدا می‌کرد.

در جنگ بین‌المللی در سنه ۱۹۱۴ که مخاطراتی متوجه ایران شد فقط سید ضیاء‌الدین بود که در روزنامه‌ها اعلام کرد نباید ایران با روس و انگلیس جنگ بکند و از در ستیزه درآید. بی‌عدالتی‌های آن‌ها را تحمل کند و صبر کنند و منتظر روز بهتری شوند. شما و امثال شما ای آقای دکتر مصدق‌السلطنه برای وجاهت خودتان، برای اموال خودتان، برای منفعت خودتان که از مستوفی‌گری و خرید خالصه و از کاغذسازی و از چه و از چه جمع کردید و نتوانستید آن‌ها را حفظ بکنید صدای‌تان را در نیاورید، حقیقت را به مردم نگفتید، مردم را گمراه کردید و ایران را به آن جنگ، به آن ویرانی و فلاکت و ادبار انداختید. روزهایی که جنگ تمام شد آقای مصدق‌السلطنه ایران ویران، ایران سرگردان، ایران گرسنه جز شما چند نفر وجه‌های نالایق چیز دیگری نداشت. بلی آقای مصدق‌السلطنه در دوره‌های پیش هیچ کس جز من از همه چیز نگذشت در مقابل هوچی‌ها و نادانان (ولی امروز دوره عوام‌فریبی، دوره اغفال، دوره سکوت گذشته است) آن روز در نتیجه نتوانستند مرا یاری بکنند. البته هر کس آزاد است، تمام اهالی مملکت تمام برادران من از دوست و دشمن همه آزاد، کسانی که بی‌غرض هستند کسانی که مدعی هدایت افکارند قبل از اتخاذ تصمیم از من توضیح بخواهند، از من علت و موجبات اصول را بپرسند، پس از آنکه شنیدند اگر قانع شدند واضح می‌شد، اگر قانع نشدند آن وقت حق دارند که فحش بدهند، ناسزا بگویند، هر نسبتی که می‌خواهند بدهند.

آقای دکتر مصدق‌السلطنه یکی از افتخارات من این بود که مقدماتی را فراهم آوردم که روزنامه‌نویس رئیس‌الوزرا بشود و ایران را از دست شما سلطنه‌ها و دوله‌ها نجات پیدا کند، بلی آقای مصدق‌السلطنه بلی قربان، این سید ضیاء‌الدین بود که شماها را به جنگ آورد. چند سال بود از استبداد نمی‌گویم در همین دوره مشروطه همین مردم بدبخت اسیر چند تا سلطنه‌ها و دوله‌ها بودند، دیگر سایر مردم وزن نداشتند، کوچک، روزنامه‌نویس بودند. این را من شکستم، این خدمت را من به ایران کردم و شماها را لرزاندیم که چطور یک روزنامه‌نویس رئیس‌الوزرا یا به عقیده شما صدراعظم ایران می‌شود. ای خاک به سر اشخاصی که این فرصت را دادند و این بی‌قابلیتی خود را فراهم آوردند. اما راجع به محبوسین، اولاً کسی حبس نشد، آقای مصدق‌السلطنه تحت نظر قرار گرفتن و حبس شدن دو مطلب است. کسی حبس نشد، تحت نظر قرار گرفت، حالا فرض کنیم حبس شد (دکتر مصدق: استغفرالله) شما می‌فرمایید استغفرالله دعوا نداریم (یک نمکی هم در مجاورت باشد بد نیست) در مملکت ایران از قبل از مشروطه و پس از مشروطه حبس کردن مردم یکی از امور عادی بود. در دوره سابق حکام ولایات یا وزرا

در تهران مردم بیچاره را حبس می‌کردند. خود حبس کردن به خودی خود با آنکه بر خلاف قانون و غلط بود امری بی‌سابقه نبود، چیزی که بی‌سابقه بود این بود که سلطنه‌ها و دوله‌ها و ملک‌ها را بگیرند. این را تصدیق می‌کنم (خنده حضار) [تأیید دستگیری افراد پس از کودتا] پیدایش این سابقه با بنده است و تمام مسئولیت آن را هم به عهده می‌گیرم و اگر چند صد نفر از من رنجیده شدند و افسرده شدند هزارها ایرانی بدبخت که قرون متوالیه در محبس این دوله‌ها، مله‌ها، سلطنه‌ها، ممالک‌ها با هزار ذلت و بدبختی روزگار می‌گذرانیدند فهمیدند که می‌شود دوله‌ها و ملک‌ها و سلطنه‌ها را هم گرفت. ملتفت شدید آقای دکتر مصدق السلطنه! و اما اینکه این‌ها چرا حبس شدند رئیس‌الوزرای وقت چنین تشخیص داد که برای مصالح عالیه مملکت و یک مقتضیاتی که بعد خواهد شنید یک عده‌ای بدون اینکه به جان آن‌ها، به حیات آن‌ها، به مال آن‌ها تعرض شود در یک نقطه‌ای تحت نظر قرار گیرند. اگر جنابعالی می‌فرمایید بد و خوب را با هم گرفتند مقصود دشمنی و عداوت نبود. نخواستیم مال کسی را ببریم، چنانچه نبردم جز یک عده از کسانی که سیاست مملکت را فلج می‌کردند و کارها را اداره نمی‌کردند و جز منفی‌بافی و عوام‌فریبی کار دیگری نمی‌نمودند آن‌ها را دستگیر کردم.

در آن موقع دو موضوع مهم در پیش بود، آقای مصدق السلطنه (بنده متأسفانه حافظه‌ام خوب نیست از این جهت است شما را به همان اسم سابق خطاب می‌کنم) دو موضوع مهم بود که برای حیات ایران و برای استقلال مملکت ایران تأثیر مهمی داشت، یکی مسأله ارتباط با ممالک متحده شوروی و یکی مسأله قرارداد ایران و انگلیس. این دو موضوع، این دو مسأله، این دو نکته، آلت بازی دسایس رجال تهران از دوله و ملک و سلطنه شده بود. سه سال بود نمایندگان مجلس شورای ملی متعاقب عقد قرارداد انتخاب شده بودند، غالبشان هم در تهران بودند. این وکلا جرأت نداشتند مجلس شورای ملی را باز کنند. سیاسیون تهران هم جرأت نداشتند حرف بزنند، چرا؟ گفتند: خوب اگر مجلس شورای ملی باز شد قرارداد را قبول کنیم یا رد کنیم. کو آن مردی که قبول کند، کو آن مردی که رد کند، پس بهتر این است که مجلس شورای ملی نباشد با دولت سویت شوروی که سه سال است به ما پیشنهاد کرده است که ما همسایه هستیم، دوست هستیم، عهدنامه ببندیم کو مردی که جرأت داشته باشد بگوید ببندیم و کو آن مردی که بگوید ما نمی‌بندیم. پس بهتر این است که هیچ نشنویم و صدامان در نیاید. این آقایانی که توقیف شدند حبس نشدند و تحت نظر بودند. به طوری که می‌دانند قبل از ریاست وزرایی من بود ولی مسئولیت آن واقعه را من به عهده می‌گیرم، شانه خالی نمی‌کنم. چرا

شانه خالی نمی‌کنم زیرا آن موقع آقای سردار سپه که بعد اعلیحضرت پهلوی شدند در کارها ما با هم مشاوره می‌کردیم و آنچه من می‌گفتم ایشان می‌کردند. حالا که ایشان دور هستند من سزاوار اخلاقیم نیست که ایشان را مسئول بدانم، نه! مسئولیت را خود من به عهده می‌گیرم و خودم را برای خاطر جنابعالی تبرئه نمی‌کنم حالا چرا؟ بعد صحبت می‌کنم و اما اینکه می‌خواستم جنابعالی را بگیرم حبس کنم (دکتر مصدق: تحت نظر می‌خواستید بگذارید) نه جنابعالی را به واسطه خیانتی که کردید می‌بایستی حبس کنم، برای اینکه شما مجرم هستید، شما می‌خواستید تمام عشایر فارس را بشورانید و اشرار را به شورش تحریک کردید. شما خواستید اردو کشی بکنید، خواستید برادر کشی بکنید. شما مجرم بودید، شما جانی بودید. ولی چرا ترتیب اثر ندادم، برای اینکه روحیه و قدرت فکری شما را می‌دانستم. فکر شما فلج بود می‌دانستم با تمام فعالیتتان هیچ کاری نمی‌توانید بکنید و یک چیز دیگر هم بود که نخواستم این افتخار را به شما بدهم که به واسطه حبس شما شخصیتی برای شما قائل شوم (دکتر مصدق: پس تلگرافات برای چه بود) تلگرافات را برای این کردم آقای دکتر مصدق السلطنه من فعال مایشاء بودم، در آن موقع در ایران از شما بزرگترها - گردن کلفت‌ترها را گرفتم به حبس انداختم. شما را نخواستم حبس بکنم شما را هم می‌توانستم. (دکتر مصدق: نتوانستید) نه اشتباه می‌کنید به شما تلگراف کردم که من برای ایران کار می‌کنم، دست به دست هم بدهیم و این مملکت بدبخت را نجات بدهیم و منتظر بودم اول به جای اینکه شخصیت روزنامه «رعد» و کوچکی جسمی سید ضیاء را در نظر بیاورید، عرایض او را، تمنای او را، التماس او را که به نام ایران است بشنوید و او را هدایت کنید، راهنمایی کنید. به این جهت آن تلگراف را کردم که اتفاقاً در عرض این ۲۲ سال این تلگراف برای جنابعالی یک سندی شد. شما می‌خواستید کسب و جاهت بکنید این است که تلگراف سید ضیاء‌الدین [را] پس از ۲۰ سال در این مملکت نشان داده‌اید (دکتر مصدق: تلگرافات دیگر هم هست) یکی اش را نشان بدهید (دکتر مصدق: بین خودمان باشد پس خلاصه پس از اینکه جنابعالی این تلگرافات را کردید آن اقدامات را کردید) چون من نمی‌خواستم برادر کشی بشود و این هم برای جنابعالی جای مسرت است که تمام اهل ایران هیچ جا با من مخالفت نکردند جز سرکار. تمام اهل ایران هیچ جا مخالفت نکردند. سکنه این مملکت از ولایات، دهات، ایلات، عشایر همه اقدام مرا و حکومت مرا تبریک گفتند. (دکتر رادمنش: به جز آذربایجان و گیلان) آن وقت گیلان در تحت تشکیلات مختلط اشغال شده بود آقای دکتر رادمنش. قسمت گیلان در اظهار فکر خودش آزاد نبود آقای دکتر رادمنش. (دکتر رادمنش: اینجا مجلس روضه‌خوانی

نیست - زنگ رئیس- ایشان حق ندارند به دکتر مصدق حمله بکنند یعنی چه؟) (زنگ رئیس).

رئیس: اینجا صحبت بین‌الائین نکنید، هر کسی حرفی دارد بعد حرف بزند.

سید ضیاءالدین طباطبایی: اما مسأله کودتا. آقای دکتر مصدق السلطنه قضایا را باید تفکیک کرد. یکی صورت ظاهر امر است. یکی صورت باطن امر است. صورت ظاهر امر این است که دسته‌ای از قوای قزاق به تهران وارد شدند، در شب دوشنبه شهر تهران را اشغال کردند و سه روز بعد من رئیس‌الوزرای ایران شدم، یعنی اعلیحضرت مرحوم احمدشاه معین‌الملک را فرستاد به منزل من و مرا دعوت کرد و من رفتم به قصر فرح‌آباد و پس از دو ساعت مذاکره دستخط ریاست وزرا را با اختیارات نامه به من تفویض کرد. راجع به قضایای تا ساعت ریاست وزرای من شما فرصت داشتید در عرض این ۲۰ سال سؤال کنید، توضیح بخواهید از مرحوم احمدشاه، از فرمانده قوای قزاق و از افراد صاحب‌منصبان قزاق سؤال کنید و شما سؤال نکردید و در مجلس شورای ملی هم وکیل بودند از اعلیحضرت پهلوی که سردار سپه و وزیر جنگ بودند و شما هم در این پارلمان بودید و به دفعات هم نطق فرمودید و نطقتان را من خواندم می‌بایستی بپرسید، چرا نپرسیدید؟ آنچه من مطلعم این است، صورت ظاهرش این است که می‌فرمایید من مسبب این اوضاع هستم و من این اوضاع را فراهم کرده‌ام و چنانچه اخیراً فرمودید یعنی در آخر مذاکرات خودتان فرمودید با تحریک و دست دیگران من این کار را کردم. برخلاف اظهار شما و بسیاری با آنکه چند ماه بعد از کودتا وقتی که آقای سردار سپه وزیر جنگ ما بودند، اعلامیه منتشر کردند و مسئولیت کودتا را به عهده خود گرفتند و چون در آن موقع شما آن اعلامیه را در تهران دیدید و خواندند نمی‌بایست دیگر از من سؤال بکنید ولی به علت آن اظهاری که کردم آن مسئولیت را به عهده می‌گیرم. برای اینکه بدانید چرا من مسئولیت را به عهده می‌گیرم وضعیات قبل از کودتا را باید در نظر بیاورید. مملکت ایران در تحت اشغال قشون اجنبی بود. در بعضی از ایالات ما یک تشکیلاتی بود که با حکومت مرکزی مشغول جنگ و ستیز بود و در همان موقع خزانه مملکت خالی بود. در همان موقع عده افراد قشونی و ژاندارمری و امنیه و نظمیه در ایران ۴۰ هزار نفر بود. حقوق آن‌ها هشت ماه و ۱۰ ماه عقب افتاده بود. چندین صد نفر و چندین هزار نفر مهاجر از گیلان و مازندران آمده بودند که می‌بایست از خزانه دولت زندگانی کنند و چون در خزانه دولت پولی نبود همه ماهه وزرا و رئیس‌الوزراهای ایران باید سفارت انگلیس ملتجی شده برای ۲۰۰ هزار تومان ماهیانه به اسم موراتوریم گدایی بکنند و این ۲۰۰ هزار تومان را بین این و

آن تقسیم کنند. عدلیه و نظمی و امنیه و ژاندارمری هشت ماه مواجبهشان عقب افتاده بود. تمام تشکیلات هیات اجتماعی مختل شده بود.

شاه مملکت تازه از اروپا برگشته بود. به واسطه این وضعیات و به واسطه خبر رفتن قشون انگلیس از ایران هراسان بود و مرحوم احمدشاه میخواست ایران را ترک کند و مراجعت کند و وقتی گفته شد که چرا مراجعت می‌کنید؟ گفت: من در امان نیستم، اگر قشون انگلیس برود چگونه می‌توانم در پایتخت خودم که قشون و پلیس و ژاندارم ۱۰ ماه مواجبه نگرفته زندگانی کنم و اگر متجاسرین به من هجوم کنند چه کنم. احمدشاه مرحوم به سفارت انگلیس ملتجی شد، از وزیر مختار انگلیس تقاضا کرد که برای اینکه او بتواند در ایران بماند قشون انگلیس حرکت خودش را از ایران به تعویق اندازد. مستر نرمان، وزیر مختار انگلیس پس از مخابره با لندن به شه‌ریار ایران جواب داد که چون مجلس مبعوثان انگلستان بودجه این قشون را تصویب نمی‌کند قشون نمی‌تواند در ایران بماند. احمدشاه گفت: حالا که قشون نمی‌تواند من می‌روم، گفتند نباید بروی. گفت: حالا که نباید بروم پس در تهران گرسنه، تهران بیچاره، تهران خواب‌آلود، دوله‌ها و ملک‌ها و سلطنه‌های غفلتکار و سیاسیون نادان همه خواب بودند و سرنوشت ایران در اقیانوس تلاطم و بدبختی واژگون بود. آن وقت بود که سید ضیاءالدین، همان سید ضیاءالدینی که در بهار جوانی در ۱۸ سالگی خون خود را وقف ایران کرده بود و اکنون ۳۸ سال زیادی زندگانی می‌کند، آن سید ضیاءالدین آن روز به فکر شماها بود، به فکر زن و بچه شماها، به فکر شهر تهران، به فکر مملکت، به فکر ایران افتاد. از خود گذشت بالاخره رئیس‌الوزرا شد.

تمام اسرار کودتا را نمی‌توانم به شماها بگویم. ادراک آقای دکتر بزرگتر از آن است که حقایق دیگری را بفهمد. هر روز محکمه علیای عدالت ملی تشکیل شد. اول کسی که برای محاکمه حاضر شود سید ضیاءالدین است. آنچه می‌گویم مدرک دارم، خلاصه رئیس‌الوزرا شدم. اولین اقدام من تلگرافی بود به مرحوم مشاورالممالک سفیر کبیر ایران در مسکو که بدون تأمل عهدنامه شوروی را امضا کند. اولین اقدام من این بود. (دکتر مصدق: آه آه) دومین اقدام من الغای قرارداد ایران و انگلیس بود، می‌فرمایید این قرارداد ملغی بود تصدیق می‌کنم، عملاً ملغی بود ولی یک وضعیت بغرنجی ایجاد کرده بود که افراد را خسته و وضعیت را فلج کرده بود. ما ۶۰۰ هزار لیره پول داشتیم در بانک شاهنشاهی از بابت منافع عقب‌افتاده کمپانی نفت جنوب و این ۶۰۰ هزار لیره آن وقت شاید دو میلیون تومان می‌شد در هر حالی که دولت ایران برای ۱۰۰ هزار تومان باید از

سفارت انگلیس گدایی بکند بانک شاهی این پول را نمی‌داد، در خزانه هم پول نداشتیم، از گمرک نمی‌توانستیم چیزی بگیریم چون که وسیله نبود. تا هم دولت حرف می‌زد می‌گفتند آقا تکلیف قرارداد را معین کنید یا بگیرید یا بدهید. قرارداد اگر عملی نشده بود ولی یک بغرنجی بود. یک مانعی بود که اولاً افکار عمومی را متزلزل داشت، هیچ کس نمی‌دانست قرارداد هست یا نه. وکلا نمی‌دانستند به مجلس شورای ملی که می‌روند آقا قرارداد را قبول کنند یا رد کنند. من آمدم این را الغاء کردم و اما اینکه فرمودید آیا از لرد کرزن مشاوره کردم و استیذان کردم این نکته بین خود ما است، این نکته را دوله‌ها و ملک‌ها و سلطنه‌ها نمی‌فهمند. این نکته را یک مدیر روزنامه می‌فهمد بدون مشاوره با دولت انگلیس، بدون استیشار با سفیر انگلیس و لرد کرزن من با مسئولیت خودم این قرارداد را الغاء کردم یعنی من مدیر روزنامه ملغی کردم که معلوم شود می‌شود کرد. به همین جهت لرد کرزن از من رنجید تا هفت حمل یعنی یک ماه و سه روز حکومت مرا نشناخت و خدا می‌داند چه اندازه همین رنجش لرد کرزن تأثیری داشت در بودن و نبودن من در ایران. این را من نمی‌دانم خدا می‌داند.

اما اینکه این چه نوع کودتایی بود آقای دکتر. حکومت ملی یعنی چه؟ حکومت ملی مرکب است از قوه مقننه و قوه قضائیه و قوه مجریه. قوه مقننه وجود نداشت، پارلمانی نبود، سیاست مشروطیتی نبود.

دکتر مصدق: مستشار مالیه که آوردید فرمودید.

سید ضیاءالدین: صبر کنید جوابش را عرض می‌کنم. مجلس شورای ملی وجود نداشت. پس از تعطیل دوره سوم وکلا کرسی خودشان را ول کردند و مملکت را به پیشامد واگذار کردند تا آن روزی که من رئیس الوزرای ایران شدم. تمام رئیس‌الوزراها و دولت‌های شما را سفارت روس و انگلیس تصویب و تشکیل می‌داد. تنها رئیس‌الوزرا و دولتی که به شهادت خدای متعال بدون مداخله سفارت اجنبی تشکیل شد دولت من بود. بله دوله‌ها و ملک‌ها و سلطنه‌ها نمی‌فهمند. این نکته را یک نفر مدیر روزنامه می‌فهمد. هر کسی را بهر کاری ساختند، میل آن را بر سرش انداختند. اعلیحضرت مرحوم احمدشاه مرا احضار فرمود و دستخط هم به من داد و اختیارات تام هم به من داد. حالا داخل این بحث نمی‌شوم که این مقدمه را من چیده بودم یا دیگران چیده بودند. به عقیده حضرتعالی صحیح بود یا غلط نتیجه‌اش را ببینیم چه بود؟ (دکتر مصدق: قرار بود)

شما فارس را بر ضد من شوراندید. قوم و خویش‌های مرا فرار دادند. شما و امثال شما در تهران دسایس کردید. شما مسئولید در پیشگاه خدا، در پیشگاه تاریخ، در

پیشگاه ملت ایران. من جز اینکه جان بدهم چه می‌کردم. نتیجه کودتا چه بود؟ ۴۰ هزار نفر قشون پراکنده ایران از ژاندارمری و قزاق و پلیس و امنیه در تحت اداره یک سرباز لایق که اسمش رضاخان میرپنج بود جمع شدند، اداره شدند، امنیت در مملکت فراهم شد، تهران از خطر گذشت. شاه راضی شد بماند. خود شاه هم که مرعوب بود دید در تهران هم قوه هست در تهران هم کسانی هستند که جرأت دارند بگویند که ما زنده هستیم و می‌خواهیم زنده باشیم، ما نمی‌خواهیم تسلیم شویم. با این اراده ما و از جان گذشتگی ما شاه ایران هم جرأت گرفت. فقط وقتی که دستخط ریاست وزرا را به من داد از من قول گرفت پس از اینکه امنیت در مملکت مستقر شد وسایل مسافرت او را به اروپا فراهم کنم، من هم وعده دادم و بعد نتوانستم و همان که نتوانستم بین بنده و آن مرحوم به هم خورد. بیچاره مرحوم احمدشاه در نتیجه بی‌قابلیتی و عدم لیاقت دوله‌ها و ملک‌ها و سلطنه‌ها قبل از تشکیل کابینه اینجانب و پس از آنکه از سفارت انگلیس مأیوس شد تلگرافی به دربار انگلستان و به مقامات عالی‌ه مخابره نمود که اگر ممکن است احضار قشون انگلیس را از ایران به تعویق بیندازند، جوابی نیامد کودتا به پا شد.

پس از آنکه امنیت برطرف شده تجدید شد، پس از آنکه امضای عهدنامه شوروی شد یک مساله بغرنج و غامضی بین ما و همسایه که مناسبات تاریخی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی ما را به یکدیگر مربوط ساخته و سه هزار کیلومتر با هم هم‌سرحد هستیم حل شده و روابط حسنه ایجاد گردید، در تهران و مملکت یک آسایش فکری برای همه ایجاد شد.

یک کار دیگری هم کردم که آن را فراموش کرده بودم و حالا در نتیجه تذکر آقای دکتر یادم آمد و از تذکر آقای دکتر خیلی خوشحال شدم زیرا من آن را فراموش کرده بودم و آن مساله پلیس جنوب بود. به طوری که می‌دانید پلیس جنوب را چند سال قبل از من داده بودند و پس از آنکه من رئیس‌الوزرا شدم یکی از اقداماتم این بود که به وزیر مختار انگلیس اظهار کردم من نمی‌توانم پلیس جنوب را در تحت اداره افسران انگلیسی قبول کنم و باید متحمل بشود و منضم ژاندارمری ایران گردد. ژنرال فریزر را به تهران احضار کردم (آن وقت ماژور فریزر بود) و جلسه در هیات وزرا تشکیل دادیم و مذاکره کردیم و اصولی را با هم موافق شدیم که پلیس جنوب تسلیم ایران بشود و از بابت مخارج گذشته قبول کردند که دولت انگلستان از ایران فعلاً ادعایی نکند ولی ژنرال فریزر گفتند: کی این اردو را تحویل خواهد گرفت، آیا افسرهای تهرانی شما که دیروز همدست آلمان‌ها بودند؟ گفتیم: نه. من از دولت سوئد ۵۰ نفر صاحب‌منصب برای ایران احضار کرده‌ام که تشکیلات

ژاندارمری ایران را منظم کنند و به آقای علاء که در همان موقع در لندن بودند در این بابت تلگرافاً دستور دادیم که برود به استکهلم و با دولت سوئد داخل مذاکره بشود. گفت: خوب حالا تا وقتی که صاحب‌منصب‌ها بیایند ما چه بکنیم، بین بنده و ماژور فریزر موافقت حاصل شد عده صاحب‌منصبان انگلیسی که ۲۰۰ نفر بودند به ۴۰ نفر تنزل یابد و تا مدت یک سال در خدمت دولت ایران باشند و مطیع اوامر وزیر کشور باشند و به مجرد اینکه صاحب‌منصبان سوئدی به ایران آمدند صاحب‌منصبان انگلیسی لوازم خودشان را بگیرند و بروند زیرا اگر هم خود ژنرال فریزر آن تکلیف را به من نمی‌کرد من نمی‌دانستم ولی چون تشکیلات آن‌ها طرز مخصوصی بود من نمی‌توانستم، یک قوه که در آن موقع امنیت جنوب را عهده‌دار بود و اگرچه جنابعالی ملاقات رسمی با آن‌ها نمی‌کردید ولی تشریف داشتن جنابعالی در فارس به تکیه آن‌ها بود، پس من پلیس جنوب را منحل کردم.

دکتر مصدق: احضار فرمودید.

سید ضیاء‌الدین: منحل کردم و ثلث یا نصف آن را هم به اصفهان احضار کردم و در اصفهان ماندند.

دکتر مصدق: به تهران احضار فرمودید.

سید ضیاء: خیر به اصفهان احضار کردم و چنانچه گفتم علاقه من در انحلال پلیس جنوب چه بود؟ گذشته از اینکه به استقلال و سلامت مملکت ما لطمه وارد می‌آورد. در بدو امر که ما با دولت همجوار شوروی دارای مناسبات حسنه شده بودیم نمی‌خواستیم در ایران دولت یک تشکیلاتی را داشته باشد که در تحت اداره افسران یک مملکتی باشد که در آن موقع با دولت شوروی دارای مناسبات حسنه نبودند و هم‌دیگر را نشناخته بودند

دکتر مصدق‌السلطنه: پس چرا به تهران احضار کرده بودید!

سید ضیاء: عرض کردم کی آمدند به تهران. عرض می‌کنم تازه هم به تهران احضار کرده باشم از وظایف من است، وقتی که شما رئیس‌الوزرا شدید احضار نکنید، من بودم کردم، به شما هم مجبور نیستم توضیح بدهم. به شما هم اجازه نمی‌دهم که در شئون رئیس‌الوزاری من داخل بحث شوید و از من استیضاح کنید که چرا آن را خوردید؟ چرا آن کار را کردید؟ میلم بود به جنابعالی هم توضیح نمی‌دهم. جنابعالی از اوامر شه‌ریار ایران سرپیچی کردید من به شما چیزی نگفتم حکم دولت مرکزی را دور انداختید (دکتر مصدق: پاره کردم) من چیزی نگفتم. خلاصه موفقیت حکومت من در انحلال پلیس جنوب موفقیت شایانی بود و از ماژور فریزر که در آن قضیه با من کمک و مساعدت کرد امتنان دارم و از دولت انگلیس و حکومت هندوستان که در انحلال پلیس جنوب با من مساعدت

کردند و حتی وعده دادند از بابت مصارف گذشته چیزی در آن موقع مطالبه نکنند امتنان دارم.

اقدام دیگر من در آن موقع شروع به اصلاحات داخلی و جلوگیری از دزدی و افراط مالیه برای من نهایت مسرت است که ایرانی‌ها می‌توانند بگویند که یک روزی یک دولتی داشتیم که دزد نبود و دزدی نکرد. این افتخار مال شماها است، مال ملت است زیرا من فرزند این مملکتم چون که فرمودید دیگران محرک من بودند باید این را بگویم روزی نماینده کمپانی نفت جنوب آمد پیش من و از من تقاضا کرد که امتیاز نفت شمال خستاریا را به او بدهم. گفتم: من نمی‌توانم. گفت: چرا؟ گفتم: به دو دلیل، دلیل اول اینکه مطابق عهدنامه ایران با حکومت شوروی امتیازاتی را که حکومت شوروی به ایران مسترد داشته ما حق نداریم به هیچ دولت اجنبی دیگری بدهیم. دیگر اینکه دادن امتیاز از حقوق من نیست و از مختصات مجلس شورای ملی است، صحبت‌هایی شد، حرف‌هایی زد. پس از آنکه دید نمی‌تواند مرا قانع کند، زبانی گشود که به مذاق من خوش نیامد. جواب دادم: آقای مستر فلان من حاضر هستم برای مصالح عالی‌ه ایران و انگلیس منافع کمپانی‌های انگلیسی را فدا کنم و چنین هم کردم و اینجا هم خدا می‌داند تا چه اندازه این اظهار من در بودن و نبودن من در ایران تأثیر کرد. امتیاز راه شوسه تهران به قم را که یک کمپانی انگلیسی سال‌ها بود اشغال کرده بود الغاء کردم و ژنرال‌های انگلیسی و کلنل‌های انگلیسی که برای قرارداد به تهران آمده بودند از تهران بیرون کردم.

دکتر مصدق: شما انگلیسی‌ها را عاجز کردید.

سید ضیاء: اگر عاجز نکرده بودم آقای دکتر مصدق السلطنه، مستر نرمان شریف‌ترین وزیر مختار انگلیس در ایران از خدمت وزارت خارجه انگلیس خارج نمی‌شد. بله کردم، خلاصه تا بوده‌ام خیلی کارها کرده‌ام. حالا که نمی‌خواهم تمام آن‌ها را اینجا عرض کنم با اینکه هر چه عرض می‌کنم خارج از موضوع نیست، ولی هر چه تاکنون عرض کرده‌ام بس است، کوتاه کنیم، من این کارها را کردم و تا بودم به آقای سردار سپه وزیر جنگ وقت با کمال وداد با هم کار می‌کردیم و من شخصاً از ایشان گله‌های شخصی ندارم، اگر اختلافاتی هست در نظریات سیاسی است.

من پس از آنکه از ایران حرکت کردم... یک مقتضیاتی پیش آمد که آن هم از اسرار کودتا است که من بودن خود را در ایران برای مصالح ایران مقتضی ندیدم، با طیب خاطر ایران را ترک کردم، کسی مرا بیرون نکرد، اگر اطلاعی ندارید به شما می‌گویم روزی که من از تهران حرکت کردم شش هزار ژاندارم در تحت امر من بود. در تهران قوه قزاق نبود،

قزاق‌ها را به قزوین و منجیل مراجعت داده بودیم در تحت امر سردار سپه هزار و هشتصد یا دو هزار نفر افراد مرکزی بودند. در همان موقع من قادر بودم هر چه می‌خواستم بکنم، کسی مرا بیرون نکرد و طرد نکرد و این هم یک اسراری است که من فقط می‌دانم و مجبور هم نیستم به شما توضیح بدهم. من از ایران رفتم ولی اقدامات سه ماهه من روحی در ایران دمید که تا ۱۰ سال بعد از من ایران در عداد ملل زنده دنیا به شمار آمد. هر چه در ایران امروزه دیده می‌شود مولود کودتا است. اگر در طرح اساسی کودتا من بانی بودم، اما در وقایع ناگوار نه حاضر و نه شرکت داشتم، در انتخابات دوره پنجم اهالی تهران مرا به وکالت انتخاب کردند، رأی دادند، پس از اینکه دیدند من وکیل می‌شوم همین آرا حومه که امروز جناب‌عالی را به اینجا آورد، آوردند در آراء انتخابیه و گذاشت من اکثریتی حاصل کنم. پس جناب‌عالی آقای دکتر فعلاً موضوع را به میان آوردید، موضوع سلطنت را به میان آوردید، شما بعد از ۲۳ سال از مرحوم احمدشاه مدافعه می‌کنید در صورتی که شما همان کسی بودید که در همین تریبون آنچه فحش و ناسزا و بی‌احترامی بود به احمدشاه کردید در نطقتان کردید (دکتر مصدق: کی؟) دیشب در نطقتان دیدم و بعد اینجا آنچه توانستید مدح، تملق و چاپلوسی از والا حضرت پهلوی کردید (دکتر مصدق: کی؟) در صورتی که علاء و تقی‌زاده مخالفت خودشان را اظهار کردند بدون اینکه تملقی بگویند. پس از مجلس شما رفتید چکمه پوشیدید و نتیجه همین چکمه‌پوشی شما این بود که داماد شما، برادرزاده شما که مجرم‌ترین رئیس‌الوزراهای این مملکت بود (دکتر مصدق: به من چه؟) شما می‌خواستید دختر خودتان را بفرستید به وسیله دخترتان به او نصیحت کنید. بلی همان داماد شما که جوان‌های این مملکت را به محبس کشید، قوه قضائیه این مملکت را محو کرد (دکتر مصدق: هوچی‌گری نکنید) قوه قضائیه را در اجرائیه مداخله داد.

این‌ها یک حقایقی است که باید گفته شود. این‌ها را کسی فراموش نمی‌کند، باقی می‌ماند، بگذارید باقی بماند، شالوده سعادت ایران ته‌ریزی شده بود. ولی من سردار سپه را رئیس‌الوزرا نکردم، من ریاست وزرا را به ایشان ندادم، من ایشان را به پادشاهی برنگزیدم. تمام ملت، تمام مملکت خدمات او را تا پنج سال بعد از حرکت من تقدیر می‌کرد و امروز هم مقتضیات مملکت را مناسب نمی‌دانم که یک قضیه که چند سال پیش در غیبت من پیش آمده و امروز شما برای دشمنی من و عوام‌فریبی خودتان تجدید می‌کنید. امروز ما در مملکت مواجه با یک بدبختی‌هایی هستیم، با یک بیچارگی‌هایی هستیم، با یک مصائبی هستیم و فقط سزاوار است از قضایایی بحث کنیم که مجریت مرا ثابت کند نه اینکه کی شاه بود و چطور بود و چطور رفت. اینکه مصائب ۲۰ ساله را ذکر می‌کنید و مرا

مسبب بدبختی‌های ایران می‌دانید مثل این است که مسئول شهادت حسین ابن علی در صحرای کربلا حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله باشد زیرا اگر پیغمبر اسلام را نیاورده بود بنی‌امیه هم پیدا نمی‌شد، معاویه هم پیدا نمی‌شد. حسین بن علی هم کشته نمی‌شد به همان اندازه که جد اکرم پیغمبر مسئول فجایع کربلا است من هم مسئول فجایع ۲۰ ساله هستم. مطلبی را فرمودید ولی جرأت نداشتید و جرأت نکردید وقایع را روشن بگویید و اشاره کردید ولی من جرأت دارم و با جرأت می‌گویم (دکتر مصدق: البته!) گفتید کودتای انگلیسی بود و این کودتا را انگلیس‌ها کردند. قضیه خیلی مضحک است، انگلستان برای اجرای قرارداد کودتا نکرد، برای الغای آن چرا کودتا می‌کند. بشنوید مردم تعجب کنید، سه سال قرارداد امضا شد، آنچه من مطلع آنچه من اطلاع دارم در هیچ تاریخی هیچ سفارت انگلیس به دولت ایران فشار نیاورد که این قرارداد را اجرا بکند، می‌خواست اجرا بکند می‌خواست اجرا نکند. وقتی که دولت انگلیس برای اجرای آن نمی‌خواهد کودتا کند برای الغایش چرا کودتا بکند؟ پس مطلب چیست؟ باید مدیر روزنامه بود تا این مسائل را فهمید، باید از مردم بود تا این حقایق را دانست، باید از طبقه اشراف ملک و دوله و سلطنه نبود، باید کسی باشد که تمام دوره زندگانی خودش فکرش صرف جمع مال از طرق غیرمشروع مستوفی‌گری و خالصه‌خوری نباشد تا بتواند بفهمد چگونه یک از جان گذشته می‌تواند به یک مملکت خدمت بکند و یک کاری بکند که عقول ناقصه، ادراکات ناقصه از قوه درک آن عاجز است.

خیر آقا! این کودتای انگلیسی نبود، انگلیسی‌ها پیش‌بین هستند. انگلیس‌ها سیاست سه ماهه ندارند، اگر انگلستان می‌خواست سیاست سه ماهه داشته باشد کار انگلستان چند قرن پیش مثل کار امروز ما شده بود. نه خیر این یک کودتای انگلیسی نبود (دکتر مصدق: پس چه بود؟) فداکاری سید ضیاء‌الدین بود، حالا این اظهارات من شما را قانع نکرد. حقایق دیگری هست که من نگفتم و نمی‌گویم. اگر می‌خواهید بدانید محکمه علیای عدالت ملی را تشکیل دهید، من برای محاکمه حاضر هستم (دکتر مصدق: تعلیق به امر محال می‌فرمایید) من مسئولیت مسبب بودن وقایع سوم حوت را به عهده می‌گیرم، در مقابل خدا در مقابل تاریخ در پیشگاه ملت ایران از این کودتا برای خودم بهره نبردم جز یک مزاج علیل. نه دزدی کردم نه کسی را کشتم، دستم به خون کسی آلوده نشد. مال کسی را نبردم، خانه کسی را خراب نکردم، فقط یک عده کسانی که معتاد نبودند در تاریخ زندگانی خودشان حبس بشوند تحت نظر گرفتم. در آن روزهای تاریک تنها من و فقط من بودم که از خود گذشتم و ایران را از خرابی و تجزیه نجات دادم. از این اظهارات

قصدم تحریک آقایان نمایندگان نیست. برای تصویب اعتبارنامه من علاقه شخص من محرک بودن و نبودن در مجلس نیست و کسانی که به من محبت یا بی‌لطفی دارند فقط باید وجدان خود را حاکم عرایض من و وقایع تاریخی قرار بدهند. من طالب مقام نیستم، طالب شهرت نیستم، طالب راحتی و جمع مال نیستم. دو ماه پیش به من تکلیف شد سفارت آمریکا و ریاست هیات اعزامیه را به ممالک خارجه قبول کنم، من نکردم. اگر پول می‌خواستم به واشنگتن می‌رفتم، اگر شهرت می‌خواستم به واشنگتن می‌رفتم، اگر مقام و عیش و راحتی و ذوق ملک و ملک و دوله و سلطنه داشتم به واشنگتن می‌رفتم. من اینجا ماندم و اینجا هم می‌مانم برای ایران.

خلاصه من چه باشم چه نباشم امیدوارم آقایان وکلای ملت وضعیات بدبخت مملکت خودمان را تشخیص بدهند. کوشش من در افتتاح مجلس برای من یک حقیقتی بود. فقط این بود که مجلس ناقص را از نبودنش بهتر می‌دانستم. از لحظه اول مصمم شدم اتحاد و اتفاق خودم را نشان بدهم. با هیچ اعتبارنامه مخالفت نکردم نه اینکه اعتبارنامه‌ها و انتخابات تمام مراحل قانونی و حقیقی خود را طی کرده بود، نه برای این نبود! برای این بود که موقع مملکت را مناسب با تعویق افتتاح مجلس ندیدم. این دو روزه در روزنامه برداشتند به آقایان وکلای ملت حمله کردند که چرا اعتبارنامه‌ها را این‌طور تصویب کردید و یک نسبت‌های ناسزایی به اکثریت دادند. خواهش می‌کنم از فحش روزنامه‌ها افسرده نشوید. شما یک وظیفه نمایندگی دارید، من چه در مجلس باشم چه در مجلس نباشم خواهان مجلس هستم و کوشش خواهم کرد شماها را در مقابل دشمنان مجلس مدافعه کنم. من عظمت و استقلال فکر مجلس را خواهان هستم زیرا تمام مظهر قدرت ملی با این مجلس است.

آقایان نمایندگان این ایام بدترین ایام تاریخ ایران است. این ایام بهترین ایام تاریخ ایران است. این دوره ایمان است. این دوره، دوره بی‌ایمانی است. این عصر، عصر دانش و خردمندی است. این عصر، عصر نادانی و بی‌خردی است. این فصل، فصل روشن است. این فصل، فصل تاریکی است. بهار امید در پیش است. زمستان ناامیدی در برابر عفریت بدبختی، دامن نیستی را گسترده و فرشته سعادت پر و بال خود را گشوده، چرا؟ زیرا همه چیز داریم و هیچ نداریم. هیچ نداریم و همه چیز داریم. از آنچه گفتم و شنیدید و گوش هم داده‌اید شاید تباین و تناقض تشخیص دهید. به نظر من اگر تباینی باشد در عقول و افهام است، اگر تناقضی باشد در سنجش و ادراک است و اگر اختلافی باشد در تشخیصات است. همه می‌دانید چرا این ایام بدترین ایام تاریخی ایران است، اکنون ببینید

چگونه این ایام بهترین ایام تاریخی ایران است. اگر ماها، اگر ایرانیان، اگر کسانی که سرنوشت این مردم بدبخت را در دست گرفته اند با فداکاری های خود، با از خودگذشتگی های خود، با خدانشناسی و مردم دوستی خود و اخلاص و چشم پوشی های خود قدم هایی بردارند آن وقت است که ما می توانیم بگوییم این ایام بهترین ایام تاریخ ایران است. اگر مفهوم اضمحلال را بدانیم، اگر روزهای تاریکی که برای نسل آتیه در پیش است به نظر آوریم، نسلی که هنوز از کتم عدم به عرصه وجود نیامده و جز ذلت و ادبار و فلاکت میراثی برای وی تهیه نشده با دیده عبرت بنگریم و با یک تکان خود را از لعنت و سرزنش ابدی رهایی بدهیم، اگر با اخلاص و ایمان به خدا قرض خود را به ملتی که ما را پرورش داده ادا کنیم، آن وقت است که با شیرین ترین وجهی روشنی و بهار سعادت ایران را در پیش خود دیده با جلوه ترین صفحات تاریخ ایران را به وجود آورده ایم. پس هر چه هست در ما است. آقایان اگر شماها فداکاری بکنید به جای چشم های اشکبار در آتیه نزدیکی با لب های خندان، پیشانی های گشوده، سیمای متبسم ایرانیان را نگریده، همدیگر را یکدیگر را شادباش خواهید گفت. آن وقت است که آثار اهتزازات فکر روشن ایرانی، شعشه الهامات الهی جلوه تجلیات معرفت انسانی، شعله عشق خداپرستی، یعنی مردم دوستی نتیجه اخلاص خدمتگزاران با تقوای ملت و ارزش واقعی دوستان صمیمی ایران را ملاحظه و مشاهده خواهیم کرد آمین یا رب العالمین. عده ای از نمایندگان: مذاکرات کافی است.

دکتر معظمی: بنده با کفایت مذاکرات مخالفم، من پیشنهاد تنفس می کنم.

دکتر مصدق: اجازه می فرمایید بنده یک توضیحی دارم.

فاطمی: صحبتی که در مجلس است راجع به اعتبارنامه آقای سید ضیاءالدین بود، مخالف با اعتبارنامه شخص آقای دکتر مصدق بوده و آقای دکتر رادمنش و فداکار مخالفت خودشان را پس گرفتند. بنابراین باید یک نفر مخالف صحبت کند و چون مخالفی نیست توضیحی که ایشان دارند باید بدهند.

یک نفر از نمایندگان: پیشنهاد کفایت مذاکرات شده است.

فاطمی: اجازه فرمایید مطلبی را که آقای دکتر مصدق می خواهند بفرمایند.

دکتر مصدق: یک کلمه می خواهم توضیح بدهم.

رئیس: بفرمایید.

دکتر مصدق: بنده خیلی متأسفم که فرمایشات آقا به یک حماسه سرایی بیشتر شبیه بود تا به یک صحبت هایی که باید در مجلس بشود. ایشان نسبت به رجال بزرگ ایران

نسبت به رجال وطن پرست... (در این موقع به علت بروز احساسات و تظاهراتی از طرف تماشاچیان که مخالف نظم مجلس بود آقای رئیس جلسه را ترک و موقتاً در این وقت - یک ساعت و نیم بعدازظهر- جلسه به عنوان تنفس تعطیل و پس از نیم ساعت مجدداً تشکیل گردید.)

رئیس: آقای نبوی.

حسن نبوی: آقایان تصدیق می فرمایید که الان مدتی از وقت معمول گذشته و مذاکرات هم در این موضوع ناتمام مانده است اگر اجازه می فرمایید امروز جلسه ختم شود و جلسه موکول به فردا شود. (صحیح است)

رئیس: اگر آقایان تصویب می فرمایند جلسه را ختم می کنیم (صحیح است) جلسه آینده فردا (چهارشنبه) سه ساعت قبل از ظهر، دستور هم بقیه مذاکرات امروز. [مجلس دو ساعت و ۱۰ دقیقه بعدازظهر ختم شد.]

دکتر مصدق: قبلاً از آقایان هموطنان تقاضا می کنم که رعایت نظامات مجلس را بفرمایند و برای هر کس چه خوب بگویند و چه بد بگویند دست نزنند و ابراز احساسات نفرمایند. مجلس باید منظم باشد که ما بتوانیم مقصود خودمان و وظیفه خودمان را ادا کنیم. ملاحظه بفرمایید دیروز در اثر آن اظهار احساساتی که شد مجلس بر هم خورد و ما نتوانستیم جلسه را تمام کنیم. مقصود خودمان را به پایان برسانیم (صحیح است). چون شنیدم بعضی از آقایان می خواهند که راجع به جرمی که آقای آقا سید ضیاءالدین به من نسبت دادند صحبت کنند و با ایشان مخالفت نمایند، بنده لازم است عرض کنم که به

مصدق «الكلام يجز الكلام» هر چه در این قبیل موضوعات بردباری شود نتیجه بیشتر است.

مردم به حضرت سیدالشهدا (ع) چرا معتقدند، برای اینکه او در راه آزادی صدماتی کشید و جان خود را فدای امت کرده «بابی انت و امی یا ابا عبدالله.» پس من هم که سگ آستان حضرتم باید به آقا و مولای خود تاسی کنم و برای خیر این مردم و برای آزادی این جامعه هرگونه فحش و ناسزا بشنوم. مگر نبود که مدرس در همین مجلس سیلی خورد، مگر نه این است که مقام مدرس در این جامعه به واسطه مشقاتی که دید، مگر نه این است که شربت شهادت چشید!؟ من هم دست‌کم از او ندارم و خود را برای هر کاری آماده نموده و به طوری که عرض کردم آرزومندم به درجه شهادت نایل شوم.

آقا دو قسمت از نطق مرا که تصور نمودند منطقی ضعیف است مورد بحث قرار دادند: ۱- یکی راجع به مدیر روزنامه رئیس‌الوزرا نباید شود. از این اظهار من نظرم این نبود که اشراف مملکت باید همیشه رئیس‌الوزرا باشند. بلکه نظر من این بود که یک مدیر روزنامه که طی مراحل ننموده و تجربیاتی حاصل نکرده است، نمی‌تواند در رأس مملکت واقع شود. امروز چراغ‌های اداری و امور سیاسی به قدری پیچیده و درهم است که در هر رشته‌ای از علوم اشخاصی باید متخصص باشند. روزی بود که در جامعه بشری یک نفر کارها را می‌کرد، ولی امروز که درجه تمدن به اوج ترقی رسیده، برای هر شعبه‌ای از شعب یک علم اشخاص متخصص لازم است. نمی‌توان باور کرد که یک مدیر روزنامه بدون طی مراحل از امور اداری و سیاسی طوری بهره‌مند باشد که بتواند برای مملکت مفید واقع شود و هیچ مثالی بهتر از کار خود آقا نیست که دو ماه تاب نیاورده و راه فرار را پیش گرفت. هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند ایران که سال‌ها از آزادی و دموکراسی دور بود از دولت انگلستان جلوتر برود. اگر در انگلستان یک مدیر روزنامه می‌تواند بدون طی مراحل به مقام نخست‌وزیری برسد، ما هم حرفی نداریم که مدیران جراید هر یک به نوبه چندی نخست‌وزیر باشند.

۲- موضوع دیگر نطق من که مورد حمله آقا واقع شد، مخالفت اهالی فارس بود که آقا فرمودند در تمام مملکت کسی با من مخالفت نکرد و فقط اهالی فارس به واسطه تحریکات دکتر مصدق به من سر فرود نیاوردند و مخالفت نمودند. من خیلی متأسفم که آقا نخواستند و یا نتوانستند درک کنند که این مقامی که من در جامعه دارم از این مخالفت دارم. آرمیتاژ اسمیت که شما او را آوردید، برای چه خواست

مرا ببیند. برای چه در چهارمحال که بودم، وزیر شدم. برای چه آرمیتاژ مدتی منتظر شد که با من همکاری کند، برای چه من در دوره پنجم تقنینیه از تهران انتخاب شدم. ایراد بزرگی که به ولایات دیگر بود، همین بود که تسلیم شدند و مصالح ملی را نتوانستند بگویند.

آقا فرمودند که من به سلطان احمدشاه بد گفته‌ام. من هیچ وقت به ایشان بد نگفته‌ام و فقط ایرادی که داشتم این بود تسلیم کودتا شد و به من تلگراف نمود که به فوریت حرکت کنم تا اینکه مرا گرفتار پنجه بی‌رحمی شما کند. من وقتی که تلگراف شما رسید، همان‌طور که گفتم تصمیم گرفتم که با سوابق بدی که شما داشتید، اگر رئیس‌الوزرا شما بودید مخالفت کنم. پس از اینکه معلوم شد شما رئیس‌الوزرایید به آقای شیخ مرتضی محلاتی حجت‌الاسلام شیراز پیغام دادم که دیگر من نمی‌توانم در این ایالت بمانم و علت هم این است که به دولت جدیدالتشکیل عقیده ندارم. ایشان جواب دادند که به شما ایمان و عقیده داریم و با شما هستیم تا هر کجا که بتوانیم.

آقا می‌دانند که اهل فارس چرا به من معتقد بودند. من در اروپا بعد از کابینه قرارداد وزیر عدلیه شدم. از راه فارس به ایران آمده و در شیراز به واسطه درخواست اهالی ماندم. اول نمی‌خواستم که قبول خدمت کنم. اهالی از این نظر که مرا به درآمدهای آنها تطمیع کنند، پیشنهاداتی نمودند و در سال ۱۱۶ هزار تومان برای من قلمداد نمودند و گفتند که یک ماه درآمد ایالت مساوی با یک سال حقوق وزارت است. من از این پیشنهادات تعجب نمودم و به کلی از قبول کار امتناع نمودم و چون اهالی مرا شناخته و آن‌هایی که به من می‌خواستند این وجوه را برسانند تعهد نمودند که نه خودشان چیزی بگیرند و نه به من چیزی بدهند، من در شیراز ماندم و شما می‌توانستید از اهل آنها سؤال کنید که آن‌هایی که وجوه مشروعی به من داده‌اند، کیا هستند. من از آقا سؤال کردم که اگر شما احتیاج نداشتید، چرا موقع فرار از خزانه مملکت دستبرد نمودید و اگر احتیاج داشتید در این ۲۳ سال از چه ممر تحصیل نمودید و از چه محلی سرمایه هنگفتی که دارید به دست آوردید. آقا به این سؤال من که جواب نداد، مکدر هم شد و مرا جانی خطاب کرد. خوب است آقا بفرمایند که مستوفی بودن چه عیبی برای من می‌شود. من در دوره استبداد ۱۰ سال مستوفی بودم. خوب است بفرمایند که آن مستوفی‌ها تماماً در عرض سال چه مبلغ به مالیه خسارت می‌رساندند و بعضی از رؤسا امروز یا همین وزرایی که در انتخابات امسال دخالت نمودند، به قدر یک قرن مداخل آن‌ها به جیب نزدند. به تمام رؤسا امروز می‌شود ایراد گرفت و نه به هر کسی که مستوفی بوده است، می‌توان بد گفت. هر کس در

جامعه مقامی دارد من اگر خالصه هم خریده باشم، دزدی نکرده‌ام و از مالیه مملکت چیزی به جیب نزده‌ام. مگر در این سال‌های اخیر مردم املاک خالصه نخریدند. مگر دولت برای اینکه املاک آباد شود، خالصه جات را به مردم انتقال نداد. با این حال از آقا خواهانم که آن خالصه‌ای که من از دولت خریدم و آن مبلغی که من از این راه به دست آوردم تعیین کنند.

من از آقا سؤال کردم که چرا مردم را حبس نمودید. جواب دادند که مردم را حبس نمودم و تحت نظر گذاردم و بالاخره گفتند که رئیس‌الوزرا بودم و هر چه می‌خواستم می‌نمودم. اگر یک رئیس‌الوزرای می‌تواند در مجلس چنین اظهاری بکند، من حاضریم که حرف خود را پس بگیریم.

آقا باید بفرمایند برای چه مردم را گرفتند و تقصیر آن‌ها چه بود و از این کار چه نظر داشتند؟ من از آقا سؤال نمودم که اگر شما قرارداد را الغاء کردید قشون جنوب را برای چه به رسمیت شناختید و آرمیتاژ اسمیت را به چه دلیل مجدداً به وزارت مالیه آوردید. در مورد اول به قدری مذاکراتشان مبهم بود که نه من بلکه احدی از فرمایشات آقا چیزی درک نکرد و در مورد دوم بالصراحه فرمودند در این باب نمی‌توانم توضیحاتی بدهم. اگر یک رئیس‌الوزرا در یک چنین قضیه حیاتی مملکت نتواند توضیح دهد، ملت باید او را سنگسار نماید.

روزنامه ایران شماره ۲۵۵۷ هشتم مهرماه ۱۳۲۲ در تحت عنوان پیشواز ورود آقای سیدضیاءالدین به تهران می‌نویسد: آقای سید ضیاءالدین طباطبایی از احساسات حسن ظن عمومی نسبت به ایشان شرح مبسوطی ایراد نمودند و از احساسات دوستان و معتقدین خود اظهار مسرت و تشکر نموده و در پاسخ آقای سید مصطفی طباطبایی این نکته را نیز اضافه کردند که تا عمل نبینید به کسی اعتماد نکنید و باز در همین جا فرمودند ما اگر توانستیم معنویات خود را اصلاح کنیم به شما اطمینان می‌دهم که در انجام امور پیروز و موفق خواهیم شد.

راجع به اعمال آقا شرح مبسوطی روز گذشته عرض شد که آقا در عمل امتحانات بسیار بدی دادند ولی راجع به اصلاح معنویات که از ایشان توضیح خواستم جوابی ندادند. آیا ممکن است زمامداری صاحب مرام باشد و نسبت به مرام خود توضیحاتی ندهد و مردم را از عقیده و فکر خود مستحضر ننماید. من هر چه خواستم بفهمم که مراد آقا از اصلاح معنویات چیست چیزی نفهمیدم.

جامعه باید به خدمات وطن پرستانه و اشخاص بزرگ مملکت قدر بگذارد و آن‌ها را تقدیر کند و اشخاص وطن پرست را تشویق نماید تا آن‌ها بتوانند به مملکت خدمت کنند. دیروز در این مجلس آقا به تمام رجال وطن پرست که دوله‌ها، سلطنه‌ها و ملک‌ها بودند بد گفت و آبروی آن‌ها را برد و برای آن‌ها چیزی باقی نگذاشت. مجلس جای این نیست که کسی برخیزد و به اشخاصی که سال‌های متمادی با صداقت رفتار کرده‌اند، توهین کند. اگر شما به آن اشخاص معتقد نبودید چرا این اندازه آن‌ها را دعوت کردید. (صحیح است) اگر آقای مؤتمن‌الملك برای ریاست مجلس بد است چرا از ایشان مکرر شدید که قبول نکرد و چرا به آقای که در مجلس تشریف دارند و به شخصیت‌های مهم توهین می‌کنند پیشنهاد ریاست نکردید. شما که چنین شخصی را در مجلس دارید چرا عقب مؤتمن‌الملك رفتید (صحیح است) و چرا به من پیشنهاد ریاست نمودید. این‌ها یک چیزهایی است که برای مجلس شورای ملی بسیار بد است. مجلس شورای ملی باید با مملکت یکی باشد، مجلس شورای ملی باید فرقی بین خود و ملت نگذارد، مجلس باید خود را از ملت بداند (صحیح است) مجلس باید با ملت یکی باشد و به جامعه خدمت نماید (صحیح است) آن مجلس شورای ملی که از ملت جدا باشد و به این اباطیل معتقد شود مجلس شورای ملی ایران نیست.

رئیس: آقای سید ضیاء‌الدین.

سید ضیاء‌الدین: بنده دیروز نتوانستم تمام عرایض خودم را عرض کنم (بعضی از نمایندگان: حالا بفرمایید) اطاعت می‌کنم چون که یکی از آقایان به بنده فرمودند که دیر شده است و باید مجلس را ختم کنیم و از این پیش‌آمد هم متأسفم و هم مسرور. متأسفم از اینکه وقت مجلس دو روز باید راجع به اعتبارنامه من ضایع شود و مسرورم که این پیش‌آمد سبب شد که یک حقایقی را که دیروز مجال نشده است حالا عرض کنم. اولاً دیروز آقای دکتر فرمودند یک کلمه فرمایشی دارند و بنده منتظر نبودم که یک خطابه مرقوم فرمایند و چون این انتظار را نداشتم خطابه ننویشتم و حالا مجبور هستم که از حفظ مطالبی را که یادداشت کرده بودم عرض کنم. قبل از شروع در جواب فرمایشات آقای دکتر یک توضیحی باید عرض کنم. فرمودند به تمام دوله‌ها و ملک‌ها و سلطنه‌ها اهانت کرده‌ام، بنده اطمینان می‌دهم به جنابعالی که قصدم این نبوده است و اگر در این موضوع یک توضیحی دادم سبب اهانتی بود که حضرتعالی به روزنامه‌نویس‌ها و مدیر روزنامه نویس و طبقه غیر دوله‌ها و سلطنه‌ها فرمودید و امروز آمدید اصلاح کنید خرابترش کردید فرمودید که یک نفر روزنامه‌نویس باید کاریر اداری داشته باشد و در

دوایر کار کرده باشد تا بتواند رئیس‌الوزرا بشود. الحمدلله که هستند امروز در مجلس کسانی بر خلاف ۲۰ سال پیش که می‌دانند کلمانسو که فرانسه را در بزرگترین جنگ‌ها نجات داد یک روزنامه‌نویس بود و در کار دولتی نبود، مستوفی هم نبود. در هیچ یک از امر اداری هم تخصص نداشت، تحصیلاتش در طب بود ولی خدا به او یک قریحه داده بود که یک رجال سیاسی شد. یکی از بزرگترین خطبای فرانسه در مدت ۴۰ سال کلمانسو بود. این کلمانسو در هیچ اداره سابقه نداشت (دکتر مصدق: وکیل بود) استدعا می‌کنم بین عرایض بنده فرمایشی نفرمایید، بگذارید که بنده عرایض خودم را عرض کنم بنده دفعه اول است که به پارلمان آمده‌ام شما که سابقه دارید در پارلمان باید پارلمانی بودن به بنده یاد بدهید (صحیح است) دیروز فرمودید که یک روزنامه‌نویس نمی‌تواند رئیس‌الوزرا بشود مگر اینکه سابقه کار ادارات دولتی داشته باشد (دکتر مصدق: طی مراحل عرض کردم) (رئیس: آقا تذکر می‌دهم) بنده یا جواب آقا را باید عرض کنم یا عرایض خودم را باید عرض کنم (بعضی از نمایندگان: خطابتان به ما باشد). پس بنده فرمایشات جنابعالی را نمی‌شنوم به هر حال بنده می‌خواهم این مطلب در این مملکت حل شود که هر کس که لیاقت داشته باشد می‌تواند رئیس‌الوزرا بشود خواه دوله، خواه سلطنه، خواه تاجر، خواه بزرگ و خواه حمال (صفوی: خواه روزنامه‌نویس) ریاست وزرایی ارث نیست، وزارت ارث نیست، این اهانت ایشان به عالم مطبوعات همان مطبوعاتی که اجازه داد که آقای دکتر بیایند اینجا و به اسم ملت حرف بزنند به مطبوعات توهین شد. وقتی که من آمدم روزنامه‌نویس شدم، شما و امثال شما این را یک کار مبتذلی می‌دانستید، حتی در تحت تأثیر عقاید امثال شما پدر مرحومم به من گفت ای خدا کار من به کجا رسیده است که پسر من باید روزنامه‌نویس باشد ولی من اهمیت مطبوعات را می‌دانستم و نویسندگان را همدوش انبیا و بزرگان و مربی بشر و مربی هیات اجتماعی می‌دانستم.

آقای دکتر اگر اسائه ادبی نسبت به ملکه‌ها، دوله‌ها و سلطنه‌ها شد از این جهت بود. ولی بنده انکار نمی‌کنم و تقدیر می‌کنم در مملکت ایران رجال باشرف و حقیقت و خدمتگذاری بودند که دارای لقب ملک و دوله و سلطنه بودند مثل مرحوم ناصرالملک، مرحوم مستوفی‌الممالک، مرحوم مشیرالدوله، آقای مؤتمن‌الملک، آقای ضیاءالملک که از دیروز سر ملک به بنده با نظر بی‌لطفی نگاه می‌کنند. بنده ایشان را از اشخاص شریف می‌دانم و با اینکه ضیاءالملک هستند ایشان را شخص شریفی می‌دانستم و قصدم توهین نبود و بین محبوسین هم آن‌هایی که محبوس بودند عرض نکردم که خائن بودند، عرض نکردم بی‌شرف بودند، عرض نکردم بد بودند، عرض نکردم خوب بودند، بنده آن‌ها را

محاكمه نکرده بودم و کسی را که محاكمه نکرده بودم، نمی‌توانم درباره‌شان قضاوت کنم و فقط عرض کردم که یک نفر رئیس‌الوزرا در ۱۲۹۹ که قانون مجازات عمومی در این مملکت وضع نشده بود و حبس کردن مردم این مملکت برای وزیر و کدخدا و حاکم یک امر عادی بود بنده نظر به مسئولیت خودم مقتضی دیدم که یک عده را که کارهای مملکت را فلج می‌کردند آن‌ها را تحت نظر قرار بدهم ولی البته بنده روزی که آن‌ها را تحت نظر قرار دادم یک عده‌ای را بنده این طور کردم و اقرار هم می‌کنم پیش از اینکه رئیس‌الوزرا بشوم این کار را کردم، با اینکه اعلیحضرت پهلوی سردار سپه اینجا نیست از جوانمردی من دور است که او را متهم کنم و بگویم او کرد. خیر بنده کردم، یک عده را من اسم بردم و یک عده را گفتم هر کسی را که خودتان تصور می‌کنید بگیرید و یک عده را خودتان آزاد بکنید، از جمله مرحوم سردار معظم که یک ماه و نیم بعد از کودتا بدون اطلاع من ایشان را در تحت نظر قرار دادند. پس از آن بنده مقتضی دانستم که ایشان را بگویم تشریف ببرند به قم برای زیارت (دکتر مصدق: مدرس) همان مدرس مرحوم تشریف بردند به قزوین، در قزوین آزاد بودند، از اهالی قزوین تحقیق کنید، با کمال آزادی آنجا بودند. بنده کسی را حبس نکردم ولی همان مدرس را کشتند و شما حرف نزدید، دیگران را کشتند شما استیضاح نکردید، باز تکرار می‌کنم داماد شما، برادرزاده شما اساس عدلیه ایران را بر هم زد. داماد شما مجرم‌ترین رئیس‌الوزرای ایران بود، پنجاه و سه نفر آزادی‌طلب ایران را به محبس انداخت و کشت شما حرف نزدید، شما استیضاحی نکردید، شما سؤالی نکردید، نرفتید بگویید داماد من، نکن، ول کن، خودت را بکش و مردم را نکش. من حبس کردم، به قول شما به اسم خودم در تحت نظر قرار دادم. من رئیس‌الوزرای مسئول بودم، سرنوشت ایران در دست من بود. من اگر برای نجات یک مملکتی عمداً یا سهواً تشخیص بدهم که یک عده از رجال مملکت در تحت نظر قرار بگیرند ولی کسی را نکفتم اذیت کنند، کسی را نکفتم بکشند و برای غرض شخصی تحت نظر قرار ندارم و این برای من جرمی نیست. عرض کردم قانون مجازات عمومی آن وقت در ایران نبود. هیچ قانونی نبود که یک رئیس‌الوزرای اجازه نداشته باشد یک عده را تحت توقیف قرار بدهد (نراقی: قانون اساسی بود) عرض کردم ضمن عرایض بنده فرمایشی نفرمایید، قانون اساسی بود ولی از اول مشروطیت هر روز هزارها ایرانی در اقطار ایران حبس می‌شدند و کسی حرف نمی‌زد.

من بدعتی نکردم، من سابقه ایجاد نکردم، امری بود واقع، همه می‌کردند. ولی دیگران می‌کردند برای دزدی، برای غارتگری، برای بردن مال مردم، برای خراب کردن

خانه مردم، ولی من برای غرض شخصی نکردم. آقایان مصالح عالیه مملکت، من که از جان خودم می‌گذرم آیا باید اندیشه داشته باشم که ۱۰ نفر، ۲۰ نفر، ۳۰ نفر دو ماه با کمال احترام با منتهای رفاهیت در تحت نظر باشند! انصاف بدهید ولی عرض کردم پس از من کشتند، تلف کردند، انژکسیون زدند، چه که نکردند، چرا استیضاح نکردید، چرا سؤال نکردید!

فرمودید حضرتعالی بر ضد سلطان احمدشاه مرحوم صحبت نفرمودند و بر له اعلیحضرت پهلوی آقای سردار سپه وقت بیانی نفرمودید. دیروز انکار کردید متأسف هستم که امروز عین نطق شما را برای کمک با حافظه شما برای شما می‌خوانم. مجله آینده است، پس از فرمایشاتی که می‌فرمایید عرض کنم به طوری که تشخیص دادم حضرتعالی با بنده غرض شخصی ندارید. تمام اظهارات شما و تمام کارهای شما مربوط به غرض شخصی بوده است و تملق و چاپلوسی شما حتی مخالفتتان با مرحوم سلطان احمدشاه برای غرض شخصی و تملق و چاپلوسی از سردار سپه برای غرض شخصی بود (خنده بلند دکتر مصدق). پس از مقدمه می‌فرمایید اما نسبت به سلاطین قاجاریه من کاملاً مایوسم زیرا خدماتی به مملکت نکردند که من امروز بتوانم در واقع و نفس‌الامر دفاع کنم، به چه دلیل؟ این معلوم می‌شود که غرض شخصی است یعنی اگر احمدشاه بر حسب تقاضای من شما را احضار نمی‌کرد لایق سلطنت ایران بود و چون که کرد لایق نیست در صورتی که دیروز فرمودید مرحوم مظفراالدین شاه چه بود، مرحوم احمدشاه چه بود. اما راجع به آقای سردار سپه، راجع به سردار سپه می‌فرمایید اما رضاخان پهلوی که من به ایشان عقیده‌مندم، ارادتمندم، ایشان از وقت زمامداری خودشان یک خدماتی به امنیت مملکت کرده‌اند و به این ملاحظه بنده مایل به ایشان هستم، به چه دلیل متمایل به ایشان هستم برای حفظ خودم، برای حفظ کسب خودم و خویشاوندان خودم موافق بودم با زمامداری ایشان برای چه؟ برای اینکه من چه می‌خواهم، آسایش می‌خواهم، امنیت می‌خواهم، مجلس می‌خواهم و در حقیقت از پرتو وجود ایشان تمام این چیزها را در این دو ساله اخیر داشته‌ایم و مشغول کارهای اساسی بوده‌ایم. این سردار سپه‌ی که به شما امنیت داد، آسایش داد، شما را در کسب و کار خودتان آزاد گذاشت، کی به شما داد جز سید ضیاءالدین. اگر او بد است سید ضیاءالدین هم البته بد است، اگر او خوب است چرا سید ضیاءالدین بد است، پس چرا او خوب است و سید ضیاءالدین بد است. اگر غرض شخصی نباشد دلیلش چیست. شما که رضاخان را نمی‌شناختید این یک سربازی بود مانند هزاران سرباز بدبخت دیگر. همین رضاخان بود که در جنگ‌های گیلانات برادر

زنش کشته شد. همین رضاخان بود که با چهار هزار نفر قزاق در قزوین افتاده بود و پس‌وامانده نان و گوشت قشون هندی را چهار ماه به او می‌دادند. کجا بودید آنجا، سید ضیاء‌الدین او را آورد به شما معرفی کرد، چه شد که او خوب بود سید ضیاء‌الدین بد بود، اگر او خوب بود که من هم باید خوب باشم. تا وقتی که او بود که من هم خوب بودم، خدمت هم می‌کرد، امنیت هم که داد، پایتخت شما هم از خطر مصون ماند حالا در مقابل خدماتی که کردیم در مقابل خطراتی که از زن و بچه و مال شما به دور کردیم پاداش نمی‌خواهیم، تقدیر نمی‌خواهیم. اینجا شما فرمودید از خدمتگزاران مملکت باید تقدیر کرد. چرا از من تقدیر نمی‌کنید، چرا فحشم می‌دهید؟ چرا ناسزا می‌گویید؟ یک بام و دو هوا که نمی‌شود آقا.

اما راجع به (آرمیتاژ اسمیت) من که قرارداد را الغاء کردم چرا او را به خدمت وزارت مالیه آوردیم یعنی پس از الغاء قرارداد ایران و انگلیس من باید تمام مناسبات خود را با انگلستان قطع کنم. بنده آرمیتاژ اسمیت را کنترات نکردم، او کنترات شده بود. کابینه مرحوم مشیرالدوله، آرمیتاژ اسمیت را شخص شریف و ایران‌دوستی تشخیص داده بود، از طرف دولت مشیرالدوله مأمور لندن شد. برای تصفیه اختلافاتی که بین کمپانی ایران و انگلیس بود. مرحوم آرمیتاژ اسمیت رفت و مأموریت خودش را انجام داد، ۵۰۰ ، ۶۰۰ هزار لیره خوب یادم نیست دعاوی دولت ایران که کمپانی نفت نداده بود به کمپانی نفت ثابت کرد. چند سال بود که برگشت به ایران و از تصادف، بنده رئیس‌الوزرا بودم و چون که بنده قرارداد خود را با انگلیس لغو کرده بودم باید او را به پس‌گردنی از تهران بیرونش کنم و تمام مناسبات خودم را با انگلستان قطع کنم. او برای دولت ایران کنترات شده، بنده هیچ مانعی نمی‌دیدم بدون اینکه به او اختیاراتی بدهم او مانند یک نفر مستشار همان‌طور که یک نفر بلژیکی بود یک نفر فرانسوی بود همان‌طور که به واسطه موقعیت و وضعیت جنگ بین‌المللی که از جای دیگر نتوانستیم بیاوریم، برای اینکه حضرتعالی پس از ۲۴ سال از بنده استیضاح کنید نمی‌دانستم آقای دکتر آرمیتاژ اسمیت والا که خود حضرتعالی هم دیدید و دلیل ایران‌دوستی آرمیتاژ اسمیت این است که خواست با شما و دیگران صحبتی بکند که اگر می‌تواند به ایران خدمتی کند بماند و اگر نمی‌تواند برود، چنانچه رفت. آرمیتاژ اسمیت اگر به ایران آمده بود یکی از رجال شریف و بزرگ انگلستان بود، نیامده بود به این مملکت که چند سالی بماند و سالیانه یک مبلغی از دولت ایران حقوق بگیرد. بعد از اینکه از اینجا رفت یکی از بزرگترین رجال و سکرتر ژنرال کمیسیون پراسیون پاریس شد و تمام بزرگان اروپا می‌آمدند در کمیسیونی که او منشی کلش بود

کار می‌کردند و بعد از پنج، شش سال هم که آنجا کار کرده رفت به هندوستان و یک مأموریت مهمی پیدا کرد و من خیلی متأسف هستم که شما نتوانستید از وجود آرمیتاژ اسمیت، از اطلاعات او در ایران دوستی و برای مملکت خودتان استفاده کنید.

اما آیا من چگونه زندگانی کردم. یک سابقه‌ای است در مجلس شورای ملی که من به سهم خودم اگر سابقه‌ای قبول شود، اعتراضی نخواهم داشت و آن این است که برای تصویب اعتبارنامه یک وکیل ملت برای اینکه بدانند صلاحیت دارد او یا نه، از او می‌پرسند که چطور زندگانی می‌کردی، جنابعالی حق دارید از من راجع به اعمال دوره ریاست وزیرایم سوال کنید. ولی جنابعالی حق ندارید که از من بپرسید که پس از ۲۳ سال که از ایران دور بوده‌ام چگونه زندگی می‌کرده‌ام. ولی این را به آقایان توضیح می‌دهم نه به شما. بنده هیچ دوره از ادوار عمرم به قدر دو مورد بی‌پول نشدم یکی موقعی بود که رئیس‌الوزرای ایران بودم، قبل از اینکه رئیس‌الوزرای ایران بشوم مخارج روزنامه و اداره و اجزای من ماهی چهار، پنج هزار تومان خرج داشتم ولی روزی که رئیس‌الوزرای ایران شدم این عایدات را نداشتم و به همین دلیل روزنامه خود را تعطیل کردم که رئیس‌الوزرای ایران باشم و از خزانه مملکت و سعی خودم پول پیدا کنم و روزنامه منتشر کنم. پس از سه ماه که در این مملکت فعال مایشاء بودم و هر کاری که می‌خواستم بکنم و بحمدلله کاری نکردم که موافق از روی شما سنگسار بشوم از این جهت برای فلج شدن آرزوی شما متأسف باشم یا نباشم نمی‌دانم.

پس از سه ماه از این مملکت حرکت کردم. مرحوم احمدشاه بر حسب تقاضای سردار سپه از خزانه مملکت ۲۵ هزار تومان پول به من داد زیرا می‌داشت که من دیناری ندارم. من به سردار سپه گفتم که من خانه شخصی دارم و مطبوعه دارم. بعد از حرکت من این مبلغ را قبول می‌کنم به این شرط که در هیات وزرا قبول شود، اگر هیات وزرا قبول نکردند مطبوعه و خانه مرا ضبط کنند. سردار سپه جواب داد خدمات شما به این مملکت زیاد است بیایید سفارت اسلامبول را قبول کنید. گفتم قبول نمی‌کنم و من رئیس‌الوزرا نشدم برای اینکه برای خودم کاری پیدا کنم اصرار کرد و من قبول نکردم ولی برای اینکه امروز که از ایران می‌روم برهنه و گرسنه نباشم آن هم نه برای خودم برای اینکه رئیس‌الوزرای ایران بودم این ۲۵ هزار تومان را قبول کردم. پس از ورود به اروپا دو، سه سالی زندگی کردم و خرجیم تمام شد. به تهران نوشتم خانه که چهار سال قبل از کودتا خریده بودم در خیابان نادری او را فروختند و برای من فرستادند. بودند اشخاصی که در اروپا آمدند و این‌ها سختی زندگانی مرا دیدند، به من کمک کردند و اسامی آن‌ها را یک روزی منتشر

می‌کنم زیرا که امروز هنوز امنیت کافی را در این مملکت نمی‌بینم که کسانی که در آن روزهای بدبختی سید ضیاءالدین به او کمک کردند به شما معرفی کنم. از فرانسه، از آلمان، از سوئیس، از ایتالیا ماشین‌هایی خریدم و به ایران فرستادم. از ایران از مطبوعه روشنایی قالی می‌خریدند و برای بنده می‌فرستادند، تاجر قالی شدم (رئیس‌الوزرای ایران مسیو روحانی تاجر قالی شده بود) یک روزی احمدشاه معروف من را در اروپا دید گفت شنیدم که به افغان می‌روی چرا؟ گفتم برای اینکه نمی‌خواهم تسلیم اراده شاه و وزیر یا شاه امروز بشوم. ترجمه می‌کنم حمالی می‌کنم و تسلیم اراده کسی نمی‌شوم. کار برای من ننگ نیست و ننگ نبود. ۲۳ سال از مملکت خودم دور بودم. سردار سپه سفارت رم را به من داد قبول نکردم، خودم را تنزل ندادم، خودم را کوچک نکردم برای مقام رئیس‌الوزرا نشدم.

در سنه ۱۹۳۱ میلادی مؤتمر اسلامی، کنگره اسلامی در فلسطین تشکیل شد. مرا دعوت کرد خرج سفر مرا هم فرستاد. پس از آنکه وارد شدم مرا دید و مرا شناخت. مرا منشی کل مؤتمر اسلامی کردند. رئیس کمیته اجرائیه کردند. نائب رئیس کنگره کردند. ولی من متأسف بودم که چرا در موقعی که مملکت من محتاج به خدمات من است، من در مملکت خودم نیاشم. در سنه ۱۹۳۴ یک قطعه زمین بایر بی‌آب و علفی در فلسطین خریدم. زیرا تجارت قالی را هم در فلسطین می‌کردم، اتفاقاً تاجر بدی هم نبودم. از منافع خودم هم راضی بودم. خدا چنین خواسته بود که در هر کاری داخل شوم در ضمن عمل یک بصیرتی پیدا کنم و اتفاقاً آن وقتی که رئیس‌الوزرا ایران شدم بصیرت پیدا کرده بودم زیرا مدت ۱۰ سال در تمام جریانات سیاسی و اقتصادی مملکت وارد بودم. مدرسه چه چیز است؟ انسان می‌رود کتاب می‌خواند. من در مدرسه آفاق و انفس بودم. در آن موقع فرستادن پول از ایران مشکل بود. (آقایان آنچه عرض می‌کنم خارج از موضوع نیست. چون ۲۴ سال در این مملکت نبوده‌ام برای هر سال یک ساعت. ۲۴ ساعت حق حرف زدن دارم، یک جلسه نمی‌خواهید بماند برای جلسه دیگر چون این اظهارات لازم است) فرستادن پول از ایران مشکل بود، اسعار خارجی مشکل بود، روزی با قونسول ایران آقای مکرم نورزاد که در سوئیس بودند صحبت کردم. گفتند عریضه به اعلیحضرت پهلوی عرض کنید، گفتم من عریضه عرض نمی‌کنم. یک توضیحاتی به شما می‌دهم اگر شما خواستید جزء راپورت وزارت امور خارجه عرض کنید. ایشان با کمال شجاعت و جوانمردی قبول کردند بنویسند و راپورت بدهند و نترسند که از قصر سعدآباد کله اروپا با اشعه نامریی کنده شود. راپورت داد که سید ضیاءالدین چنین می‌گوید، اعلیحضرت

پهلوی هم محبت کرده اجازه دادند که از عایدات مطبوعه بنده دو هزار لیره برای من بفرستند (در این موقع آقای دکتر مصدق آب خواستند، آقای سید ضیاءالدین لیوان آبی که روی کرسی خطابه بود شخصاً برای ایشان آوردند) دو هزار لیره تلگرافی برای بنده ارسال شود. من حقیقتاً خیلی خوشحال شدم زیرا برای آن زمین بایری که خریده بودم (گرچه اعتبار من در آنجا بیش از ایران بود و اعراب مسلم با بنده کمک کرده بودند) محتاج به پول بودم و با رسیدن این دو هزار لیره خوشحال شدم. سال بعد به طمع افتادم و دوباره اجازه خواستم، این مرتبه اعلیحضرت اوقاتشان تلخ شد (گفته‌اند در دیگ باز است حیای گربه کجا است) و فرمودند دارایی سید ضیاءالدین را دولت بخرد. محرمانه بماند خوشحال شدم ولی به روی خودم نیاوردم گفتم خیلی خوب دولت بخرد. پس از آنکه امر فرمودند دولت بخرد، آمدند کارخانه حروف ریزی و سایر مؤسسات مرا به ۱۸۰ هزار تومان تقویم کردند ولی کلمه گرم‌تر از آن‌ها چونه زدند و گفتند این را به ۱۴۰ هزار تومان قبول کنید به شرط اینکه لیره را هشت تومان قبول کنید و بالاخره یک سال طول کشیده و لیره را هم ۱۲ تومان حساب کردند و چهار هزار لیره ضرر کردم و بروی خودم نیاوردم و بالاخره هشت، نه هزار لیره برای من فرستادند و من از این سخاوت بزرگانه اعلیحضرت همایونی در مورد خودم حق دارم ممنون باشم. به هر حال این پول را گرفتم و آن ملک را آباد کردم ملک عظیمی شد. فعلاً ساعتی ۱۱۰ متر کرپ آب دارد و سالی هم چند هزار لیره (فعلاً کاغذی است ولی امید است که بعدها طلا بشود) عایدی دارد. روزها از پنج صبح تا هشت بعدازظهر خودم بیل می‌زدم (با آن بیل زدن حالا هم حرف می‌زنم) بیل می‌زدم، کار می‌کردم زراع شدم و اتفاقاً در زراعت هم تخصص پیدا کردم و البته این کار همه کس نیست (خنده نمایندگان) این بود زندگانی بنده که در ظرف مدت ۲۴ سال از مملکت دور بودم (و حالا چون که تبسمی با هم مبادله کردیم از شما نمی‌پرسم چگونه زندگانی کردید و از کجا آوردید) (ابوالقاسم امینی: اغلب و کلا و همه مردم ایران می‌دانند از کجا آورده‌اند).

یک نکات دیگری را که دیروز نتوانستم زیاد توضیح بدهم امروز اضافه می‌کنم راجع به کودتای انگلیسی که انگلیس‌ها کودتا نداشتند. گذشته از آن هیچ شخص منصفی نمی‌تواند تصور بکند انگلیس‌ها در موقعی که اصولاً روابط سیاسی با ممالک اتحاد شوروی نداشتند و حتی در بعضی از نقاط دنیا در جنگ و ستیزه با شوروی‌ها بودند، در ایران کودتا کردند برای اینکه یک مملکت دولت شوروی را به رسمیت بشناسد. دقت کنید آقا انگلستان هنوز در آن تاریخ دولت شوروی را نشناخته بود و هیچ دولتی از دول عالم

غیر از آلمان با شوروی مناسباتی نداشت و از نقطه نظر کاپیتالیست دنیا در آن روز نزدیک شدن به دول سویت یک جرمی بود.
مظفرزاده: کراسین آن وقت لندن بود.

سید ضیاءالدین: آن روز یک جرمی بود و به واسطه چنین جرمی بود که رجال دولت ایران در مدت ۳ سال پیشنهادات حکومت مسکو و دولت اتحاد جماهیر شوروی مورد توجه قرار ندادند. بین رجال ما بودند کسانی که خواهان آن قرارداد بودند از جمله مرحوم مشیرالدوله، مرحوم مستوفی الممالک. ولی مقتضیات طوری بود که نمی توانستند پس از استعفای وثوق الدوله. اگر قبول بکنیم هر رئیس الوزرای را وزیر مختار انگلیس آورده پس باید قبول کنیم که قبل از کودتای بنده هم مستر نرمان یک کودتای دیگری کرد، رفت پیش مشیرالدوله خواهش کرد و التماس کرد که آقای مشیرالدوله شما مرد شریفی هستید، بیاید رئیس الوزرای ایران بشوید و من حاضر هستم همان طور همراهی با شما بکنم و مرحوم مشیرالدوله آمد قبول کرد و رئیس الوزرا شد و شش ماه هم رئیس الوزرا بود و وضعیت قرارداد هم همان طور بود که قبلاً بود. او یک شخص شریفی بود ولی البته جرأت یک کارهایی را نداشت و گفت مربوط به من نیست، مربوط به مجلس شورای ملی است. خواهید گفت چرا مربوط به مجلس شورای ملی است، چیزی مربوط به مجلس شورای ملی است که مجلس شورای ملی تصویب کرده باشد وقتی که دولتی یک قراردادی را با دولت خارجی می بندد یک دولتی هم باید او را الغاء کند.

دکتر مصدق: نمی تواند.

سید ضیاءالدین: من کردم. من کردم.

بعضی از نمایندگان: باید مجلس بکند.

سید ضیاءالدین: من الغاء کردم. اجازه بفرمایید از آقای دکتر جلال عبده که یکی از متخصصین حقوقی هستند، سؤال بکنیم که یک قانونی را که مجلس شورای ملی تصویب نکرده و یک دولتی خودسرانه وضع کرده است (بعضی از نمایندگان: قانون نیست قرارداد است) یک دولتی خودسرانه می تواند لغو بکند و الغاء بکند یا نه؟

دکتر عبده: صحیح است، می تواند.

سید ضیاءالدین: پس تصدیق کردند که نظریه من صحیح است.

بعضی از نمایندگان: تصدیق نکردند.

سید ضیاءالدین: خلاصه تصدیق نکردند ولی من کردم و شد. کابینه مرحوم مشیرالدوله نه الغاء کرد و نه اجرا، کابینه آقای سپهدار نه الغاء کرد نه اجرا. بنده آمدم

بدون اندیشه ولی با یک ذره و یک خردل جرأت و جسارت گفتم که من الغاء می‌کنم. یک قدری اوقاتشان تلخ شد سر این قضیه که دولت و ملت ایران نباید جنگ بکنند و البته قبلاً باید یک مشاوره‌ای بشود. ولی خوشبختانه چون من روزنامه‌نویس بودم نزاکت سرم نمی‌شد. من در کاریر اداری نبودم، روزنامه‌نویس معتاد است که فکر خودش را بنویسد و بگوید. خلاصه معقول نبود که دولت انگلیس در ایران یک کودتایی بکند برای اینکه حکومت شوروی را دولت ایران بشناسد. حالا که گذشته است آن موقع تمام سفارتخانه‌های اجنبی و مرحوم احمدشاه و هیات وزرای من با من مخالف شدند که چرا من سفیر کبیر روسیه روتشتین را در ایران پذیرفتم و خیالاتی هم پیش خودشان کرده بودند همان‌طور که جنابعالی خیال کردید که انگلیس‌ها مرا آوردند بعضی‌ها هم خیال می‌کردند که بنده با روتشتین می‌ساختم و اینجا بلشویکی می‌شد. الحمدلله آن موقع تصادفی پیش آمد که دواکستریسم بر ضد بنده شد. خلاصه دولت انگلیس برای شناختن حکومت سویت در ایران کودتا نکرد و به طوری که آقایان اطلاع دارند مملکت ایران اولین کشور در دنیا بود که دولت شوروی را به رسمیت شناخت. از طرف دیگر من در تمام مدت ریاست وزرای خود تقاضاهای نامشروع مقامات انگلیس را رد کردم. مثلاً به طوری که دیروز گفته شد من حاضر نشدم امتیاز نفت شمال را به انگلیس‌ها بدهم. در تمام مدت ریاست وزرای من انگلیس‌ها از کمک به من در انحام وظایف خود خودداری کردند و حتی خواهش مرحوم سلطان احمدشاه را مبنی بر اینکه قوای انگلیس تا مدتی در ایران بماند رد نمودند و یک ماه بعد از کودتا قشون انگلیس از ایران خارج شد و ۴ ماه بعد از کودتا دیگر قشون اجنبی در ایران نبود (بعضی از نمایندگان: احتیاجی نداشتند) احتیاجی نداشتند ولی روزی که از ایران رفتم قشون اجنبی در ایران نبود ولی روزی که من آمدم قشون اجنبی را آوردید. امروز مملکت ایران در تحت اشغال قشون اجنبی است ولی اگر سید ضیاءالدین بود این‌طور نمی‌شد.

طباطبایی: اگر روزنامه‌نویس‌ها هم بودند.

سید ضیاءالدین: باز شاید این‌طور نمی‌شد (دکتر مصدق: البته!) خواهش می‌کنم عرایض بنده را قطع نکنید هر چه بیشتر مداخله کنید زحمت آقایان زیادتیر می‌شود. خواهش می‌کنم برای همان تبسم لطیفی که مبادله نمودیم، ساکت باشید و دیگر فرمایشی نفرمایید. اگر من در ایجاد کودتا با انگلیس‌ها همکاری کرده بودم و یا اصولاً انگلیس‌ها مسبب کودتا بودند طبعاً من ناچار نمی‌شدم که ایران را پس از سه ماه ترک کنم. آقای مصدق السلطنه فرمودند که کودتای من با حکومت ملی تباین داشته است. به طوری که

دیروز گفتم در ایران حکومت ملی در آن موقع وجود نداشت که کودتای من با آن تباین داشته باشد، زیرا آنچه حکومت ملی را از حکومت استبدادی متمایز می‌کند همانا وجود قوه مقننه است که در آن موقع ۳ سال بود در ایران تعطیل شده بود. آقای مصدق السلطنه فرمودند چرا من اصلاً کودتا کردم. من در موقعی که کودتا کردم که ایران سرتاسر دست قشون اجنبی بود و وضعیت مملکت طوری بود که پادشاه مملکت خود را در پایتخت در امان نمی‌دانست، مگر آنکه ارتش انگلیس از او حمایت کند و چون این تقاضا از طرف انگلیس‌ها رد شد مرحوم سلطان احمدشاه مصمم شد به اروپا برود و پس از کودتا که از این تصمیم خودخواهی نخواهی صرف نظر کرد مذاکره این بود که پایتخت ایران را از تهران به اصفهان تبدیل کنند و خدا می‌داند اگر این پایتخت تبدیل می‌شد بر سکنه این شهر و ایالات شمالی و دهات و قراء و مردم مسکین چه می‌گذشت!

آقای مصدق السلطنه فرمودند چرا من بعضی اشخاص را تحت نظر قرار دادم. اشخاصی را که من تحت نظر قرار دادم همان اشخاصی بودند (بیشتر نمی‌گویم همین اندازه می‌گویم) که قادر به حل معضلات نبودند. عیب دیگری نداشتند قادر به حل معضلات نبودند این حداقلی است که با کمال نزاکت می‌گویم زیرا قسمتی از آن‌ها مرحوم شده‌اند و چون کسی حاضر نیست بیش از این حق ندارم در باره آن‌ها حرف بزنم. آن‌ها وطن‌پرست بودند، ملت و مملکت خودشان را هم دوست داشتند و خدمت هم می‌خواستند بکنند ولی به علت بعضی از اسباب قادر به حل معضلات نبودند و من نمی‌توانستم که روزی ۱۰ ساعت خود را در موقعی که زمامدار بودم به پیچ و پیچ با آن‌ها بگذرانم و مملکت در بدبختی بسوزد. رفتم در اطاق نشستم و در حقیقت خود من هم یکی از محبوسین بودم. روزی به آقای حاج محتشم السلطنه که در حبس بودند پیغام دادم آقای محتشم السلطنه من هم محبوس هستم با فرق اینکه آن محبوسین دیگر روزی هشت ساعت می‌خوابیدند من بدبخت روزی ۲۰ ساعت کار می‌کردم، پس من هم محبوس بودم این اشخاص بلا تکلیف بالا راده در مقابل وقایعی که استقلال ایران را به خطر انداخته بود مات و مبهوت مانده بودند و قادر به اتخاذ تصمیمی نبودند. این آقایان مانع کار بودند و من می‌خواستم کار کنم. بنابراین چاره‌ای نداشتم جز اینکه آقایان را برای مدتی خنثی کرده، قرارداد شوروی را منعقد نموده، قرارداد انگلیس را لغو نمایم و دست به اصلاحات داخلی بزنم. این آقایان در نهایت احترام نگاهداری شده بودند و در تمام مدت زمامداری و ریاست وزرایی من یک مو از سر هیچ کدام از این آقایان کم نشد.

پس از رفتن من به اروپا بسیاری از آقایان کشته شدند بدون اینکه آقای مصدق‌السلطنه ولو کوچکترین سؤال را راجع به علل از بین بردن این آقایان از مسبب قتل آن‌ها کرده باشند. مرحوم مستوفی‌الممالک در یک مورد از رضاشاه تقاضا کرد یکی از همان آقایانی که من تحت نظر قرار داده بودم در آن موقع در محبس بود از زندان آزاد کند، ولی جنابعالی آقای دکتر در مورد هیچ یک از آقایانی که در زمان کودتا تحت نظر قرار گرفته بودند و بعداً از طرف شاه و وزیر عدلیه داماد جنابعالی مورد تعقیب واقع شدند، ترتیب اثر ندادید. نه فقط از شاه خواهش نکردید حتی به داماد خودتان هم نگفتید که داماد جان، برادرزاده جان بیا ول کن و نگذار در موقع ریاست وزرایی تو یک عده جوانان این مملکت را در محبس شکنجه دهند. از این گذشته موضوع اصلاحیت من برای وکالت مجلس شورای ملی به علت اینکه مسبب کودتا بودم یک نتایج خطرناکی را ممکن است برای مملکت پیش آورد.

اگر من به دلیل اینکه مسبب کودتا بوده‌ام صلاحیت وکالت مجلس شورای ملی را نداشته باشم پس تمام تشکیلات و تأسیسات ناتجه از کودتا می‌بایست مورد تجدید نظر واقع شود و با علاقه‌ای که ماها به حفظ اساس سلطنت فعلی داریم گمان نمی‌کنم که صلاح ما و مملکت ما باشد، نه فقط از نظر سیاست داخلی بلکه از نظر سیاست خارجی زیرا تصمیم مجلس شورای ملی در عدم صلاحیت اینجانب به وکالت مجلس شورای ملی ممکن است از طرف اجانب اتخاذ سندی بشود و قانونی بودن تشکیلات و تأسیسات اجراییه و مظهر اعظم آن که مقام سلطنت است مورد تزلزل واقع گردد. آقای دکتر مصدق‌السلطنه در سنه ۱۳۰۴ با استقرار سلطنت پهلوی مخالفت نمودند و چون دکتر در حقوق هستند می‌بایستی کاملاً متوجه باشند که از لحاظ حقوق بین‌المللی چنانچه مخالفت ایشان با اعتبارنامه من مورد تصویب مجلس شورای ملی قرار بگیرد طبعاً پایه سلطنت قبلی را تزلزل کرده‌اند. بنده فعلاً عرایض خودم را همین جا خاتمه می‌دهم فقط یک چیزی می‌گویم، آقایان شماها وجدان خودتان را باید حاکم قضایا قرار بدهید و حب به من و بغض به من را مطمح نظر قرار ندهید. قبول اعتبارنامه بر صلاح ایران است و رد اعتبارنامه من هم شاید بر صلاح ایران باشد. زندگانی من بر صلاح ایران است، مرگ من هم شاید بر صلاح ایران باشد.

رئیس: آقای فرمند فرمایشی داشتید؟

هاشمی: مورد ندارد.

طباطبایی: آقای فرمند اجازه داشتند باید ایشان حرف بزنند.

رئیس: آقای فرمند بفرمایید.

فرمند: چون مساله سیاست خارجی مطرح است بنده قبلاً می خواهم از نقطه نظر سیاست خارجی عقیده شخصی خودم و سیاست خودم را به عرض مجلس شورای ملی برسانم. ما امروز با متفقین محترم خودمان اتفاق جنگی داریم و وحدت کامل داریم (صحیح است) ما ایرانی‌ها عموماً به هر سه دولت معظم به یک نظر محبت و به یک نظر سیاسی می‌نگریم و اینجا اگر قضایای سیاسی مطرح می‌شود از نظر تاریخی است و این قضایای تاریخی در روزنامه‌های خود آن ممالک مطرح شده و گفته شده است این است که اگر یک صحبتی پیش بیاید که یک گوشه داشته باشد این را از نقطه نظر تاریخ باید گرفت نه اینکه خیال کرد یک سوءنظری در کار است. امروز ما وکلا باید قضاوت کنیم که این آقای سید ضیاءالدین که باید وکیل مجلس شورای ملی بشود این شخص کودتا را انجام داده خودش گفت که کودتا را من کردم. در چند دقیقه پیش فرمودند که آقای رضاخان سردار سپه موقعی که قزاقخانه بودند ایشان بیانیه صادر کردند که کودتا را من کردم بعد در این قسمت در هر دو تردید برای ما حاصل شد که اولی و دومی کدام صحیح است. بعد این قضیه مطرح شد که این کودتا آیا با توافق نظر خارجی بوده است یا نه و این قضیه حل نشد و امروز ما باید اطلاع داشته باشیم که این قضیه، قضیه‌ای بوده است که با سیاست خارجی ارتباط داشته یا نداشته است؟ این در رأی ما و در قضاوت ما ارتباط دارد. بنده یک عقیده‌ای دارم با افکار عمومی که در مجلس خصوصی هم به عرض آقایان رساندم. افکار عمومی شهر تهران یک افکار عمومی خیلی دقیق و خیلی حساس است (صحیح است). پایتخت ما افکار عمومی‌شان کمتر می‌شود که به غلط برود. بدبختانه در شهرهای دیگر ما افکار عمومی خیلی شدتش کم است و قوتش کم است و متکی به ضعف اراده است. از این افکار عمومی این شهر که پایتخت ایران و ملت ایران است استفاده نمی‌کنید در صورتی که وطن پرستی‌شان سست نشده است و فقط به واسطه توسری‌هایی که خورده‌اند روحیه‌شان سست شده است. این است که ما امروز وظیفه مندیم که اطلاع حاصل کنیم بر اینکه آیا این وکیل محترم و این همکاری که می‌خواهیم برای خود بپسندیم و با خود هم‌قطار کنیم آیا اسباب دست بوده است یا نبوده است؟

فاطمی: تعلیق به امر محال می‌کنید.

فرمند: بلی تعبیر به امر محال نیست آقا (بعضی از نمایندگان: بفرمایید. بفرمایید) بنده مجبورم برای روشن شدن تاریخ عرض کنم و این عرض بنده راجع به سیاست خارجی و

مخالفت با آقای سید ضیاءالدین نیست. ما می‌خواهیم روشن بشود این قضیه برای اینکه وکلای امروز خیلی‌شان جوان هستند و وارد قضایای سابق نیستند. بنده در آن وقت در سیاست داخل بودم و می‌دانستم که چه جریاناتی بوده است و اگر آقایان اجازه بفرمایند بنده مفصل این قضایا را عرض کنم (بفرمایید. بفرمایید) مقدمات کودتا را اجازه بفرمایید عرض کنم برایتان. در اواخر پاییز ۱۲۹۹ بنده با میرزا اسمعیل نوبری که یکی از انقلابیون دوره مشروطه و همیشه یک شخص انقلابی بود و آقایان تبریزی‌ها مخصوصاً آقای دکتر شفق آن مرحوم را می‌شناسند. ایشان یک نفر وطن‌پرست حقیقی ایران بود. مخصوصاً از آن وطن‌پرست‌هایی که بنده به ایشان کاملاً معتقد بودم. در رشت متجاسرین به قول مرحوم مشیرالدوله آمده بودند بندر پهلوی و از آنجا هم جاده‌ها را قطع کرده بودند و مساعی کرده بودند و آمده بودند تا به شش فرسخی قزوین و قشون انگلیس هم در آن وقت در قزوین بود و اجازه مبارزه نداشت. به آن‌ها امر به عقب‌نشینی قشون انگلیس در قزوین شده بود. بنده و مرحوم میرزا اسمعیل نوبری وارد شدیم به قزوین و تمام مأمورین دولت فرار کرده بودند از ترس متجاسرین که به شش فرسخی قزوین رسیده بودند و منتظر بودند وارد شهر بشوند، ما وارد تهران شدیم و قزوین به کلی خلاص شده بود از قشون انگلیس و مأمورین دولت. در ضمن کابینه مشیرالدوله در تهران تشکیل شده بود و یک عده قزاق فرستاده بود به آنجا که وقتی که ما می‌آمدیم به تهران آن‌ها را دیدیم که می‌رفتند به قزوین و جلوی متجاسرین را بگیرند. آن‌ها رفتند و جلوی متجاسرین را هم گرفتند در قزوین و البته یک امر سیاسی که مرحوم مشیرالدوله اعمال کردند این بود که میانه میرزا کوچک خان و متجاسرین را به هم زدند و میرزا کوچک خان را به طرف خودشان کشیدند و متجاسرین را هم نگذاشتند که از قزوین به این طرف بیایند. مرحوم میرزا اسمعیل نوبری و بنده وارد تهران شده بودیم و در تمام جریانات این شهر تهران وارد شدیم. سه جریان کودتا در تهران بود که آقایان شاید اطلاع داشته باشند. یک جریان همان مرحوم مدرس است در تهران و یک جریان دیگر مربوط به نوبری بود که یک شخصی بود در آن موقع که او را مرحوم میرزا اسمعیل نوبری خلعش کرد و آن شخص استراتویسکی است. یک روز در بنده منزل که آقای میرزا اسمعیل نوبری تشریف داشتند یک کسی آمد و با ایشان صحبت کرد بعد رنگ و رویشان پرید و فرمودند دو ساعت دیگر می‌آیم ولی وقتی که برگشتند خیلی گرفته و پکر به نظر می‌رسیدند و بعد اشخاصی که آنجا بودند آن‌ها رفتند و مرحوم میرزا اسمعیل نوبری فرمودند که استراتویسکی به من می‌گفت یعنی در جای مناسبی رفتیم که استراتویسکی به من می‌گفت که راجع به سیاست

خارجی انگلیس‌ها مشغول و در فکر یک کودتایی هستند. شما بیايید من قزاقخانه را در تحت نظر شما قرار می‌دهم و شما که یک نفر انقلابی هستید بیايید و کودتا بکنید. میرزا اسمعیل نوبری جواب داده بود که من به دست خارجی مخصوصاً به دست نظامی انقلاب نمی‌کنم و اگر بخواهم انقلاب کنم به دست یک افرادی انقلاب می‌کنم که وطن پرست و انقلابی باشند. چون خودش وطن پرست بود به وطن پرست‌ها اهمیت می‌داد و می‌گفت با کارد و طپانچه انقلاب تا پیش ببریم، من به دست یک نفر خارجی و یک قشونی که بعداً معلوم نیست در تحت اختیار من هست یا نه و مطیع من خواهد بود یا نخواهد بود انقلاب نمی‌کنم و قبول هم نکرده بود. بعد آمده بودند و صحبت کرده بودند که این ممکن است برود یک نفر دیگر را پیدا بکند، یک شخص دیگری که به مقام ریاست علاقه داشته باشد او این کار را می‌کند و گفت که من باید بروم مرحوم مشیرالدوله را از این امر آگاه کنم. مرحوم مشیرالدوله در این وقت نخست وزیر بود، وقت گرفت و رفت منزل مشیرالدوله. آقای نوبری که خدا رحمتشان کند و به مرحوم مشیرالدوله گفت مرحوم مشیرالدوله فرمود که ما با انگلیس‌ها در مذاکره هستیم که یک ماده از قرارداد را لغو کنیم و آن ماده‌ای است که مربوط به صاحب‌منصبان قشونی و نظمیه است و از یک مملکت خارجی برای ایران مستشار بیاوریم ولی هنوز مذاکرات ما تمام نشده است.

دیدیم قضایا این جور است و ایشان خیال کودتا کرده‌اند اطلاع داریم و ایشان فرمودند که من خیلی خوشوقت هستم که شما مرا مستحضر کردید. این بود که فوراً اقدام کردند و گویا سردار همایون را در قزاقخانه گذاشتند و دست آن‌ها را از آنجا کوتاه کردند و یک عده زیادی را هم به جاهای دیگر گذاردند و از آن خیالی که استراتژیستی در سرش پخته بود جلوگیری کرد. مرحوم مدرس را هم که البته شنیدید که وارد بودند و یک کمیته‌ای بود در ایران به اسم کمیته آهن که آن‌ها هم مشغول بودند و درصدد کودتا بودند و البته آقایانی که آن زمان بودند اطلاع دادند که کودتا به دست کمیته آهن اجرا شد و مکرر این لقب را شنیده‌اند. آن‌هایی که سنشان اقتضا دارد و آن موقع در سیاست بودند (فاطمی: همه سنشان اقتضا دارد) حالا موضوع می‌رسد به کودتای سوم حوت. کودتای سوم حوت از نقطه نظر سیاست خارجی می‌توان گفت مداخله‌ای بوده است و در روزنامه‌های خارجی هم نوشته شده است که ژنرال آیرن ساید در این کار مداخله داشته است و این را روزنامه‌های اروپا البته می‌دانید که بی‌ربط نمی‌نویسند، در آن موقع نوشته و خود ما ایرانی‌ها هم در آن زمان شنیدیم و به حد شیاع رسید که ژنرال دیکسن که مستشار وزارت جنگ بود و کلنل اسمیت که برای ژاندارمری استخدام شده بود این

شخص و آقای سید ضیاءالدین را گفته‌اند (البته ممکن است تهمت باشد) که پنج یا شش مرتبه مسافرت کرده‌اند به قزوین و البته مقدمه کودتا از قزوین فراهم شد و قزاق‌ها در میدان جنگ بودند یک مقداری و یک مقداری در قزوین بودند و بیشترین میدان جنگ مبارزه با متجاسرین در رشت بوده و سردار سپه رضاخان هم در همان موقع در فرونت بود. این مقدمات که ما می‌شنیدیم همگی انتظار یک انقلاب کودتایی در تهران را داشتیم و آن شبی که قزاق‌ها وارد شدند البته آقا سید ضیاءالدین می‌دانید و ما شنیدیم که آقای سید ضیاءالدین در شاه‌آباد عمامه‌شان را به کلاه تبدیل کرده بودند و با قزاق‌ها وارد طهران شدند. در اینجا به یک نقطه حقوقی و قضایی برمی‌خوریم که در آن شب ایشان در قزاقخانه بودند و همه ایرانی‌ها ایشان را در قزاقخانه دیده بودند که مشغول کار هستند و تا روزی که می‌فرمایند رئیس‌الوزرا شدند... چون می‌فرمایند که احمدشاه از روی استیصال می‌خواست فرار کند برود اصفهان، برای اینکه متجاسرین نیابند ایشان را رئیس‌الوزرا کردند. در آن زمان این‌ها را ما نشنیدیم که چنین باشد جور دیگر شنیدیم که احمدشاه معتقد شده بود که یک حکومت مقتدری باید باشد و صحبت روی این بود، صحبت اصفهان رفتن و تغییر پایتخت دادن نبود. ما شب خوابیده بودیم که صدای توپ بلند شد و آقای سید ضیاءالدین و رضاخان مشغول شدند به گرفتن مردم و توی خانه‌های مردم فرستادن و اسلحه بیرون آوردن و در ضمن چادر و اسلحه بیرون آوردن. بسیاری از اشیاء را قزاق‌ها به جیب زدند و در آن موقع بود که سه روز طهران بی‌حکومت بود و یک عده در این شهر در این مدت دو، سه روز آقای سید ضیاءالدین یا قزاق‌ها هر کار که می‌خواستند می‌کردند و از خانه مردم اسباب می‌کشیدند، اسلحه می‌کشیدند و آن سه روز ایشان رئیس‌الوزرا نبودند و رضاخان هم سمتی نداشته و یک صاحب‌منصبی بود. این موضوع حالا از نظر حقوقی برای ما اهمیت دارد زیرا این موضوع که برخلاف شئون ملی و حکومت ملی عمل شده است در آن دو، سه روز بوده است. بعد هم ما نمی‌دانیم که آیا احمدشاه به میل و رغبت و با آزادی تمام این فرمان ریاست وزرایی ایشان را داد یا اینکه مجبورش کردند و ترساندند. این را نمی‌دانیم و در این موضوع هم شک هست، باید حل شود و روشن شود. او که مرحوم شده است و وزیر دربارش هم که مرحوم شده است و ما نمی‌توانیم حل کنیم که این حکم ریاست وزرایی ایشان از طرف احمدشاه به رغبت داده شده یا اینکه جبراً گرفته شده و غصب کرده شده (صحیح است) ممکن است بگوییم که ایشان رئیس‌الوزرا بودند، برای مدت سه ماه. ولی اگر به زور شده باشد آن سه ماه ریاست وزرایی را ایشان غصب کرده‌اند. باید قضایا را روشن کنید تا

بفهمیم چه جور باید رأی بدهیم و حالا هم گذشته است. اگر چنانچه ایشان شجاعت اخلاقی به خرج بدهند و قضایای گذشته را از روی صداقت بیان کنند ممکن است کار وکالت ایشان در خطر نیافتد ولی از طرف دیگر مقام اخلاقی ایشان و صداقت ایشان را ما معتقد خواهیم بود. (خنده نمایندگان)... بلی آقایان بخندید بلی.

ایشان فرمودند که من وقتی که رئیس‌الوزرا بودم یک عده را توقیف کردم، یک عده از دوله‌ها و سلطنه‌ها را توقیف کردم. ولی آن‌ها را توقیف نکرده بودند بلکه حبس کرده بودند. البته در زنجیر و کند نگذاشته بودند ولی در حبس بودند و علت این امر هم به واسطه گرفتن پول بوده است. چون خود ایشان نوشته بودند که این زالوها را باید رویشان نمک پاشید تا خون‌هایی را که خورده‌اند پس بدهند، از طرف دیگر یک عده از آزادیخواهان روزنامه‌نویس‌ها را هم که این طور دفاع از روزنامه‌نویس‌ها می‌کنند گرفته بودند و حبس کرده بودند از آن جمله آقای دشتی که از رفقای خودمان هستند، در حبس ایشان بودند و روزنامه‌نویس هم بودند و مدرس هم در حبس ایشان بود. خلاصه یک عده در حدود ۱۰۰ یا ۱۵۰ نفر در حبس ایشان ماندند و عجب این است که یک نفر روزنامه‌نویس و آزادیخواه را گرفته بود و حبس کرده بود و این چیزی نبود جز برای اینکه این آزادیخواهان بر ضد ایشان بودند و ایشان را کابینه سیاه می‌دانستند و شخص ایشان را مرتبط با مقامات خارجی می‌دانستند و ایشان می‌خواستند به این وسایل که اعمال کرده بودند قدرت خودشان را به این مملکت تحمیل کنند. چنان که این اشتباه را هم کرده بودند که با نظامی در ریاست مملکت نشستن کار مشکلی است چون قدرت دست نظامی‌ها بود و هر ساعت ممکن بود برخلاف ایشان عمل کنند و البته این اشتباه را کرده بودند و در آن وقت ایشان تاریخ نخوانده بودند و درست نفهمیده بودند که به دست نظامی نمی‌شود انقلاب کرد. انقلاب باید به دست اشخاص باشد که معتقد و با ایمان باشند، نه با افراد نظامی. این‌ها انقلاب نمی‌توانند بکنند، این‌ها روح انقلاب را می‌کشند و اتفاقاً همین‌طور هم شد و این روح انقلاب در آن موقع در ایران خاموش شد و متجاسرین که آمده بودند و یک روح انقلابی در ایران ایجاد شده بود.

اقبال: بلندتر بفرمایید.

رئیس: یک قدری بلندتر صحبت بفرمایید تا همه آقایان بشنوند.

فرمند: پس حالا بر آقا است که برای ما یک توضیحات مفصلی بدهند و ما را قانع کنند که آیا خودشان شخصاً مسبب بوده‌اند؟ و این موازین قانونیش چه بوده است که ما بتوانیم رأی بدهیم. دیروز در مباحثاتی که شد ایشان این‌طور فرمودند که عهدنامه دولت

شوروی و ایران در دوره ریاست وزرایی ایشان امضاء شده و ایشان فرمودند که من تلگراف کردم برای این کار. بنده علم و اطلاع دارم که این کار را مرحوم مشیرالدوله در زمان کابینه خودش تلگراف کرده و تلگراف را هم فرستاده است به تلگرافخانه آستارا و اکنون هم دوسیه این کار در وزارت خارجه ما هست. در وزارت خارجه ما هم اگر نباشد در وزارت خارجه مسکو هست که مشیرالدوله تلگراف کرد به مشاورالممالک که شما مطابق ۲۳ ماده براونینگ که آمده بود اینجا و پیشنهاد کرده بودند بدون مراجعه دوباره به تهران این قرارداد را ببندید و مشاورالممالک به واسطه این تلگراف قرارداد را بعد از چند روز منعقد ساخت و روی اصول که حکم امضایش را داد یک ماه بعد مرحوم لرد کرون یک اعتراضی کرده بود به مشیرالدوله و در روزنامه‌های آن زمان هم نوشته شد که مشیرالدوله در تأسیس و انعقاد این قرارداد سیاست ابلهانه به کار برده است «را فولیش پولیتیکس آف مشیرالدوله» یعنی «سیاست ابلهانه مشیرالدوله» و این را دیروز مخصوصاً آقای نقابت خواستند بگویند که این روابطی که بین ایران و روسیه برقرار شده بود این کار را آقای سید ضیاءالدین کرده است ولی البته ایشان نکردند، بعداً کابینه مشیرالدوله سقوط کرد، بعد کابینه سپهدار که کابینه مجلل بود به وجود آمد و سپهدار یک جلسه در دربار کرد از آن ملک‌ها، از آن دوله‌ها، از آن سلطنه‌ها و از آن ممالک‌ها در آنجا دعوت شدند. تبلیغاتی کردند که چون آن وقت مجلس نبود آن‌ها در آنجا بگویند که این قرارداد نباید بشود ولی آن‌ها گفتند که این قرارداد باید بشود. مخصوصاً مرحوم مشیرالدوله نطق کرد که صلاح مملکت در این است که این قرارداد تصویب شود. مرحوم حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی و چند نفر دیگر پس این قرارداد عملاً بسته شده بود، فقط جریان امضاء که در وزارت خارجه بود و تشریفات آن باقی مانده بود. این معنی یعنی قرارداد با شوروی را بنده این‌طور حس کردم که چرا دو روز است اینجا خیلی اصرار می‌کنند، اول آقای نقابت بعد هم آقا خودشان و این معنی را بنده این‌طور استنباط کردم برای اینکه گفته شود ما با شوروی آن وقت حسن نظر داشته‌ایم ما ایرانی‌های وطن‌پرست هوچی‌گری کمتر کرده‌ایم. ولی امروز بنده می‌خواهم هوچی‌گری کنم در سیاست خارجی این جنگ که تمام می‌شود و بعد از جنگ افکار نوینی ایجاد بشود و با اشخاص نوینی تماس داشته باشیم و سیاست خارجی را طرح کنیم (نمایندگان: صحیح است) چرا؟ برای اینکه هر زمان یک مقتضیاتی دارد. اگر ما بگوییم که هر زمان ملک‌ها و سلطنه‌ها برقرار باشند، غلط است و اگر هم بخواهیم بگوییم همان رجال سیاسی که مورد نارضایتی مردم است می‌بیایند بی بروند این جز اینکه سوءتفاهماتی تولید می‌کند چیز دیگری نیست.

(نمایندگان: صحیح است) مابین ما و متفقین باید یک رویه روشنی، اشخاص خوبی، اشخاص روشنفکری و اشخاص غیرمشکوکی مابین ملت ایران و متفقین رابط باشند، عامل باشند در کارهای دولتی ما. آقای آقاسید ضیاءالدین این را دیروز فرمودند که من فرار را نمی‌دانم! چطور شد مگر خدا می‌داند، توضیح نفرمودند که چطور شد رفتند، برای اطلاع آقایان عرض می‌کنم که بنده یک چیزی شنیدم و به عرض می‌رسانم و آن این است که وقتی که اینجا کودتا شده است آرمیتاژ اسمیت موافق بوده است با کودتا و ژنرال دیکسن که مستشار وزارت جنگ ما در آن زمان بوده است، مخالف بوده با کودتا و وقتی که کودتا می‌شود ژنرال دیکسن به قدری عصبانی می‌شود از این پیشامد که به بغداد مسافرت می‌کند و در بغداد با سرپرسی کاکس ملاقات می‌کند در بغداد یا در جای دیگر. به وزارت خارجه انگلستان از این پیشامدی که در ایران شده است، شکایت‌ها می‌کند و بعد آقای آقا سید ضیاءالدین فرمودند به واسطه کارهای من یک گوشه زدند که دوباره استدعا می‌کنم، توضیح بدهند که مستر نرمان سفیر انگلیس در آن زمان تبدیل یافتند برای این بوده که با ایشان موافق بودند یا مخالف، بنده نفهمیدم. حالا بنده برای آقا و رفقای دیگر توضیح می‌دهم که این مستر نرمان چرا آمده بود و چرا احضار شد. برای اینکه این کودتا در اینجا پخته شده بود بدون اینکه وزارت خارجه انگلستان از این معنی اطلاع داشته باشد، یک خبری داشتند، ولی جزئیات آن را اطلاع نداشتند و مستر نرمان وقتی که خبر می‌دهد در وزارت خارجه انگلستان مورد تعجب شده است که این چه اوضاعی است در صورتی که نقشه دیگری در کار بوده است و آن نقشه مربوط بوده به شخص نصرت‌الدوله. این قضیه یک بند و بست محلی بوده است به این واسطه مستر نرمان مورد ایراد واقع می‌شود و بعد احضار می‌شود به وزارت خارجه انگلستان و خارج می‌شود و البته این چیزهایی است که ما شنیده‌ایم و تصور نمی‌کنم اگر صحیح باشد از ما مستور بدارند، چون این یک قضایای تاریخی است مال ۲۲ سال پیش است، در این روز و زمانه نشده است و امروز تأثیری در سیاست ما ندارد ولی در احساسات ما تأثیر دارد.

عرض دیگر من این است که دیروز اینجا در پس تریبون آقای سید ضیاءالدین به قدری حملات شدید به آقای دکتر مصدق و رجال پیش از کودتا و امثال مستوفی‌الممالک و دوله‌ها و ملک‌ها که من از این بابت خیلی متأثرم. من از جوانی در انقلاب و هوچی‌گری بوده‌ام، آقای سید ضیاءالدین خودشان می‌دانند به بنده بر نمی‌خورد و هیچ متأثر نمی‌شوم. توی اشراف هم پدرسوخته‌ترین اشخاص و بدترین اشخاص پیدا می‌شوند.

همین طور که در طبقات دیگر پیدا می‌شوند. یکی از آن دوله‌هایی که فرمودند و ایشان در آن وقت یکی از دوستان سیاسی ایشان بودند آقای وثوق‌الدوله است که امروز پیش ما از تمام دوله‌ها نحس‌تر و کثیف‌تر هستند و آن دوله روح اکثر جوانان آن دوره را خراب و فاسد کرد. بلکه روح آقای سید ضیاءالدین را هم که خیلی وطن‌پرست بود تا وقتی که به آن دوله رفاقت نکرده بود. بین دوله‌ها هم بسیار آدم بد هستند و اگر بنده روزی رئیس انقلاب شوم یک عده از دوله‌ها را به دار می‌زنم. چرا آقای آقاسید ضیاءالدین این کار را نکردند؟! ایشان چند مرتبه گفتند من فعال مایشاء بودم. ای آقای فعال مایشاء، اقلماً می‌خواستید بدهاشان را به دار بزنید چرا این دوله‌های بد ما را به دار نزد. اگر چند تا را به دار زده بودید اقلماً ما هم پاک شده بودیم. (خنده نمایندگان) عرض کنم بنده خیلی خوشوقت می‌شوم اگر یک روزی بخواهند و بتوانند افراد فاسد را به دار بزنند و بنده معتقدم که ۱۰۰ نفر از افراد فاسد را به دار بزنند و صد و یکمی را که بنده باشم و بنده خودم را فاسد می‌دانم، به دار بزنند. آنقدر واجب می‌دانم که تا وقتی اشخاص فاسد را یکی پس از دیگری به دار نزنند این دستگاه‌های مملکت، این مجلس، این دولت، این شاهنشاه و تمام تشکیلات ما به یک پول سیاه نمی‌ارزد. این اشخاص فاسد را باید از بین برد. آقای سید ضیاءالدین می‌بایست در آن موقعی که کودتا کردند آن دوله‌ها را به دار بزنند، چرا نزدند؟ (ملک مدنی: شاه مملکت را مستثنی کنید ایشان مصونیت دارند.) (امینی: مقصودشان تشکیلات دربار است.) (مرآت اسفندیاری: هر خائنی را باید از بین برد.)

(زنگ رئیس)

رئیس: آقایان تمنا می‌کنم انتظامات را حفظ کنید.

فرمند: مقصود بنده شخص شاه نیست. مقصود بنده اینجا دولت است و نگفتم که از بین ببرید و باید حتماً دار بزنید، بنده مقصودی ندارم. (صفوی: این طور نیست ما شاه را دوست داریم. آقا شاه مقدس است. شاه در مملکت مشروطه مقدس است و مسئول نیست. ما شاه خودمان را دوست داریم.)

(زنگ ممتد رئیس)

رئیس: آقای صفوی من به شما اخطار می‌کنم، اخطار نظامنامه.

فرمند: بنده احترام شاه را دارم. احترام همه را دارم. آن پنج رکن را که بنده عرض کردم ارکان پنج‌گانه است که در مجلس خصوصی گفتم این‌ها را عرض کردم که باید تشریک مساعی کنند و کار کنند و افراد فاسد را از بین ببرند.

رئیس: تمنا می‌کنم آقای فرمند که در مذاکراتتان خارج از موضوع نشوید.

فرمند: اینجا از فلاح و صناعت و همه چیز صحبت شد حرفی نزدیک ولی از اینکه گفته می‌شود اشخاص فاسد و خائن را باید محاکمه نموده و پس از محکومیت دار بزنند هیاهو می‌شود. چرا باید بگویند مردم را دار بزنید حرف می‌زنید.

ملک‌مدنی: قبل از تحقیق که مردم را دار نمی‌زنند.

مرآت اسفندیاری: بگذارید حرف بزنند.

روحی: بفرمایید، آقا بفرمایید.

مجد ضیایی: بنده اخطار نظامنامه دارم. ماده ۱۱۰ نظامنامه را به طریق زیر قرائت

نمودند:

ماده ۱۱۰- ناطق باید از موضوع مباحثه خارج نشود. چنانچه خارج شود، رئیس او را متذکر می‌سازد و اگر ناطق مزبور بخواهد توضیحاتی بدهد که او از موضوع خارج نشده است. یا آنکه خارج از موضوع شدن دلایل دارد در این باب اجازه داده خواهد شد.

رئیس: (خطاب به آقای مجد ضیایی) دستور داده شد و خارج از موضوع صحبت

نفرمایند.

ملک‌مدنی: چرا همه را در یک ردیف قرار می‌دهید. بی‌جهت که نباید اشخاص را به دار

زد.

(زنگ ممتدرئیس، دعوت به سکوت.)

نمایندگان: آقا بفرمایید، بفرمایید.

فرمند: مقصود بنده و نقطه نظرم انقلاب بود. بنده در اینجا که قسم خواهم خورد،

بنده نگفتم که بدون محاکمه کسی را دار بزنند، در انقلابات هم محاکمه دارند. بنده هم نخواهم گفت که بدون محاکمه کسی را دار بزنند. در تمام مؤسسات ما، در تمام ادارات،

در تمام طبقات اشخاص فاسد هستند و ما باید با این فاسدها مبارزه کنیم. عرض کنم

آخرین عرض بنده نسبت به آقای سید ضیاءالدین این بود که دیروز وقتی که ایشان گرم

صحبت شدند، بنده یک حالت روحیه از ایشان مشاهده کردم که هنوز ایشان به مقام

ریاست‌وزرایی نرسیده‌اند، با یک حالت نخوت و غروری صحبت می‌کنند که بنده وحشت

کردم. برای اینکه این مثل معروف است که آدم مار گزیده از ریسمان می‌ترسد آن ما را

ترساند. آن دوره پهلوی به قدری ما را ترسانده است که یک کسی اگر یک قدری تند حرف بزند، ما فوراً می‌ترسیم. (خنده نمایندگان) (نقاب‌ت: با این ترس می‌خواهید انقلاب بکنید) و یک جسارتی هم می‌خواهم بکنم به آقا و آن این است که ایشان خیلی به فکر خودشان معتقدند و بعضی اوقات هم به فکرهای خود استناد می‌کنند. بنده آن کتاب شعاع ملی ایشان را خوانده‌ام. بنده تصور می‌کنم که اگر سه نفر از علماء انتخاب شوند، آن کتاب را مطالعه کنند و فرمایشات ایشان را که دیروز جور به جور و متناقض صحبت کردند، تحت مطالعه علمی قرار بدهند، تصور می‌کنم که آن چند نفر علما رأی بدهند که فکر آقای سید ضیاءالدین موازنه ندارد و افکار عجیب و غریبی ابراز می‌دارند. ولی واضح است که ایشان مطالعات زیادی دارند و حافظه بسیار خوبی دارند، اما این‌ها حل و عقد نشده است. در مغز آقای سید ضیاءالدین بنده تصور می‌کنم که اگر سه نفر از علماء این کار را بکنند با بنده هم عقیده می‌شوند. (یکی از نمایندگان: یکی از علماء خودتان باشید) البته این یک قدری بی‌ادبی است نسبت به آقا، ولی عقیده بنده این است ممکن است ایشان هم بنده را دیوانه تصور بکنند، ولی این عقیده بنده است. این است که از آقایان استدعا می‌کنم که با یک دقت کاملی رأی به انتخاب ایشان بدهند. بنده از ایشان کاملاً وحشت دارم و می‌ترسم که روزی به مقامی برسند همان عمل را بکنند که سردار سپه کرد و ما باید خیلی محتاط باشیم، برای اینکه بچه‌ای که دم سماور می‌رود دفعه دوم احتیاط می‌کند. ما اگر به آزادی علاقه داریم باید با احتیاط باشیم نسبت به رأی دادن به آقای آقا سید ضیاءالدین.

رئیس: آقای آقا سید ضیاءالدین.

سید ضیاءالدین: بنده خیلی متأسف هستم از اینکه مرعوبیت این ۲۰ ساله طوری افراد و اهالی این مملکت را ترسانده که حتی وکیل ملت هم نمی‌خواهد از همکار خودش صدای رسایی بشنود. اگر من بلند حرف زدم برای این بود که آقای دکتر بتوانند بشنوند. (یک نفر از نمایندگان: حالا هم بلند بفرمایید) بنده در ۲۳ سال پیش آقای ضیاءالملک وکیل شدم. ولی به پارلمان نیامدم و زندگانی پارلمانی نداشتم، ولی در اروپا خیلی پارلمان دیدم. کرسی خطابه که قدما و پیشینیان اسمش را منبر می‌گذارند، یک محل و مکانی است آزاد. هر کس هر حرفی که می‌زند، نباید طوطی‌وار یک حرف‌هایی را بگوید. حرف زدن دو صورت دارد، یک وقت طوطی‌وار است و یک دفعه هم از روی فهم است و از روی عقیده و سنجش و همین‌طور که فرمودید بعضی اوقات به واسطه موازنه نبودن ملکات. و اتفاقاً هر چه خوشبختی برای بشر در ادوار تاریخی پیش آمده است از آن ملکات نبوده

است که موازنه داشته باشد و این یک حقیقتی است که شما باید بدانید حیوانات هم ملکات عقلیه‌شان موازنه تام دارد و من خیلی مسرور می‌شوم که اگر ملکات عقلیه من صد درصد موازنه نداشته باشد والا با حیوانات فرقی ندارم.

فرمند: پس عرض بنده را تصدیق فرمودید (خنده نمایندگان).

سید ضیاءالدین: بلی. برای اینکه کاملاً فهمیدم که موازنه عقلی چیست. موازنه عقلی آن است که آدم از حرف زدن بترسد. عقل من این‌طور موازنه ندارد که بترسد چون کسی که حرف می‌زند مطابق آداب ملت و ریا نمی‌کند، خوشامد نمی‌گوید. معتقدات خود را از روحش می‌گوید با زبان روح حرف می‌زند، این‌طور است و کسی که از او می‌ترسند او را واجد موازنه ملکات عقلیه نمی‌پندارند. برویم سر صحبت خودمان، روابط با روسیه را فرمودید بنده عرض نکردم که پس از اینکه رئیس‌الوزرا شدم از اینجا عهدنامه فرستادم به مسکو و گفتم امضاء کنند. بنده گفتم پس از اینکه رئیس‌الوزرا شدم، دستور دادم که عهدنامه شوروی را امضاء کنند. آقای فرخ در آن موقع در وزارت خارجه بودند، مسبقاً اسناد و مدارک هم موجود است در زمان مشیرالدوله، مشاورالممالک مأمور مسکو شده است که بروند ببینند دولت سویت که دو، سه سال بود می‌خواست با ایرانیان مناسباتی داشته باشد از روی چه اساس و مبانی می‌خواهد با ایران دوستی پیدا کند. مشاورالممالک رفت به مسکو و این عهدنامه را که ملاحظه می‌فرمایید در مقابل ملت ایران، در مقابل تاریخ، در مقابل شماها می‌گویم دولت سویت با طیب خاطر نوشتند و به ما تقدیم کردند، به نمایندگان ما دادند، آن‌ها فرستادند به طهران در تهران شش ماه، هفت ماه خواندند و کسی نگفت که مخالف است. نه مرحوم مشیرالدوله و نه مرحوم سپهدار. به آن‌ها نمی‌خواهم ایراد بکنم، نمی‌خواهم اعتراض بکنم. وطن پرست بودند، ولی نگفتند این را سید ضیاءالدین گفت. من گفتم، آقای ضیاءالملک چرا گفتم؟ زیرا بیش از هر ایرانی می‌دانستم که چقدر زندگانی ملی، اقتصادی و سیاسی‌مان منوط است به حسن تفاهم با شوروی. (نمایندگان: صحیح است) فهمیدید آقا، من می‌دانستم و امروز هم معتقدم دشمن‌های من در تهران و ایران هر چه می‌خواهند بگویند، ولی من معتقدم افسوس می‌خورم که بیانیه‌ای که من ۲۴ سال پیش منتشر کردم و دیروز هم در روزنامه منتشر شد، امروز نیست که بخوانم. (یکی از نمایندگان: آقای دکتر دارند) (در این موقع آقای دکتر مصدق بیانیه را به آقای سید ضیاءالدین دادند) تشکر می‌کنم آقا.

بنده سیاست خارجی حکومت خود را در ۲۳ سال قبل اعلام داشتم (اما سیاست خارجی ما در اینجا نیز یک تغییر اساسی لازم است. لازم است یک سیاست شرافتمندانه

بر مناسبات با ممالک خارجه حکومت داشته باشد) این بود مرام من؛ در این ایام، هیچ مملکتی بدون ارتباط با جامعه ملل نمی‌تواند زندگی بکند، بعد از جنگ بین‌المللی که مبانی تشکیلات جدید دنیا روی اصول تعاون و دوستی شده است اصول مزبوره در وطن صلح جوی ما بیش از سایر نقاط قابل اتحاد است. ملت ما انسان دوست است نسبت به جمیع ملل خارجه صمیمی و رفیق و شفیق است. ملت ما، ملت ایران، وارث حکم و اندرزه‌های اعصار و قرون متوالیه است. ما با دولت شوروی که ۳۰۰ کیلومتر با او هم سرحد هستیم باید با او بهترین دوستی‌ها را برقرار کنیم و از هر اقدامی که سوءظن آن‌ها را برقرار کند احتراز کنیم. لازم نبود انگلیس کودتا بکند. برای اینکه من این حرف را بزنم در عین حال هم مناسبات ما با هر یک از دول خارجه نباید مانع از حسن مناسبات دوستی با سایرین گردد و از هر اقدامی که سوءظن آن‌ها را جلب می‌کند، احتراز کنیم و باید با دولت انگلستان هم بهترین و صمیمی‌ترین مناسبات را ایجاد کنیم و از اقدام که مورد سوءظن انگلستان است، پرهیز کرد. این است ایرانی بودن، هر کس غیر از این باشد خیانت به ایران کرده است. باید عامل حسن تفاهم بین روسیه و انگلستان بشویم و اگر روزی خدای نکرده بین آن‌ها سوءتفاهم شد ما با حالات بچگانه و رفاقت‌بازی این عقول ناقص و ادراکات منکسره خیال نکنیم ما می‌توانیم مسکو یا لندن را گول بزنیم ما باید صاف و روشن باشیم. (نمایندگان: صحیح است) هر کس غیر از این بکند خیانت به این مملکت کرده است.)

باز بیانیه سید ضیاءالدین است. (دکتر مصدق: به ملت امر می‌کند) خواهش کرده بودم که بین عرایض بنده چیزی نفرمایید، شکایت خودتان را بعد بگویید. آقای رئیس خواهش می‌کنم انتظامات مجلس را در نظر بگیرید و هر کس که خلاف می‌کند، بفرمایید که خلاف نکند. (به نام همین دوستی کاپیتولاسیون را که مخالف استقلال یک ملت است، الغاء خواهم نمود.) اتکاء من در این تصمیم وعده‌ای بود که از زبان لنین در پطروگراد شنیده بودم. پیش از اینکه عهدنامه منعقد بشود، لنین در پطروگراد آمد. وقتی که او آمد، من آنجا بودم. او گفت که کاپیتولاسیون را الغاء می‌کنم و من به آن‌ها ایمان داشته‌ام و او باعث این بیانیه شد. من یقین داشتم که لنین و رؤسای انقلاب روسیه به وعده خود وفا خواهند کرد. ایقان من به وعده آن‌ها سلب شد که من در اعلامیه خودم این را گنجانیدم و الاً من زوری نداشتم، قوه‌ای نداشتم، تکیه من به آزادیخواهی با انقلابیون روسیه بود (و برای موفقیت در این مقصود و اینکه اتباع خارجه از عدالت تام بهره‌مند بوده حقوق خود را بتوانند حقاً دفاع نمایند، ترتیبات و قوانین مخصوصه با محاکم صلاحیت‌داری وضع و

ایجاد خواهد شد تا همه نوع وثیقه داشته باشند. بر طبق اصول فوق‌الذکر اعلام می‌دارم که بعضی از امتیازاتی که در گذشته به اجانب داده شده است باید اساساً مورد تجدید نظر واقع گردد. ما باید به تمام همسایگان به نظر دوستی نگریسته و با همه آن‌ها مناسبات حسنه همجوارانه داشته باشیم و روابط مودت و تجارت را محکم کنیم. هیچ ملتی هر قدر قوی و نیرومند باشد، نباید آزادی ما را محدود نماید. (نمایندگان: صحیح است) آقایان کسی که این بیانیه را می‌دهد، ممکن است موافق عادت و اخلاق تهرانیان ملکات عقلی او موازنه نداشته باشد، اگر موازنه داشت، ۲۳ سال برای گفتن چنین چیزی آواره نمی‌شد. تصدیق می‌کنم موازنه نداشته است شاید حالا موازنه پیدا شده باشد (خنده نمایندگان) و هیچ ملتی هر قدر هم نیرومند باشد نباید آزادی ما را معدوم کند (ما آزادیم و آزاد باقی خواهیم بود به نام همین اصول و به خاطر همین اصول است که الغاء قرارداد ایران و انگلستان مورخه اوت ۱۹۱۹ اعلام می‌دارم.) (دکتر کشاورز: این‌ها را همه شنیده‌ایم) به بنده حمله نکنید به آقای ضیاءالملک می‌خواستید بفرمایید. پس آقا، عهدنامه با شوروی افتخار امضایش با بنده است. (فرمند: امضایش بلی) خواهش می‌کنم با علاقه‌ای و با موازنه‌ای که هست به بنده تبریک بگویید. (خطاب به آقای رئیس) سؤال بفرمایید که مذاکرات کافی است یا نه، والا بنده یک ساعت دیگر باید صحبت بکنم (بعضی نمایندگان: مذاکرات کافی است).

مهندس فریور: بنده مخالفم با کفایت مذاکرات و باید دلیلش را عرض کنم. اولاً یک نفر که پشت تریبون صحبت می‌کند، هیچ کس حق صحبت ندارد.
طباطبایی: پس شما صحبت نکنید. (خنده نمایندگان)
نقابت: آقای طباطبایی شما که همیشه اخطار می‌کردید. در یک جلسه سری، خواهش می‌کنم مسخره‌گی نکنید.
طباطبایی: تو مسخره هستی احمق.

سید ضیاءالدین: آقایان به بنده می‌نویسند مذاکرات را کوتاه کن. بنده عرض می‌کنم برای صحبت کردن حاضرم. اگر حاضر هستید صحبت می‌کنم، اگر حاضر نیستید رأی بگیریید به کفایت مذاکرات.
نمایندگان: بفرمایید آقا.

سید ضیاءالدین: به قول انگلیسی‌ها لیتل ناولج همیشه باعث بدبختی است و انسان را گمراه می‌کند. انسان باید یا اطلاعات کافی داشته باشد یا نداشته باشد. ژنرال دیکسن با شش و هفت نفر صاحب‌منصبان انگلیس پس از امضاء قرارداد از طرف دولت انگلیس

به طهران آمدند، برای تهیه زمینه اجرای قرارداد. ژنرال دیکسن و سایرین که در آن موقع بودند، تنها کسانی بودند که علاقمند به اجرای قرارداد بودند و البته گذشته و اول کسی که برخلاف کودتا قیام کرد ژنرال آیرن‌ساید بود. او هم گفت سید ضیاءالدین موازنه عقلی ندارد، بدون اجازه و بدون مشاوره و بدون استیذان [درخواست] از لرد کرزن قرارداد را الغاء می‌کند. این طرف و آن طرف نشست و بر ضد بنده تحریکات کرد. بنده مجبور شدم به ایشان پیغام دادم و از ایشان خواهش کردم که در طهران تشریف نداشته باشند و اتومبیلی هم فرستادم و خواهش کردم که از مملکت ایران تشریف ببرند. این کار هم بنده کردم. علت رفتن ایشان به بغداد این بود. رسیدن ایشان به بغداد، چون که از بغداد هل و گل که نباید بفرستند شروع کردند تحریکات کردن که فلانی ملکات عقلیه‌اش موازنه ندارد و فلانی کارهای بی سابقه کرده است و بنا کرد با این و آن ملاقات کردن و کسانی را با خودش موافق کرد و با دسته‌های آنها ملحق شد و بر ضد بنده اقدام کرد و تلگرافاتی به لندن کرد که فلانی مناسبات بین ایران و انگلیس را به هم زده است. بنابراین، رفتن ایشان از ایران به امر بنده بوده است. البته این را هم بنده باید بگویم که ایشان در مدتی که اینجا بودند با کمک افسرهای ایرانی یک سال در زمان آقای وثوق الدوله زحمت کشیدند، مطالعاتی کردند راجع به طرز اداره قوای تأمینیه ایران و یک راپورت خیلی مفصل در آن موقع نوشتند و نمی‌دانم آقای عامری یا آقای فرخ که در آن موقع در وزارت امور خارجه بودند، این را خوانده‌اند یا نه. از نقطه نظر صلاحیت کشوری زحمت کشیده‌اند و مطالعات کرده‌اند که اگر آقایان به دست بیاورند در موقعی که می‌خواهند بودجه مملکت را تصویب بکنند در قسمت تأمینیه کمک خواهد کرد. با تقدیر از خدمات ایشان و حق خدمتی که به ایران داشتند، ولی چون می‌خواستند به امورات داخلی ما شرکت بکنند و مداخله نمایند بنده به ایشان گفتم تشریف ببرید. اما کلنل اسمایلز و آیرن‌ساید از جمله صاحب‌منصبانی بودند که در تعقیب قرارداد آمده بودند به ایران. یک پیرمرد شصت ساله و یک آدم خوبی بود، این آمد به طهران آیرن‌ساید. بنده او را در بادکوبه دیدم وقتی که رئیس هیات اعزامیه ایران بودم، از باتوم آمد برود به ایران. ایران را نمی‌شناخت ولی به واسطه علاقه‌ای که به خیام و ادبیات ایران داشت یک محبتی نسبت به ایران داشت. بنده پس از مراجعت از قفقازیه، او را در تهران دیدم. به من گفت به نظر من قرارداد در نظم و وضعش ملاحظات لازم نشده و قابل اجرا نیست و من نمی‌توانم یک چیزی را که معتقد نیستم، مبادرت کنم. ولی چون رفت نزد مرحوم مشیرالدوله و اجازه خواست برگردد، مرحوم مشیرالدوله به ژنرال دیکسن و صاحب‌منصبان انگلیسی و کلنل

اسمایلز فرموده بودند که شما باشید تا مجلس باز شود و تکلیف قرارداد معلوم شود. دولت ایران هم مواجب آن‌ها را می‌داد و ایشان هم بودند. در نتیجه جنگی که متجاسرین با قوای قزاق کردند و قوای قزاق شکست خوردند و پراکنده شدند و آمدند به قزوین، قشون انگلیس آنجا بود و این چهار هزار قزاق بدبخت (که گمان می‌کنم اگر من یا هر ایرانی برای نجات این‌ها از بدبختی یک اقداماتی کردیم و آن اقدام هم اگرچه برخلاف قانون بود ولی برای مصالح مملکت بود، این یک مبحثی است که مورد تأمل است که آیا جایز بود یا نه. نمی‌توان بدون مطالعه حکم کرد.) این قزاق‌ها آمدند در اطراف قزوین، حیران و سرگردان بودند. رئیس کل قوا، سردار همایون شد و قشون انگلیس که در اطراف قزوین بودند برای اینکه یک صاحب‌منصبی باشد رابط بین قشون انگلیس و این قوای قزاق، از طرف کابینه مرحوم مشیرالدوله، کلنل اسمایلز تعیین شد و ضمناً قرار شد که مراقبتی بکند در اداره امور قزاقخانه به این شکل که یک شورایی تشکیل دادند، برای امور قزاقخانه قزوین. چون قزاق‌های قزوین لخت و عریان بودند، در زمستان کفش و لباس نداشتند. کلنل اسمایلز کفش‌های کهنه سربازهای انگلیسی و لباس‌های مانده سربازان هندی را از این طرف و آن طرف جمع می‌کرد و می‌آورد به این قزاق‌ها و سربازهایی که جنگ کرده بودند و رشادت کرده بودند، می‌داد و چون این کارها را می‌کرد و این خدمت‌ها را می‌کرد، یک شورایی تشکیل شد از طرف وزارت جنگ. این‌ها عبارت بود از سه نفر یکی زمان‌خان مرحوم که نمی‌دانم اسم خانوادگی او چه بوده است (یک نفر از نمایندگان: بهنام) و یکی ماژور مسعودخان و یکی هم کلنل کاظم‌خان مرحوم و رئیس اداره قزاقخانه امیر موثق نخجوان بود. یعنی رئیس اداره قزاقخانه قزوین نه طهران، و در طهران هم که ۵۰۰ قزاق بود، در آذربایجان و زنجان و کردستان، حالا یادم نیست پنج هزار نفر یا شش هزار نفر بوده. در قزوین چهار هزار نفر، زیرا چنانچه می‌دانید در ۱۹۱۱ که اولتیماتوم روس و انگلیس را قبول کردیم و شوستر را از ایران بیرون کردیم، در تعقیب آن قوه قزاق که ۵۰۰ یا هزارتا بود، بعد تبدیل یافت به یک دیویزیون ۱۲ هزار نفری و این دیویزیون به همین کیفیت که عرض کردم تقسیم شد.

این چهار هزار قزاق که در قزوین گرسنه و وامانده بودند هیچ کس در فکر آن‌ها نبود. در دهات قزوین پراکنده بودند، نان و آبی به آن‌ها نمی‌رسید. پولی از تهران نمی‌رسید. خزانه خالی بود. ماهی ۲۰۰ هزار تومان سفارت انگلیس به اسم مراتوریوم بعد از سال‌ها التماس و گدایی به دولت ایران می‌داد. آن هم به قدری بود که در دوایر ایران صرف شود دیگر چیزی به قزاقخانه نمی‌رسید. ماژور مسعودخان و کاظم‌خان که می‌آمدند به طهران،

می‌رفتند به ادارات دولتی پیش وزیر، پیش رئیس‌الوزرا، کسی به حرف این‌ها گوش نمی‌داد و هر چه این‌ها می‌گفتند که قزاق‌ها گرسنه هستند، نان و لباس ندارند، غذا ندارند، کسی به حرف این‌ها گوش نمی‌داد. کسی جواب نمی‌داد. پس از آنکه از همه کس مأیوس می‌شدند، می‌آمدند پیش من که چه باید کرد. من هم فکر می‌کردم که چه باید کرد. می‌رفتم پیش رئیس‌الوزرا وقت مرحوم سپهدار. خودش می‌گفت اگر پولی هست بدهیم به قزاق‌ها. پول نبود، سفارت انگلیس هم مراتوریوم را یک ماه می‌داد. دو ماه نمی‌داد. این‌ها می‌گفتند سفارت انگلیس اشکال‌تراشی می‌کند. سفارت می‌گفت شما تکلیف را تعیین کنید، قرارداد را تصویب می‌کنید، شما را هم تحت تأثیری قرار نمی‌دهیم، شما مجلس را باز بکنید. سفارت انگلیس می‌خواست که مجلس باز شود. از وثوق‌الدوله خواست ولی نکرد. از مرحوم مشیرالدوله خواست ایشان هم باز نکردند، چون ایشان انتخابات را درست نمی‌دانستند. از مرحوم سپهدار خواست، ایشان نمی‌توانست باز کند چون که ایالات مملکت صورت دیگری پیدا کرده بود. یک کاغذی است که دیروز به دست بنده افتاد. کاغذی است که مستر نرمان وزیر مختار انگلیس به رئیس‌الوزرای وقت نوشته، دانستن این حقایق لازم است برای اینکه معلوم شود آیا این کودتای انگلیسی است یا کودتای سید ضیایی یا سردار سپهی باید حقایق معلوم شود. (عین کاغذ را به طریق زیر قرائت نمودند.)

سفارت انگلیس تهران

۱۹۲۱-۱۳۳۹

۲۱ جمادی‌الاولی - ۳۱ جنوری

فدایت شوم در خصوص مذاکراتی که دیروز به عمل آمد جناب اجل مستر نرمان از دوستار خواهش کرده‌اند که به حضرت اشرف اطلاع دهم که نظر به اهمیتی که لندن به افتتاح تسریع مجلس شورای ملی می‌دهد جناب معزی‌الیه نمی‌تواند به حضرت اشرف در اتخاذ مسلكی که سبب تعویق افتتاح مجلس شورای ملی خواهد شد رأی بدهند. جناب معزی‌الیه می‌داند که اگر چنین رأی می‌دادند از طرف دولت انگلیس مورد اعتراض شدید واقع می‌شدند. ایام شوکت مستدام باد. اسمات

آقای رئیس این را ملاحظه فرمایید. مرحوم سپهدار قبلاً خواست مجلس را باز کند. چرا مجلس باز نشد. وکلایی که در تهران بودند، نتوانستند همدیگر را راضی کنند که چطور مجلس را باز کنند. عذرشان چه بود؛ عذرشان قرارداد انگلیس، عذرشان چه بود؟ عذرشان پیشنهادات صلح طلبانه حکومت شوروی، عذرشان چه بود؟ عذرشان موازنه

ملکات عقلیه. این عذرشان بود. سپهدار آمد، التماس کرد بیايید. بالاخره گفتند نمی شود با این کابینه باشد، با کابینه دیگر. کابینه دیگر تشکیل شد. مرکب از آقای حاج محتشم السلطنه، وزیر امور خارجه و مرحوم ممتازالدوله و ممتازالملک. این ها سه، چهار نفر بودند همه اش را فکر کردند که کی وزیر باشد، کی نباشد. بعد از اینکه چندین ماه فکر کردند که چه باید بکنند، گفتند خوب حالا که وزیر شدیم چرا مجلس باز شود. اول باید یک مطالعاتی بکنیم و زمینه را حاضر کنیم، بعد مجلس شورای ملی باز شود. در همین حال بود، در همین احوال بود که مملکت بی تکلیف بود. در همان موقع بود آقای ضیاءالملک که در طهران چهار نقشه کودتا بود، کی ها در کار بودند، لازم نیست بنده به جنابعالی عرض کنم آن کسی که موفق شد، شما خودتان او را می شناسید و می بایستی همان موقع بشناسید و جلوگیری کنید. نه اینکه بعد از ۲۳ سال از من بپرسید کی بوده است. در همان موقع بود که کسی که واقف به جریان وضعیات بود، کسی که خون داشت و کسی که می دانست مملکت در چه پرتگاهی است و به کجا می رود، یک فداکاری باید بکند. آمدند به بنده گفتند که وضعیات قزاق این طور است. اگر این طور نشود، این طور می شود. چه می شود، چه می شود که این هم از اسرار خود بنده است که هیچ الزامی هم ندارم به کسی توضیح بدهم، الزامی ندارم. آمدم رفتیم پیش آقای سپهدار مذاکره کردم. گفت انگلیس ها به ما پول نمی دهند، چه کنم؟ گفتم ما می رویم مذاکره می کنیم بلکه به شما پول بدهند. رفتم پیش مستر نرمان از ایشان خواهش کردم و گفتم وضعیات این طور است، وضعیات خراب است. شما یک ماه دیگر، دو ماه دیگر هم به ما پول بدهید. ایشان گفتند می دهیم به شرط اینکه به دواير دولتی داده شود، گفتم چطور؟ مگر به کی می دهند؟ گفت این مهاجرینی که آمده اند به طهران، پول ها به آن ها داده می شود و ما حاضر نیستیم. گفتم پس مهاجرین که مستأصل هستند، بیچاره هستند، چه بکنند؟ گفت خود دولت، خود مردم با اعانه به هموطنان خودشان چیزی بدهند و کمک کنند. رفتیم با مرحوم سپهدار صحبت کردیم. گفت نمی شود، کسی به این ها اعانه نمی دهد. بالاخره با سپهدار مذاکره کردیم و بنده مرحوم سپهدار را راضی کردم به این ترتیب که اگر دولت انگلیس راجع به مراتوریوم چیزی دادند یک قسمت از آن را به قزاقخانه بدهید ایشان هم قبول کردند. ولی از چاه درآمد توی چاله افتاد. بالاخره بعد از مذاکرات زیاد حاضر شدند که ۵۰، ۶۰ هزار تومان به قزاقخانه بدهند. در این قسمت هم چیزهایی است که لازم نیست عرض کنم. (خدا بیامرزد اموات همه را) مرده اند، لازم نیست اسم ببرم این ۵۰ هزار تومان را هم که به قزاقخانه دادند، حالا سردار همایون می خواهد همه را صرف ۵۰۰ نفر قزاق

طهران بکند و به قزوین چیزی ندهد. خلاصه ایشان را راضی کردم که دو ثلث برای طهران و یک ثلث برای قزوین داده شود. خلاصه ۲۰ یا ۳۰ هزار تومان بود که به قزوین رسید. قزاق‌ها فهمیدند که این کار را کی کرده است. فهمیدند، تشخیص دادند. این تشخیص آن‌ها، سبب شد که در مراجعتشان در آتیه به بنده مراجعه کنند. این وضعیت همین‌طور ادامه پیدا کرد، ماه آینده بیشتر شد. ماه سوم که ماه کودتا بود. بنده گفتم که باید ۱۰۰ هزار تومان داده شود، آقای سپهدار اگر این مبلغ را به قزاقخانه ندهند، من قبول نمی‌کنم و باید از آن پولی که دولت انگلیس به مراتوریوم می‌دهد، ۱۰۰ هزار تومانش را به قزاقخانه بدهند و بالاخره این کار را هم کردند و در همان موقع هم بود که سردار همایون مجبور شد نظریه بنده را قبول کند، زیرا بین او و مرحوم سپهدار به هم خورد و اگر من به او مساعدت نمی‌کردم، در مقام خودش باقی نمی‌ماند. بعد به او گفتم که از این ۱۰۰ هزار تومانی که گرفته می‌شود بهره‌پسری به قزوین و بهره‌دختری به طهران باید داده شود. خلاصه گویا ۶۰ هزار تومان به قزوین دادند و در همان موقع بود که اعلیحضرت سلطان احمدشاه مرحوم خیال حرکت از طهران را داشت و مذاکره تخلیه طهران بود. در این مطالعه بودند که در موقع تخلیه طهران چه دسته‌قوایی با شاه به اصفهان و شیراز برود. به ژاندارم اطمینان نبود، زیرا هشت ماه بود که حقوق نداشت. به پلیس هم اطمینان نبود. ۱۰۰ نفر قزاق گارد شهریار ایران هم در فرح‌آباد گرسنه بود. شش ماه هم بود که موجب دربار نرسیده بود و حتی بقال و عطار هم که چند ماهی به اعتبار مرحوم موثق‌الدوله نسیه می‌دادند، دیگر حالا نمی‌دادند. در آن موقع بود که یک کسی که موازنه ملکات عقلیه نداشت به مرحوم احمدشاه پیشنهاد کرد که از این قزاق‌های متلاشی که در قزوین هستند، ۵۰۰ نفر را بیاورید به طهران که در رکاب همایونی به اصفهان حرکت کند و شاه این پیشنهاد را پسندید و راضی شد و دستور هم داد و البته یک چیزهایی شد که این جزئیات را هم من ملزم نیستم به کسی بگویم، در موقع خودش خواهم گفت و خواهم نوشت. اینجا یک کلیاتی را می‌گویم، چون مصالح عالیه مملکت در نظر من اهمیتش بیشتر است تا تصویب اعتبارنامه من. این یک چیزهایی است که مربوط به ایران است. در موقع خودش البته یک حقایقی را خواهم گفت. حالا برای رفع سوءظن حضرتعالی (چون همیشه حضرتعالی را یک شخص پاک و درستی می‌دانستم) و سئوالاتی را که از من کردید و حس کردم که واقعاً می‌خواهید چیز بفهمید و قصدتان غرض شخصی نیست با کمال مسرت این اطلاعات را دادم. در صورتی که اگر آقای دکتر می‌خواستند به ایشان

نمی‌دادم. دستۀ ایشان هم مانعی ندارد که به من رأی ندهند، چون که شما را بی‌غرض می‌دانم هر سؤالی دارید، بفرمایید تا حدودی که بتوانم جواب عرض می‌کنم.

خلاصه این پیشنهاد تصویب شد و حکم احضار قزاق برای این منظور به طهران به امضای سردار همایون با آنکه مخالف بود و یک اظهاراتی می‌کرد که اگر این‌ها بیایند به طهران با من چه می‌کنید (این هم یک چیزهایی است که مربوط به کسانی است که یکیش حالا بوده است و یکی هم از بلاد ما دور است و شایسته نیست که بنده بگویم و به آن‌ها بربخورد) خلاصه حکمش را داد و قرار بود که محرمانه باشد و قوای قزاق قرار بود ۷۰۰ نفر حرکت کنند. از آن پولی که ۱۰۰ هزار تومان از دولت داده شده بود به قزاقخانه و ۷۰ یا ۸۰ هزار تومان آن به قزوین فرستاده شد که خرج تدارکات ضروری قزاق‌ها شد و ۲۰ هزار تومان هم در صندوق ماند و از این جریان‌ات در قزاقخانه قزوین سه نفر مسبوق بودند. کاظم‌خان و مسعودخان و رضاخان. زمان‌خان مرحوم خبر نداشت. به موجب امر حرکت کردند و آمدند ولی به جای هر ۱۰۰ نفر (۷۰۰ نفر) دو هزار نفر حرکت کردند. ساعت سه بعد از نصف شب جمعه، قبل از کودتا آن‌ها حرکت کردند. این را هم بگویم که یک هفته پیش از حرکت آن‌ها هر روز از قزوین می‌رفتند بیرون به عنوان مانور و برای اینکه سوءظن قشون انگلیس را جلب نکنند، این کار را می‌کردند و کلنل اسمایلز مخصوصاً چند شب پیش به طهران حرکت کرد و موقعی که او آمد مانور، روزشان را به شب تبدیل کردند و به طرف طهران حرکت کردند. پس از حرکت آن‌ها، سیم بین قزوین و طهران هم قطع شد. ژنرال آیرن ساید صبح فهمید که یک عده قزاق از قزوین دور شده و مخابرات به طهران هم قطع بود. آدم فرستاد پیش این افراد، آن‌ها هم حکم طهران را به او ارائه دادند و کلنل آیرن ساید هم اغفال شد و قزاق وارد کرج شد، دو روز پیش از کودتا من رفتم به شاه‌آباد جلسه تشکیل شد. در شاه‌آباد از بنده و آقای رضاخان میرپنج و از آقای احمد آقاخان که آن وقت گویا سرهنگ بود و از آقای ماژور مسعودخان و از آقای کاظم‌خان، من آن‌ها را دیدم، چه دیدم و چه صحبت کردم و چه تصمیم گرفتیم از اسرار ما است. ولی یک چیزی را به شما می‌گویم و آن این است که ما پنج نفر قسم خوردیم که به ایران خدمت کنیم و قسم خوردیم قدمی برخلاف مصالح ایران برنداریم و بعد آن وقایع شد. بنابراین نسبت کودتا به اجانب از روی کمال بی‌اطلاعی است. بنده به آقایان اطمینان می‌دهم هر از خودگذشته‌ای هر کاری می‌تواند، بکند. هر کس از خودش بگذرد، معرفت هم داشته باشد، لیاقت هم داشته باشد، اطلاع هم داشته باشد، ابتکار هم داشته باشد، روابط هم داشته باشد، همه کار می‌تواند بکند. دیگران اگر در کودتا موفق نشدند، شاید حسن

نیتشان از من بیشتر بوده است. ولی اگر وسایل و اطلاعاتشان از من بیشتر بود، موفق می‌شدند. چرا ما این کودتا را کردیم؟ ما پنج نفر مملکت خود را در خطر دیدیم. مرجعی نبود که به او مراجعه کنیم و برای نجات ایران از پرتگاه نیستی یاری او را بطلبیم. اگر ما می‌دانستیم در مقابل این خدمتگزاری قوانینی در مملکت هست که ما را محکوم به اعدام خواهد کرد، باز ما می‌کردیم زیرا اگر ما محکوم می‌شدیم یک ملتی را زنده کرده بودیم. بلی. آقا، مملکت برای قانون نیست، قانون برای مملکت است. اگر مراکز قانون و مظاهر قانون نمی‌خواهند به وظیفه خودشان عمل کنند، سه سال در طهران بمانند و مجلس شورای ملی را باز نکنند و شاه مملکت هم بخواد برود و وزرا و دیگران هم سرگردان و حیران باشند، نمی‌توان پنج نفر از خود گذشته را ملامت کرد که چرا شما یک کاری کردید و در نتیجه آن کار شما خطر استقلال را از ایران دور کردید و به ایران زندگی و حیات و استقلال دادید، همه کار را خوب کردید. ولی یک کار را بد کردید و ۴۰۰ نفر را تحت نظر قرار دادید. ای خدا یک قدری ملکات عقلیه ما را یک کاریش بکن.

حمله به دکتر، بنده در عین اینکه از بی‌لطفی و غرض شخصی آقای دکتر نسبت به خودم واقف بودم، هیچ‌گاه به خودم اجازه نمی‌دادم که از طریقه ادب خارج شوم. شما اگر منصف بودید و البته هستید تصدیق می‌فرمایید که اول ایشان به بنده توهین کردند. (دکتر مصدق: چه عرض کردم؟) فرمودید مأمور اجنبی هستید و این را حق نداشتید به بنده بفرمایید. قبل از اینکه توضیح از من بشنوید. بنده که حرف نزده بودم شما اول نطق کردید، بنده که عرض نکرده بودم. در ضمن عرایض هم عرض کردم شما آزادی که هر نظری را از من توضیح بخواهید. ولی ننگین‌ترین نسبت‌ها را به من دادید. با کمال بی‌شرمی نه از من، نه از جد من، نه از خدمات من، نه از ملت من خجالت نکشیدید (خدا سزای شما را بدهد) و مرا متهم کردید به یک نسبتی، همان خون در من است که شما افتخار دارید به دیانت آن و به آن خون مفتخر هستید، سید ضیاءالدین اجنبی پرست نمی‌شود. (دکتر مصدق: استغفرالله) سزای شما با همان حسین ابن علی (ص) که اسمش را در اینجا بردید. اگر من به ایشان بی‌احترامی کردم برای این بود که ایشان شایسته احترام نبودند. ولی حق نداشتند به من چیزی بگویند قبل از اینکه از من توضیحی بخواهند. اول باید پرسند، جواب بشنوند، بعد مرا به هر نسبتی که بخواهند نسبت بدهند. شما از رجال سیاسی نیستید. (دکتر مصدق: به حد شیاع رسیده بود.)

رئیس: آقای دکتر مصدق خواهش می‌کنم رعایت بفرمایید.

دکتر مصدق: چرا به ایشان نمی‌فرمایید توهین نکند.

رئیس: به ایشان هم گفتم و استدعا می‌کنم هر کدام از آقایان که میل دارند مخالف یا موافق بفرمایند اینجا صحبت کنند. ولی دو نفری با هم صحبت نکنید (صحیح است).

سید ضیاءالدین: یک کاغذ دیگری هم راجع به آقای مصدق السلطنه والی فارس از وزیر مختار انگلیس به مرحوم سپهدار نوشته شده است. پس از کابینه آقای مشیرالدوله، آقای مصدق السلطنه متزلزل شدند که شاید سپهدار ایشان را معزول کند و آقای نصرت السلطنه یا کسی دیگر را به جای ایشان بفرستد. آقای مصدق السلطنه به وسیله قونسول انگلیس از وزیر مختار انگلیس این منظور را تلگراف می‌کند و وزیر مختار انگلیس هم از رئیس الوزرا تقاضا می‌کند که ایشان را ابقاء بکند (دکتر مصدق: بنده جداً تکذیب می‌کنم) این کاغذ سفارت انگلیس است، این را بنده ننوشته‌ام (سفارت انگلیس ۴ نوامبر ۱۹۲۰ - فدایت شوم پس از استعلام از صحت مزاج و تقدیم ارادت زحمت می‌دهد که از قرار تلگرافی که قونسول انگلیس مقیم شیراز مخابره کرده‌اند، آقای مصدق السلطنه از سقوط کابینه قبلی و تشکیل کابینه جدید قدری مضطربند که مبادا این کابینه در مواقع لازمه همراهی و مساعدت مقتضی از ایشان ننماید و گویا خیال استعفاء دارند و از قرار راپورت‌هایی که از قونسول انگلیس شیراز می‌رسد، حکومت معظم‌له در شیراز خیلی رضایت بخش بود، اگر حضرت اشرف صلاح بدانند بد نیست که دوستانه تلگرافی به معززی‌الیه مخابره فرموده خواهش کنید که به حکومت خود باقی بوده و از این خیال منصرف شوند. ایام شوکت مستدام باد- مستر نرمان)

مهندس فریور: این کاغذ دلیل خواهش ایشان نیست.

دکتر مصدق: این توهین است. اجازه بفرمایید مطابق نظامنامه توضیح عرض کنم.

رئیس: بعد بفرمایید.

سید ضیاءالدین طباطبایی: قصدم از این اظهار اهانت به ایشان نبود. یک چیزی دیروز فرمودند که او سبب این اظهار شد، فرمودند من در سلام‌های رسمی افسران پلیس جنوب را بار حضور نمی‌دادم. (دکتر مصدق: همین‌طور است) بنده عرض کردم، این صحیح است ولی حکومت و ایالت شما در تحت حمایت پلیس جنوب بود. (دکتر مصدق: به هیچ وجه) و بنده می‌خواستم عرض کنم که شما نمی‌توانستید بگویید که در فارس بودید و با کنسول انگلیس آشنایی نداشتید و رابطه نداشتید. (دکتر مصدق: بسیار دوست بودم) پس در ضمن دوستی یک اظهاری کرده‌اید به قونسول انگلیس (دکتر مصدق: ابدأ) این مراسله سفارت انگلیس است...

بعضی از نمایندگان: دو مرتبه بخوانید آقا.

سید ضیاءالدین طباطبایی: می‌خوانم «فدایت شوم پس از استعمال از صحت مزاج و تقدیم ارادت زحمت می‌دهد که از قرار تلگرافی که قونسول انگلیس مقیم شیراز مخابره کرده‌اند آقای مصدق السلطنه از سقوط کابینه قبل و تشکیل کابینه جدید قدری مضطربند که مبادا این کابینه در مواقع لازمه همراهی و مساعدت مقتضی از ایشان ننماید و گویا خیال استعفا دارند و از قرار راپورت‌هایی که از قونسول انگلیس شیراز می‌رسد حکومت به معظم‌له در شیراز خیلی رضایت‌بخش بوده، اگر حضرت اشرف صلاح بدانند، بد نیست که دوستان تلگرافی به معزی‌الیه مخابره فرموده خواهش کنید که به حکومت خود باقی بوده از این خیال منصرف شوند ایام شوکت مستدام باد- مستر نرمان» (مهندس فریور: تاریخ این کاغذ را بفرمایید) ۴ نوامبر ۱۹۲۰ - ۲۲ صفر ۱۳۳۹- آقای ضیاءالملک اشاره فرمودند به مستر نرمان. بنده لازم می‌دانم فقط یک چیزی را عرض کنم که مستر نرمان از کودتا اطلاعی نداشت، شرکت هم نداشت، واقف هم نبود. فقط یک تقصیر داشت و آن این بود که می‌توانست این وقایع را پیش‌بینی کند، ولی نتوانست پیش‌بینی کند. حالا چرا نتوانست پیش‌بینی کند و چه موجباتی مانع پیش‌بینی او شد این هم یکی از اسراری است که مربوط به خود بنده است و در نتیجه این اغفال شدن مورد مؤاخذه دولت انگلیس واقع شد و از خدمت وزارت خارجه استعفا داد. حالا چه شد که این را به ریش نرمان چسبانند، اصل نکته اینجا است. پس از رفتن من آقایانی که محبوس و تحت نظر بودند آمدند بیرون. اول گفتند که سید ضیاءالدین ۱۰ میلیون برده یا سه میلیون برده و فلان. ولی بعداً فهمیدند که این موضوع نبوده است. من چیزی نبرده‌ام، غارتی نکرده‌ام، دزدی نکرده‌ام، خب گفتند چه تهمت دیگری بزنیم، وسیله دیگری نبود، گفتند که این کار به دست اجنبی بود و من نمی‌فهمم که انسان برای چه اجنبی‌پرست می‌شود یا برای خدا یا برای خرما. من که هم خدا داشتم هم خرما را. من که در سه ماه زمامداری خود به مال کسی، به جان کسی، به عرض کسی تعرض و تخطی نکردم چه لازم بود که اجنبی‌پرست شوم؟ اجنبی‌پرست بشوم که در مقابل چه چیز ببرم؟ این حقیقتش است. خلاصه مطالب گفتنی خیلی است. آقا فرمودند که روزنامه‌نویس‌ها را هم توقیف کردید بنده نمی‌خواهم بیشتر عرض کنم اصراری هم ندارم که یک مطالبی را فرمودید و بنده هم خواستم توضیحاتی بدهم؛ و باز هم عرض می‌کنم قبول اعتبارنامه من بر صلاح ایران است. رد اعتبارنامه من هم شاید بر صلاح ایران باشد، البته آقایان در قضاوت خود مختارید.

رئیس: آقای دکتر مصدق توضیحی دارید بفرمایید.

دکتر مصدق: از بیاناتی که آقا فرمودند وضعیت دولت آن روز را به خوبی روشن می‌کرد. آن روزی که بنده به شیراز وارد شدم، دولت تا یک اندازه برای فرستادن یک مأموری به شیراز مستأصل بود. چند نفر کاندید بود در طهران که می‌خواستند به شیراز بروند و هر کدام از دولت یک تقاضاهایی داشتند و یک مهماتی و یک قوایی می‌خواستند که بتوانند این مأموریت را انجام بدهند که من وارد شیراز شدم. اهالی به تلگرافخانه رفتند و از دولت خواهش کردند که اگر حاکمی می‌خواهید بفرستید فلانی است و باید بماند. دولت هم مرا خواست و من به دولت گفتم من که فعلاً وارد فارس شده‌ام، من مردم را می‌خواهم. اگر با من موافقت کردند، اینجا می‌مانم و هیچ احتیاج به قوا ندارم. قوای من قوای ملی است. اگر اهالی با من موافقت کردند با من می‌مانم والا نمی‌توانم قبول کنم و به طهران می‌آیم. پس از مراجعت از تلگرافخانه جماعتی نزد من آمدند. اول نماینده قوام‌الملک گفت: قوام‌الملک سالی دو هزار تومان می‌دهد. نماینده سردار عشایر گفت: دو هزار تومان هم سردار عشایر می‌دهد. نصرالملک گفت: من ۲۰ هزار تومان می‌دهم و بعداً که حساب کردند جمعاً ۱۱۶ هزار تومان شد. گفتند: با این وضع شما چرا می‌خواهید بروید طهران؟ اگر بروید طهران حقوق یک سال شما به اندازه یک ماه اینجا نمی‌شود. گفتم: شما عجب اشتباهی کرده‌اید. شما می‌گویید که ما حاکمی می‌خواهیم که عدل و انصاف داشته باشد و با مردم به عدالت رفتار کند و از مردم چیزی نخواهد و این پول‌هایی که به من می‌دهید خودش مسبب ناامنی می‌شود. من منظورم چیز دیگری است اگر شما تعهد می‌کنید که نه از مردم چیزی بگیرید و به من هم چیزی ندهید، من می‌مانم و قبول می‌کنم و اگر نه من می‌روم و آن‌ها تعهد کردند که نه چیزی بدهند و نه چیزی بگیرند و از این جهت من ماندم و در آن وقت که دولت ماهی ۳۶۰ هزار تومان از خارجی می‌گرفت. البته نمی‌توانست که قوایی به فارس بفرستد، ولی من در ظرف یکی، دو ماه به طوری امنیت را برقرار کردم بدون اینکه خرجی بکنم و هیچ استمدادی از دولت بخواهم که مردم با کمال خوشی زندگی می‌کردند و همه هم هواخواه من بودند، من یک آدمی بودم مسلک کابینه مرحوم مشیرالدوله با مسلک من موافق بود، ولی با سپهدار که با مسلک من یکی نبود. نمی‌توانستم کار بکنم.

پس از اینکه مرحوم مشیرالدوله رفت، من دیدم که به حکم کی باید اطاعت بکنم. همان‌طور که آقا وقتی آمدند روی کار من متمرّد شدم. همان‌طور ممکن بود نسبت تمرّد به من داده شود. این بود که واقعاً نمی‌خواستم در آنجا بمانم. در تمام شهر شهرت پیچید که من می‌روم البته همه مردم متزلزل شدند و این هم محل تردید نیست که قونسول هر محلی

راپورت و گزارش محل خودش را به مرکز می‌فرستد. بنده این کاغذ را تکذیب نمی‌کنم ولی بر فرض اینکه این کاغذ صحیح باشد واقعاً بنده از قضاوت آقا تعجب می‌کنم که چقدر زحمت کشیده‌اند و برای اهانت به من مدرکی به دست آورده‌اند. واقعاً جا دارد تعجب کنم قونسول انگلیسی که باید راپورت‌های خودش را به مرکز بدهد، باید یک چنین چیزی بنویسد چرا؟ برای اینکه قونسول انگلیس علاقه‌مند به تجارت خودشان بود و بنده وقتی وارد شیراز شدم راه بوشهر تا آباده به کلی ناامن بود و من در ظرف ۴۰ روز این راه را امن و نظم کردم و از کسی در هیچ وقت و در مدتی که آنجا بودم یک شاهی نگرفتم. (صحیح است) اگر یک کسی می‌خواست برای من یک کبک بفرستد بنده تعمد داشتم که ۱۰ تومان به آورنده بدهم که بعد او دیگر نفرستد. من تعمد داشتم که نفرستد و مرا مرهون خودش قرار بدهد. قبل از من قرار بود که صولت‌الدوله ایلخانی بشود و از او ۶۰ هزار تومان می‌خواستند و چون او این وجه را نمی‌داد ایلخانی هم نمی‌شد. بعد از آنکه من والی شدم، صولت‌الدوله را آوردم به شهر و ایلخانی کردم. بعد از آنکه من این کار را کردم سپهدار کاغذی نوشت و تعرض کردند که چرا بدون اجازه مرکز صولت‌الدوله را ایلخانی کرده‌اید؟ جواب گفتم که جای اعتراضی در این باب نیست. قانونی در این مورد در مملکت نیست، سابقه هم حکم می‌کند که والی فارس ایلخانی را معین کند و عادت هم بر این بوده است.

اگر شما تصور می‌کنید که در این کار من بهره‌ای برده‌ام، خیر. من دیناری در این کار بهره نبرده‌ام و این کار را فقط برای حفظ امنیت و مصلحت مملکت کرده‌ام و او را به ایلخانی‌گری معین کرده‌ام. من نظری غیر از امنیت فارس ندارم. البته قونسول انگلیس چه می‌خواست؟ می‌خواست که تجارتشان برقرار باشد. هر وقت پولی می‌خواستند از آباده به بوشهر مجبور بودند که یک مبالغی خرج کنند و یک مبالغی بدهند تا اینکه این پول را بانک شاهنشاهی بتواند حمل کند. ولی وقتی که من رفتم آنجا از کسی دیناری نگرفتم و عدل و انصاف را پایه حکومت خود قرار دادم، البته امنیت برقرار شد. با این ترتیب همه مردم خواهان من بودند و قونسول انگلیس هم برای حفظ منافع تجارتي خودشان خواهان من بود. من اگر حالا هم به فارس بروم همه مرا می‌خواهند برای اینکه به آن‌ها من خدمت کرده‌ام. (صحیح است) کیست که در فارس مرا نخواهد. (صحیح است) آن‌ها مرا می‌خواهند و من هم آن‌ها را دوست دارم برای اینکه به آن‌ها خدمت کرده‌ام و واقعاً خیلی غریب است از آقای آقاسید ضیاءالدین که زحمتی کشیدند و واقعاً ریششان را سفید کردند که یک همچون سندی را پشت تریبون آوردند.

عده از نمایندگان: مذاکرات کافی است.

رئیس: عده‌ای از آقایان پیشنهادی کرده‌اند برای کفایت.

فریور: بنده با کفایت مذاکرات مخالفم. اجازه می‌فرمایید توضیحات خودم را عرض کنم؟

ملک‌مدنی: بنده پیشنهاد کفایت مذاکرات کرده‌ام. باید قبلاً توضیح بدهم.

رئیس: بفرمایید.

ملک‌مدنی: بنده که پیشنهاد کفایت مذاکرات کرده‌ام برای این است که دو جلسه است در اطراف اعتبارنامه آقای سید ضیاءالدین صحبت شده است و تمام مطالب به عقیده بنده معلوم شده است و جای ابهامی باقی نمانده و همه آقایان می‌دانند که مملکت هم انتظار دارد که هر چه زودتر مجلس شورای ملی کارهای مقدماتی خودش را انجام بدهد و آماده بودن خودش را برای کار به حضور اعلیحضرت همایونی اعلام کند تا یک دولتی بیاید که این خرابی‌هایی که همه روزه اینجا گفته می‌شود بیاید و اصلاحات را شروع کند. مردمی که ما را انتخاب کرده‌اند و آمده‌ایم اینجا و مجلس را باز کرده‌ایم برای این نبوده است که بیاییم اینجا کنفرانس بدهیم و خطابه بخوانیم. بین دو نفر از رجال مملکت در اطراف اعتبارنامه اختلاف پیدا شده، این هم در همه جای دنیا معمول است که بین اشخاص اختلاف عقیده و اختلاف سلیقه پیدا می‌شود. یک مطالب کافی و شافی آقای دکتر مصدق به عنوان اعتراضاتشان فرمودند و آقای سید ضیاءالدین هم جواب فرمودند و قضاوت آن هم با مجلس شورای ملی است و آقایان و بنده معتقدیم که مصلحت مملکت و انتظار مردم و جهات داخلی و سیاسی بالاخره اقتضا می‌کند که این مذاکرات کافی باشد و بیش از این ادامه پیدا نکند. بنده روی خیر و صلاح مملکت که به نظر رسید، این پیشنهاد را کردم و امیدوارم که آقایان هم موافقت بفرمایند که مذاکرات کافی شود و رأی به این موضوع گرفته شود که بلکه زودتر مجلس را برای کار حاضر کنیم و مملکت را در واقع از این بی‌تکلیفی خلاص کنیم (صحیح است).

رئیس: آقای فریور.

فریور: اینکه بنده با کفایت مذاکرات مخالفم، علتش این است که خدا می‌داند، می‌خواهم مجلس تمام این عواملی را که لازم دارد برای قضاوت در این موضوع به دست بیاورد و به دست آوردن این عوامل از لحاظ پرنسیپ خیلی مهم است. البته از لحاظ حب و بغض اشخاص یا عوامل طرفینی بنده این را عرض می‌کنم. بنده خودم به الله عضو هیچ حزبی نیستم. بحث در این موضوع از لحاظ پرنسیپ خیلی مهم است و این مذاکراتی که تا

به حال شده است اغلب در حاشیه بوده است نه در متن. صحبت در این شد که کودتایی شده است فقط این مطلب معلوم شد که مسبب کودتا بر حسب اقراری که خود آقای سید ضیاءالدین صریحاً فرمودند (که مسبب کودتا من بوده‌ام) ایشان بوده‌اند و دو مطلب اینجا باقی ماند که خدا می‌داند برای من روشن نشده است. چون من بیانات موافق و مخالف را یادداشت می‌کنم و بعد می‌سنجم، هنوز عقیده برای خودم نتوانسته‌ام ترتیب بدهم. می‌خواهم این عوامل را بفهمم و عقیده‌ای برای خودم ترتیب بدهم. به نظر بنده دو مطلب لاینحل است، یکی اینکه این کودتا به دست خارجی بوده است یا نه! و جواب مطالبی که آقای ضیاءالملک فرمودند داده نشد که این قسمت حل شود. یکی اینکه از همه مهم‌تر است این است که به فرض اینکه این کودتا مفید بوده و به فرض اینکه این کودتا به دست خارجی نبوده است و به دست ایرانی بوده است و به فرض اینکه این کودتا به منفعت این مملکت بوده است، باید تشخیص داد که آیا این کودتا را، این قیام بر علیه حکومت را، مجلس که مرکز مشروطیت ایران است باید به رسمیت بشناسد و قبول کند یا نه؟ (صحیح است)

چند نفر از نمایندگان: رأی بگیرید به کفایت مذاکرات.

رئیس: رأی می‌گیریم به کفایت مذاکرات. آقایان موافقین قیام فرمایند (عده بیشتری قیام نمودند) تصویب شد. پیشنهادی است، رسیده است قرائت می‌شود.

امضاءکنندگان زیر از مجلس شورای ملی درخواست می‌نماییم که بر طبق ماده ۹۰ نظامنامه در مورد اعتبارنامه آقای سید ضیاءالدین طباطبایی رأی مخفی گرفته شود. دکتر محمد مصدق، غلامعلی فریور، دکتر رضازاده شفق، جواد عامری، ابوالقاسم صدرقاضی، ابوالقاسم نراقی، فداکار، ابوالقاسم امینی، فرمند، دکتر رادمنش، دکتر کشاورز، رحمن قلی خلعتبری، حبیب الله دری، پروین گنابادی، شهاب فردوس، غلامحسین رحیمیان، میرصالح مظفرزاده.

رئیس: چون بعضی از آقایان از ترتیب رأی گرفتن مخفی اطلاع ندارند این است که ترتیب جریان آن خوانده می‌شود که آقایان مستحضر شوند.

(آقای جواد مسعودی (منشی) به شرح ذیل قرائت نمودند.)

به هر یک از آقایان دو مهره داده می‌شود یکی سفید، یکی سیاه. سفید علامت قبول، سیاه علامت رد. بعد از اینکه اعلام شد که رأی می‌گیریم آقایان تشریف می‌آورند پای کرسی نطق، اول یک مهره تفتیشیه از آقایان منشی‌ها می‌گیرند. یکی از آن دو مهره‌ها هر کدام را که می‌خواهند به دلخواه می‌اندازند توی ظرفی که در روی کرسی نطق است و آن

مهره دیگر نزد خود آقایان باقی می ماند و بعد تشریف می آورید بالا مهره تفتیشیه را می اندازند توی ظرفی که اینجا است و بعد یکی از آن دو مهره دیگر که پهلوتان باقی مانده است می اندازند در ظرفی که بالا است و بعد به جای خودتان تشریف می برید.

بعضی از نمایندگان: دو مرتبه توضیح بدهند آقا.

رئیس: آقای فاطمی.

فاطمی: غالب آقایان می دانند که به هر یک از آقایان دو مهره داده می شود یکی سیاه و یکی سفید. بعد آقایان تشریف می برند پشت تریبون، رأی اصلی خود را در ظرفی که روی کرسی نطق است می اندازند و یک مهره تفتیشیه بگیرند و آن یک مهره که در دست آقایان مانده است و رأی زیادی است بدون اینکه کسی ببیند می اندازند توی آن کیف چرمی که بالا روی میز منشی ها گذارده شده است و بعد آراء شماره می شود و نتیجه معلوم می شود (صحیح است).

رئیس: آقای طباطبایی.

محمدصادق طباطبایی: ترتیب رأی مخفی این طور نیست که گفته شد. دو تا کیسه چرمی می آورند پیش هر یک از آقایان، اول آقایان رأی خود را در کیسه اول می اندازند و بعد مهره ای که باقیمانده است می اندازند در کیسه که بعد می آورند و بعد آن رأی اصلی شماره می شود و نتیجه معلوم می شود.

رئیس: آقای طوسی.

طوسی: این ترتیبی که آقای مسعودی خواندند ترتیب رأی گرفتن با ورقه است. در محل نطق برای رأی با مهره دو کیسه می گردانند اولی برای رأی، دومی برای آن مهره ای که زیادی است.

رئیس: آقای اقبال.

اقبال: اولاً بنده پیشنهاد می کنم این آقایان مستخدمین مجلس، بروند بیرون که رعایت نظم و ترتیب بشود و یک نفر از منشیان مجلس یا یکی از پیشخدمت های مجلس که طرف اعتماد است کیسه ها را بگردانند البته خود آقا سید کمال بهتر است. کیسه اول که می آوردند رأیی است که باید داده شود هر کدام را که آقایان میل دارند، مهره سفید علامت مثبت و قبول است و مهره سیاه علامت رد و کیسه دوم برای مهره زیادی است که نزد آقایان باقیمانده است.

رئیس: آقای رفیع.

حاج آقا رضا رفیع: بنده تصور می‌کنم برای تمام این موارد در نظامنامه پیش‌بینی شده است. هر یک از آقایان یک فرمایشاتی فرمودند و مطلب حل نشد. اجازه بفرمایید ماده نظامنامه خوانده شود.

دکتر مصدق: اجازه می‌فرمایید بنده ماده نظامنامه را بخوانم؟
رئیس: بفرمایید.

دکتر مصدق: ماده ۸۹ می‌گوید: در صورتی که ۱۰ نفر از نمایندگان تقاضا نمایند اخذ رأی علنی با اوراق باید در محل نطق به عمل آید (بعضی از نمایندگان: این ترتیب رأی با ورقه است) اجازه بفرمایید ماده ۹۰ هم که ترتیب رأی مخفی است عطف به همین ماده است و همین ترتیب را مقرر داشته است. بعداً ماده می‌نویسد به شرط اینکه این تقاضا کتباً نوشته و امضاء شده باشد. اسامی امضاءکنندگان یک یک خوانده شده و حضور آن‌ها در مجلس معین می‌شود و ترتیب اخذ رأی از این قرار است، هر نماینده پس از آنکه یک مهره تفتیشیه از یکی از منشیان گرفت ورقه رأی خود را در ظرف رأی که در محل نطق است انداخته، مهره را در ظرفی که در روی میز منشیان دست راست است می‌اندازند و بعد شماره اوراق و مهره‌های تفتیشیه موافق ماده قبل به عمل آمده و تطبیق می‌شود. بعد در ماده ۹۰ می‌گوید در تمام مواقعی که اخذ رأی علنی با اوراق ممکن یا حتمی‌القبول است هرگاه ۱۵ نفر از اعضاء کتباً تقاضا نمایند باید رأی مخفی گرفته شود. بعد از آن در ماده ۹۱ می‌گوید اخذ رأی مخفی به ترتیبی است که در باب اخذ رأی علنی با اوراق در محل نطق ذکر شده ولی در عوض اوراق مهره‌های سفید و سیاه استعمال می‌شود. مهره سفید علامت قبول و مهره سیاه علامت رد. منشیان مهره‌های رأی را در یک ظرفی ریخته و به طور آشکار شماره نموده و مهره‌های سفید را از سیاه جدا می‌نمایند و از همین قرار مهره‌های تفتیشیه را می‌شمارند. به طوری که ملاحظه می‌فرمایید همان‌طور که دستور رأی گرفتن اشاره شد در نظامنامه هم به همین ترتیب پیش‌بینی شده است و اختلافی ندارد.

رئیس: آقای بهبهانی.

بهبهانی: این موادی را که قرائت فرمودند همه سابقه داریم و در سوابق عمل مجلس هم بوده است. ولی عملاً در زمان آقای مؤتمن‌الملک و سایر روسای مجلس این‌طور بود وقتی که پیشنهاد رأی مخفی از طرف ۱۵ نفر از آقایان می‌شد دو کیسه آوردند؛ اولی برای رأی است و دومی برای آن مهره که زیادی است که باید پس بدهند. پس این ماده این‌طور که نوشته شده عملاً لغو شده است و بنده یادم هست که وقتی رأی را در ظرف پشت

تریبون می انداختند سیاه و سفید طرف ها معلوم می شد و این ترتیب مخالف آن نظر اساسی بود که می خواستند رأی اشخاص کاملاً مخفی باشد. بعد با تصویب مجلس شورای ملی این ترتیبی که بنده عرض کردم قرار شد و سابقه آن در آرشیو مجلس هم هست اگر بخواهید مراجعه کنید...

فداکار: در گذشته عمل غلط خیلی شده است. عمل غلط موجب نقض نظامنامه نمی شود.

بهبهانی: مجلس عمل غلط نمی کند. عمل غلط تو می کنی.

هاشمی: همین ترتیبی که آقای بهبهانی فرمودند و سابقه عمل هم بوده است عمل بفرمایید.

رئیس: آقای مسعودی.

جواد مسعودی: اینکه بنده قرائت کردم ترتیبی است که از آخرین دفعه ای که رأی مخفی با مهره گرفته شده است از صورت مجلس ۱۷ دی ماه ۱۳۰۶ در دوره ششم صفحه ۳۱۱۷ مجله مذاکرات مجلس استخراج شده است و کاملاً هم رعایت مقررات نظامنامه به عمل آمده است.

بعضی از نمایندگان: یک مرتبه دیگر خوانده شود.

(به شرح سابق قرائت شد)

رئیس: البته آقایان کاملاً ترتیب رأی دادن را توجه فرمودند (صحیح است) بنابراین رأی می گیریم به گزارش شعبه مبنی بر نمایندگی آقای سید ضیاءالدین طباطبایی. عده حاضر ۸۶ نفر. (اخذ رأی به عمل آمده و پس از شمارش ۵۷ مهره سفید و ۲۸ مهره سیاه شمرده شد.)

رئیس: عده حاضر ۸۶، نمایندگی آقای سید ضیاءالدین به اکثریت ۵۷ رأی تصویب شد.